کارگران همه کشورها متحد شوید!

دُنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

۴. ۱۳۶۵

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دُنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

۴ . ۱۳۶۵

دنیا

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

تأسیس ۱۳۱۲

زیر نظر شورای نویسندگان دنیا

نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

شمارهٔ ۴، سال اول، دورهٔ پنجم

آبان‌ماه ۱۳۶۵

آدرس پستی:

P.B. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden

بها: ۲۰۰ ریال

۶	مارک آلمان فدرال
۱۵	فرانک فرانسه
۲/۵	دلار امریکا
۱/۵	پوند

DONYA
POLITICAL AND THEORETICAL
ORGAN OF THE CENTRAL COMMITTEE
OF THE TUDEH PARTY OF IRAN

در این شماره :

صفحه

۱- پیرامون برخی نکات گرهی برنامهٔ حزب تودهٔ ایران ۵

۲- چهرهٔ واقعی "اقتصاد اسلامی" ۱- کشاورزی و دامداری ۱۵

۳- بیاد رفیق شهید رضا شلتوکی "آقا رضا" ۲۵

۴- فصلی از زندگینامهٔ رفیق شهید محمد بهرامی نژاد ۳۵

۵- گره‌گشایی (شعر) ۴۴

۶- ملاک های سمتگیری سوسیالیستی ۴۵

۷- زنان ما ، زنان کارگر ما ۵۶

۸- مبارزهٔ زنان آمریکا در راه برابری حقوق با مردان ۵۷

۹- حقوق زنان در اتحاد شوروی ۶۱

۱۰- سروری کوتاه بر تکامل شعور ۶۷

۱۱- چشم بیدار جهان دردمندان ۷۷

۱۲- نیرومندتر از مرگ - این قصه نیست، یک حادثه واقعی است ۸۳

۱۳- تاریخ را چگونه باید نوشت ۸۹

۱۴- بحران اقتصادی و اجتماعی جهان و تاثیر آن بر کشورهای در حال رشد - فیدل کاسترو ۹۵

۱۵- نفت و وابستگی ۱۰۵

۱۶- دیالکتیک تکامل اجتماعی و مبارزهٔ ایدئولوژیک موج بنیادگرایی اسلامی : مسایل و درسها ۱۱۵

۱۷- منابع خارجی انتقال ثروت های ملی ایران به خارج ۱۳۵

۱۸- فدایی از "لوموند" تقلید می کند ۱۳۹

۱۹- بررسی اجمالی فرانسه در جمهوری پنجم ۱۴۵

پیرامون برخی نکات گرهی برنامهٔ حزب تودهٔ ایران

با انتشار برنامهٔ حزب توده ایران و دیگر اسناد مصوب کنفرانس ملی، مرحلهٔ نوینی در مبارزه حزب آغاز می شود. برنامهٔ حزب که با در نظر گرفتن شرایط مشخص جامعهٔ ما تدوین شده، بطور عمده منافع توده های زحمتکش، یعنی اکثریت ساکنین کشور رامنعکس می‌کند. این سند جامع می‌تواند نقش موثری در تجهیز توده‌های محروم و در درجه اول کارگران و دهقانان تهیدست، ایفا کند. برای دستیابی به این هدف، یعنی تبدیل برنامهٔ حزب به نیروی مادی، باید همه امکانات را بکار گرفت و آن را به میان کارگران و دیگر زحمتکشان شهر و روستا برد. مسئله مهم در این میان، تشریح و توضیح مضمون برنامهٔ حزب است. این نیاز ناشی از آن است که معمولا برنامهٔ حزب به شکل فشرده، تدوین می شود.

در پی مطالبی که تا کنون در این زمینه در مطبوعات حزبی منتشر کرده ایم، در این مقال، سعی می‌کنیم تا برخی دیگر از احکام برنامه را مورد بررسی قرار دهیم.

ضرورت وحدت سازمانی پیروان سوسیالیسم علمی

در برنامهٔ حزب گفته می شود: "در شرایط کنونی حزب توده ایران وحدت سازمانی همهٔ نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی را بخاطر رشد و گسترش همه جانبه جنبش کمونیستی و کارگری کشور و تامین نقش رهبری طبقهٔ کارگر در نهضت انقلابی ضرور می‌داند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند".

این مسئله تازگی ندارد. حزب ما همیشه ضرورت وحدت سازمانی پیروان سوسیالیسم علمی را در مد نظر داشته و در این راه مبارزه کرده است. این اصل در برنامهٔ مصوب سال ۱۳۵٤ نیز منعکس بود، گرچه در آن ایام هنوز سازمانهای مشابه، چنان امروز شکل نگرفته بود ند.

البته، وقتی ما، از ضرورت وحدت سازمانی پیروان سوسیالیسم علمی سخن می‌گوئیم، منظور ما آن عناصر، گروهها و سازمانهائی هستند که صادقانه از جهان‌بینی مارکسیستی-لنینیستی و انترناسیونالیسم پرولتری پیروی می کنند.

همه می دانند، امروز در جهان گروههائی هستند که ادعای مارکسیستی دارند، اما، عملا در موضع‌ضد مارکسیستی هستند. آخرین نمونه در این زمینه "مارکسیسم نوع غربی" است که نظریه پردازان بورژوائی آن را تبلیغ می‌کنند و برخی از گروهها نیز ندانسته تحت تاثیر آن قرار گرفته‌اند. آنها "مارکسیسم نوع‌غربی" را زیر پوشش "خلاقیت"، "هومانیسم" و .... در نقطه مقابل مارکسیسم- لنینیسم به مثابهٔ کار پایهٔ تئوریک ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی قرار می دهند. هدف از این به اصطلاح مارکسیسم نوع‌غربی، تضعیف موضع مارکسیسم در مبارزهٔ ایدئولوژیک است و نظریه پردازان بورژوائی از آن علیه کشورهای سوسیالیستی و نهضت کمونیستی و کارگری بین المللی بهره می گیرند.

حزب‌ما همیشه علیه هرگونه مظاهر تجدید نظر طلبی در هر شکلی مبارزه کرده و خواهد کرد. ناگفته پیداست که منظور ما از وحدت سازمانی، وحدت با آنانی نیست که در گذشته و حال مارکسیسم-لنینیسم را تحریف کرده و می‌کنند. تاکید ما روی وحدت سازمانی پیروان اصیل مارکسیسم-لنینیسم است که بعلل ذهنی و یا پیشداوریها هنوز موفق به وحدت نشده‌اند. این تاکید، در شرایط حاضر نشانگر تلاش مستمر حزب تودهٔ ایران در راه تامین نقش‌رهبری طبقهٔ کارگر در نهضت انقلابی است.

برخی از منتقدین برنامهٔ حزب، می کوشند چنین وانمود کنند، گویا طرح این مسئله مهم و حیاتی از جانب‌حزب‌ما، نشانه به اصطلاح ضعف آن است. چنین "استدلالی" نه تنها فاقد پایهٔ منطقی است، بلکه با عقل سلیم نیز تضاد دارد. زیرا فقط حزبی که به قدرت خود اطمینان دارد می‌تواند بدون بیم و هراس ضرورت وحدت سازمانی رامطرح سازد. در واقع‌نیز، امروز احدی نمی‌تواند منکر آن شود که حزب تودهٔ ایران، علیرغم ضرباتی که به آن وارد آمده، در حال حاضر به مراتب نیرومندتر از آغاز فعالیت علنی خود پس‌از انقلاب بهمن ۵۷ است. با تشدید فعالیت روزافزون هسته های حزبی و جلب‌نیروهای بیشتر، نقش‌حزب در عرصهٔ سیاسی - اجتماعی کشور

فزونی می یابد . این نیز تضاد فـی نیست و چنانکه در برنامهٔ جدید تصریح می شـود ، حزب تودهٔ ایران بنا به ماهیت طبقاتی خود مدافع پیگیر و سرسخت استقـلال سیاسـی و اقتصادی و تمامیت ارضی کشور و منافع واقعی توده های زحمتکش و دارای ریشه هـای عمیق خلقی است . حزب ما قربانیهـای فراوانی در این راه داده است . میهن پرستی از ویژگیهـای حزب تودهای ماست . توده ایها نخستین سازمان سیاسی هستند کـه میهن دوستی را به جوانان آموختند . "میهن دوستی از دیدگاه حزب مـا ، خـواست سعادت مردم ، عـلاقهٔ پـرشور به رشد و پویائی فرهنگ ملی و سرنوشت حال و آینـده خلق های ایران است " (از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران) .

در برنامهٔ حزب ، با توجه به تاثیر متقابل داخلی و خارجی در نهضت انقـلابـی ، تصریح می شود که "عوامل داخلی ، یعنی سطح رشد ایدئولوژیك - سیاسی نیـروهـای انقلابی ، درجه تشکل و استواری حزب طبقهٔ کارگر ، جلب توده های خلق بـه مبـارزه و تناسب نیروهای طبقاتی نقش تعیین کننده دارد" . برنامه حزب، به درستی ، تـداوم پیگیـر انقلاب ملی و دمکراتیك و پیروزی نهائی آن را در گرو اعمال رهبـری حـزب واحـد پیشاهنگ طبقهٔ کارگر می داند . این نیز بدون تشکل کارگران پیشرو در صفوف حزب خود امکان پـذیر نیست . تفرقه میان پیروان سوسیالیسم علمی ، خواه ناخواه در تفرقه کارگران موثـر است . با برخورد به این واقعیت است که حزب ما به وحدت نیـروهـای پیـرو سوسیالیسم علمی اهمیت می دهـد .

هستند سازمانهائی که بسیار از ضرورت اعمال هژمونی طبقهٔ کارگر می گویند ، اما نه تنها گامی در این راه بر نمی دارند ، بلکه با دامن زدن به تفرقه درمیان نیروهـای چپ، آگاهانه یا ناآگاهانه در برابر وحدت این نیروها سد مصنوعی ایجاد می کنند .

طبقهٔ کارگر ، بویژه پرولتاریای صنعتی ایران در صورت تجهیز نیروی عظیم خود و در پیش گرفتن سیاست صحیح و اصولی مبتنی بر واقعیت و دور از چپ گرائی و اپورتونیسـم، می تواند رسالت تاریخی خود را انجام دهـد . وانگهی ، نباید فراموش کرد که تـامین هژمونی طبقهٔ کارگر تنها به اراده و خواست این طبقهٔ و حزب آن بستگی ندارد . طبقهٔ کارگر باید با اتحاد با دهقانان تهیدست و جلب هرچه بیشتر لایه های میانی جامعـه و دفاع مستمر از خواستهای دمکراتیك آنها ، اعتماد این گروههای اجتماعی را بدست آورد .

دهقانان تهیدست بخش قابل توجهی از اهالی کشور ما را تشکیل می دهند . روشن-فکران خلقی ، کارمندان جزء و دانشجویان مبارز از جمله متحدان بالقوه طبقهٔ کارگرهستند. پیشه وران و کسبه همیشه نقش مهمی در حیات اجتماعی ایفاء کرده اند . همهٔ این گروه های اجتماعی باید در تجربهٔ روزمره به این نتیجه برسند که هیچ نیروئی جز طبقهٔ کارگر قادر به برآورده ساختن خواستهای آنها نیست .

مبارزهٔ علیه رژیم وقتی می‌تواند به پیروزی انجامد که همهٔ این نیروهای دمکراتیک در اتحاد با طبقهٔ کارگر عمل کنند . اثر بخشی چنین اتحادی نیز در ارتباط مستقیم با اتخاذ چنان سیاستی است که "منافع رشد اجتماعی را فراتر از منافع پرولتاریا" در مرحلهٔ ملی و دمکراتیک انقلاب در نظر گیرد (رجوع شود به لنین ، مجموعه آثار ، جلد ٤٤ ،صفحه ٢٢٠).

فقط در چنین صورتی رهبری طبقهٔ کارگر تامین و مورد قبول داوطلبانهٔ سایر گروههای اجتماعی قرار خواهد گرفت. این یك اصل مارکسیستی -لنینیستی است و نادیده گرفتن آن جز شکست نتیجه‌ای نخواهد داشت . برنامهٔ حزب تودهٔ ایران این اصل حیاتی را مورد توجه دقیق قرار داده است .

مرحلهٔ انقلاب

در برنامهٔ حزب، مرحله انقلاب، ملی و دمکراتیك تشخیص داده شده است . این ارزیابی ناشی از عدم تحقق آماجهای ملی و دمکراتیك پس از پیروزی انقلاب بهمن ٥٧ است . شعار اساسی انقلاب بهمن ٥٧ عبارت بود از آزادی ، استقلال و عدالت اجتماعی . تحقق این شعار نیاز به تحول بنیادی اجتماعی - اقتصادی در جامعه به سود توده های مردم داشت . هیئت حاکمه جدید ،اگرچه در آغاز گامهائی در زمینهٔ برآورده ساختن پاره‌ای از خواستهای نیروهای محرکه انقلاب برداشت ،اما، علیرغم وعده هائی که می داد ، عملا پشت به مردم کرد و بالاخره نیز نظام استبداد مذهبی قرون وسطائی جایگزین رژیم خود کامهٔ پهلوی شد .

در برنامهٔ حزب، سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی و انتقال حاکمیت سیاسی به کارگران ، دهقانان ، خرده بورژوازی شهری و روشنفکران خلقی ، وظیفه عاجل تعیین شده است . روبنای سیاسی عمقا ارتجاعی و ضد خلقی حاکم در تضاد آشکار با

منافع طبقهٔ کارگر و دیگر گروههای اجتماعی یاد شده است .

در برنامهٔ حزب تصریح می شود : " مخالفت مردم با مجموعهٔ سیاست رژیم جمهوری اسلامی ، اعم از داخلی و خارجی ، به سرعت فزونی می گیرد . محمل این مخالفت ، تضاد آشتی ناپذیر میان خواستهای مردم از یکسو و رژیم استبداد قرون وسطائی از سوی دیگر در زمینهٔ تامین حقوق و آزادیها و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی است " .

انقلاب بهمن ۵۷ به علت عدول رهبری سیاسی آن از آماجهای مردمی ، نتوانست به وظایف ملی و دمکراتیک عام تحقق بخشد . بنابراین انقلاب ملی و دمکراتیک همچنان بمثابهٔ مرحله و یا فاز نخست نهضت انقلابی ، در دستور روز قرار دارد . سوال هائی که معمولا در این زمینه مطرح می شود ، نیاز به پاسخ دارد .

آیا مبارزه در راه هدفهای عام دمکراتیک در انقلاب ملی و دمکراتیک هدف غائی پرولتاریا ست ، به بیان دیگر آیا پیکار ما در راه حل وظایف ملی و عام دمکراتیک ،بمعنی آن نیست که از سوسیالیسم به مثابهٔ وظیفهٔ مشخص روند انقلابی ، صرفنظر کنیم ؟ آیا گذار از مرحله ملی و دمکراتیک برای رسیدن به سوسیالیسم حتمی است ؟

ما معتقدیم که جنبش انقلابی در شرایط کشور ما ، باید مراحل گوناگونی را طی کند. این قانونمندی شامل همهٔ کشورهائی است که شرایط خاص اجتماعی - اقتصادی و سیاسی مشابه کشور ما را دارند ، گرچه در مواردی گذار از مرحله‌ای به مرحله دیگر انقلاب می تواند به علل عدیده تسریع گردد . بهرحال درجهٔ رشد انقلاب و مسئله تداوم آن وابسته به ترکیب طبقاتی نیروهای اجتماعی - سیاسی شرکت کننده در آن است . البته خصلت انقلاب، یعنی مضمون عینی آن ، همیشه بدان معنی نیست که نیروهای محرکه اش ثابت است . شرکت هر طبقهٔ معین و یا هر لایه اجتماعی در انقلاب، با شرایط مشخص تاریخی پیوند دارد و باید همیشه مورد توجه قرار گیرد .

به نظر ما باید دو جنبهٔ دارای وابستگی متقابل در روند انقلابی را در مد نظر داشت : خصلت و نقش طبقهٔ پیشرو و توسعه هرچه بیشتر پایگاه اجتماعی انقلاب.

اگر کم بها دادن به جنبهٔ نخست می تواند به تضعیف نقش طبقهٔ کارگر و مبارزه طبقاتی و نیز نادیده گرفتن مسئلهٔ حیاتی تحکیم موقعیت حزب پیشاهنگ و تبدیل ساختن

آن به نیروی سیاسی فعال، بینجامد، به دست فراموشی سپردن جنبهٔ دوم می‌تواند به ارزیابی ناصحیح عامل ملی در انقلاب منتهی شود که در آخرین تحلیل جز نادیده گرفتن اهمیت متحدان بالقوه پرولتاریا نیست و ما لا به چپ روی خرده بورژوائی منجر خواهد شد.

در شرایط کنونی، تاریخ مسئولیت پیدا کردن راه اتحاد نیروهای انقلابی و دمکراتیک و تامین تشکل طبقهٔ کارگر و دیگر توده های زحمتکش را در برابر تک تک سازمان های مترقی قرار داده است. کنفرانس ملی حزب تودهٔ ایران به این موضوع اهمیت فوق‌العاده‌ای داد و ضرورت مبارزه در راه ایجاد جبههٔ متحد خلق و در درجهٔ نخست تشکل طبقهٔ کارگر را خاطر نشان ساخت.

حزب ما، نقش طبقهٔ کارگر در نهضت انقلابی را، فقط از لحاظ تاریخی و به علل تئوریک مطرح نمی‌کند. طبقهٔ کارگر ایران قدرت خود را در انقلاب بهمن ۵۷ بطور عینی به نمایش گذارد. این تجربه موید آن است که متشکل ساختن طبقهٔ کارگر و آماده کردن آن برای نبرد سرنوشت ساز، مهمترین وظیفهٔ انقلابی است. ما باید بکوشیم تا هرچه بیشتر کارگران پیشرو را در صفوف حزب خود متحد سازیم. حزب ما، با وجود حملاتی که از "چپ" و راست متوجه آن شده و می شود، این وظیفهٔ خطیر را انجام داده و خواهد داد. مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری راهنمای عمل ما در این راستا بوده و هست.

اما، تشکل طبقهٔ کارگر هنوز کافی نیست. لنین می‌گفت، برای پیروزی انقلاب جلب نه فقط پرولتاریا یا اکثریت آن، بلکه همچنین جلب تمام توده های زحمتکش ضرورت دارد. وظایف عام دمکراتیک در انقلاب ملی و دمکراتیک که در برنامهٔ حزب برآنها تاکید شده، در جهت دستیابی به این هدف است.

تصور باطلی خواهد بود، اگر خیال کنیم که طرح وظایف عام دمکراتیک وابسته به انتخاب این یا آن نیروی سیاسی و محصول برخورد ذهنی به مرحلهٔ انقلاب است. خصلت هر انقلابی را واقعیت های عینی هر جامعه تعیین می کند، واقعیتهائی که هیچ گونه راه گریزی از آنها وجود ندارد. اینکه وظایف انقلاب عبارت خواهد بود از حل مسایل دمکراتیک یا سوسیالیستی، وابسته به اراده ما نیست و در پیوند با واقعیت های عینی جامعه است. مراحل دستیابی به سوسیالیسم نیز، در این رابطه می‌توانند

مورد پیکاوی قرار گیرد .

واقعیتهای عینی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی و نیز تناسب نیروها در جامعه ، مرحلهٔ ملی و دمکراتیک انقلاب و حل وظایف عام دمکراتیک را پیش روی ما گذارده است. اما این به هیچ وجه ، نافی گذار انقلاب به مرحلهٔ حل وظایف سوسیالیستی نیست ، بلکه در جهت آن و مکمل آن است .

وای . لنین به موقع خود ، وحدت دیالکتیکی وظایف عام دمکراتیک و سوسیالیستی در نمونه انقلاب سال ۱۹۰۵ و انقلابهای فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ عمیقا بررسی کرد. لنین در آثار خود موضع مارکسیستی پیرامون وظایف عام دمکراتیک و از جمله مسئله نهادهای دمکراتیک و سیاسی را تعیین کرده است .

لنین گفته است : " سرمایه داری بطور اعم و امپریالیسم بویژه ، دمکراسی را به توهم تبدیل می‌کند . در عین حال سرمایه داری در توده ها تمایل دمکراتیک بوجود می‌آورد ، نهادهای دمکراتیک ایجاد می‌کند ، تضاد آشتی‌ناپذیر میان امپریالیسم نافی دمکراسی و توده های مردم مشتاق دمکراسی را تشدید می‌کند . سرنگون کردن سرمایه‌داری و امپریالیسم ، با هیچگونه دمکراسی ، حتی تحول دمکراتیک "ایده‌آل" ممکن نیست و فقط از طریق انقلاب اقتصادی میسر است و پرولتاریائی که در مبارزه در راه دمکراسی تربیت نشده باشد ، قادر به انجام انقلاب اقتصادی نخواهد بود" (مجموعهٔ آثار ، جلد ۳۰، صفحه ۷۱).

لنین دمکراتیسم را هیچگاه بطور مجرد در نظر نمی‌گرفت و مسئلهٔ تاثیر آن در اقتصاد را نیز مطرح می‌کرد . دمکراتیسم در عین تسریع سیر دگرگونی اقتصادی ، خود نیز زیر تاثیر پیشرفت اقتصادی قرار می گیرد .

بنابراین برای دستیابی به سوسیالیسم باید مراحل و فازهای عینی گذار مورد توجه باشد . این امر برای تشکل پرولتاریا به مثابهٔ طبقهٔ پیشرو که رسالت رهبری گذار از انقلاب ملی و دمکراتیک به سوسیالیسم را دارد ، ضرور است . طبیعی است که دامنه مبارزه در راه وظایف عام دمکراتیک ، با ویژگیهای لحظهٔ سیاسی و با قابلیت و قدرت پرولتاریا و حزب آن در رهبری سیاسی انقلاب، پیوند ناگسستنی دارد . اما ، این نیز مسلم است که تحقق وظایف عام دمکراتیک راه را برای سوسیالیسم هموار می کند .

از آنچه گفته شد ، می‌توان نتیجه گرفت : انقلاب ملی و دمکراتیک گامی است به

پیش، برای گذار به سوسیالیسم. در مرحلهٔ انقلاب ملی و دمکراتیک، در صورت تامین رهبری سیاسی طبقهٔ کارگر و حزب واحد پیشاهنگ آن، میتوان شرایط تداوم انقلاب و فراروئی تدریجی آن به سوسیالیسم را تضمین کرد.

باید خاطر نشان کنیم، تامین رهبری طبقهٔ کارگر که حزب ما در راه آن مبارزه می‌کند، به هیچ وجه به معنی نفی ضرورت ایجاد جبهه متحد خلق نبوده و نیست. هرقدر نیروی محرکهٔ انقلاب گسترده‌تر باشد، بهمان درجه پیروزی انقلاب قطعی‌تر است. در اینجاست که سیاست اتحاد های وسیع با برخورد متفاوت به متحدان، نقش حیاتی کسب می‌کند.

در برنامهٔ جدید حزب گفته می شود که اتحاد کارگران و دهقانان، هسته مرکزی جبههٔ متحد خلق را تشکیل می دهد. چنین جبهه‌ای می‌تواند لایه هائی از بورژوازی کوچك و متوسط ذینفع در حل پاره‌ای از وظایف عام دمکراتیك را به سوی خود جلب کند. این سیاست بازتاب برخورد متفاوت به متحدان در مرحلهٔ ملی و دمکراتیك انقلاب است.

موفقیت طبقهٔ کارگر و حزب آن مشروط بر آن است که بتواند راههای تعیین کنندهٔ تسریح روند انقلاب ملی و دمکراتیك را پیدا کند، تغییر وظایف را تشخیص دهد و بالاخره لحظهٔ مشخص گذار به سوسیالیسم و راه آن را معین سازد.

* * * * *

وضع اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کشور، بیانگر تشدید بحران و درآمیزی مبارزهٔ دمکراتیك با پیکار طبقاتی است. به نظر حزب ما، در کشور وضعی بوجود آمده که شرایط عینی اوجگیری نهضت انقلابی در آن شکل می‌گیرد. این وضع زائیدهٔ هرچه محدودتر شدن پایگاه اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیك سیادت هیئت حاکمه است. تعمیق روزافزون بحران اقتصادی، روند جدائی توده ها از رژیم را هرچه بیشتر تشدید می‌کند. میلیونها هوادار رژیم به تدریج به مخالفان سرسخت آن تبدیل می شوند و بدین سان لایه های جدید اجتماعی نیروهای محرکه انقلاب، گسترده‌تر می گردد.

کنفرانس ملی حزب تودهٔ ایران، مسئله عدم ثبات رژیم را مطرح ساخت. این ارزیابی با واقعیت عینی جامعه انطباق دارد و علت مادی آن در تعمیق بحران ساختاری رژیم است. این نیز به نوبهٔ خود اختلافهای درون هرم حاکمیت را تشدید می‌کند. وجود "دو جناح نیرومند" (به اعتراف رفسنجانی و دیگر سران رژیم) در دولت،

مجلس ، نهاد ها و نیروهای مسلح و غیره که در اسناد کنفرانس ملی نیز به آنها اشاره شده است ، گویای این عدم ثبات است . خصلت عمیقا ضد دمکراتیک رژیم تاثیر مهمی در گسترش ورطهٔ میان رژیم و خلق دارد .

اعتصابها و تظاهرات ضد جنگ در سالهای ۶۳و ۶۴ ، تا اندازه‌ای وضع سیاسی جدیدی را در کشور بوجود آورد که از نظر رشد جنبش دارای امکانهای محدود بود ، زیرا نیروهای انقلابی و دمکراتیک قادر به بسیج و تجهیز و سازماندهی و مالا بهره‌گیری از آن نشدند .

باید در نظر داشت که تاثیر توده ها بر شرایط سیاسی همیشه همسان با امکانات آنها نیست . این تاثیر در پیوند با عوامل داخلی و خارجی است . در عرصهٔ داخلی ، فقدان سندیکاها و اتحادیه های مستقل کارگری و دهقانی و غیره از سوئی ، و تفرقه میان سازمانهای انقلابی و دمکراتیک که نیروی کارگران و دیگر زحمتکشان را فلج می کند ، از سوی دیگر ، شرایط ضعف اپوزیسیون اجتماعی در قبال سیاست داخلی و خارجی ضد خلقی رژیم را فراهم می آورد .

در عین حال رژیم ، با سوء استفاده از باورمذهبی بخشی از زحمتکشان می‌کوشد تا توجه آنها را از علل و عوامل بازدارندهٔ واقعی رشد اجتماعی ، منحرف سازد .

فروکش موقت جنبش ضد رژیم ، به هیچ وجه به معنی منتفی شدن عوامل زائیدهٔ نهضت انقلابی نیست . زیرا نهضت در خلاء بوجود نمی آید . قانونمندیهای رشد اجتماعی ، خواه ناخواه به تشدید هرچه بیشتر تضاد ها منجر می شود . خشم و نفرت توده ها آتش زیر خاکستر است که شعله های آن دیر یا زود زبانه خواهد کشید .

رژیم قادر به ادارهٔ امور کشور نیست . دولت فاقد برنامه است و به حل مسائل روزمرهٔ جامعه می‌پردازد و در این راه نیز هر روز با مشکلات نوینی روبروست . جنگ خانمانسوز ادامه دارد و بخش عمدهٔ درآمد کشور را می بلعد . تلفات جانی و خسارتهای مادی ناشی از جنگ حال و آینده میهن ما را تهدید می‌کند . شیرازهٔ اقتصادی کشور از هم گسیخته است . کاهش درآمد نفت- یگانه منبع حیات رژیم- این روند را تسریع می‌کند . ضعف قدرت مالی ، امکان تامین زندگی بخش قابل ملاحظه‌ای از پایگاه اجتماعی رژیم را که یگانه رشتهٔ پیوند آنها با هیئت حاکمه است، از بین می برد و به

تدریج این لایه های اجتماعی را نیز رو در روی رژیم قرار می دهد . تضعیف پایگاه اجتماعی رژیم به معنی تضعیف توان هیئت حاکمه و منزوی شدن بیش از پیش آن در جامعه است .

رژیم جمهوری اسلامی با تکیه بر سرنیزه است که می تواند به سیادت خود ادامه دهد . بدیهی است که خلاء ایجاد شده در عرصه سیاسی ، ناشی از عدم حضور جدی نیروهای متحد اپوزیسیون انقلابی و دمکراتیک ، به ادامهٔ موجودیت رژیم یاری می رساند .

سران رژیم "ولایت فقیه" برای مقابله با خلق از هیچ جنایتی رویگردان نیستند. با چنین دشمنی فقط با نیروی متحد و یکپارچه می توان مقابله کرد . به همین علت، حزب ما اهمیت فوق العاده ای به مسئله تشکیل جبهه واحد می دهد . حزب ما معتقد به اتحاد کلیهٔ نیروهای انقلابی و دمکراتیکی است که هر یک به طریقی در تضاد با رژیم ضد خلقی قرار دارند و می توانند در جبهه واحد با برنامه مشترک به مبارزه علیه رژیم جلب شوند . هدف بنیادی چنین جبههای عبارت است از آزادی ، استقلال ،عدالت اجتماعی و صلح . اگر این اتحاد تحقق یابد ، می تواند به مثابهٔ عامل ذهنی نیرومند ، نهضت انقلابی را سازمان دهد و توده های عظیم مردم را در مسیر سرنگون کردن رژیم به حرکت درآورد .

نبرد خلق با رژیم ضد خلقی جز از طریق قهرآمیز نخواهد بود . این بدان معنی است که باید از کلیه اشکال مبارزه ، از تظاهرات و اعتصاب همگانی گرفته تا عالی ترین شکل مبارزهٔ قهرآمیز - مبارزهٔ مسلحانهٔ توده ای بهره گرفت و از هم اکنون استفاده از اشکال مختلف پیکار را تدارک دید .

پیروز باد مبارزهٔ خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی!

چهرهٔ واقعی 'اقتصاد اسلامی'

۱-کشاورزی و دامداری

رهبران رژیم ج.ا.، مدعی پرچمداری تمدن بشریت ودرد ست داشتن جعبهٔ سحرآمیزی هستند که گویا کلید حل تمام مشکلات بشری درآن است.

آنها گاه وبی‌گاه، به‌مناسبت یا بی مناسبت، از پیشرفتهای کشور تحت تعالیم "اسلام"، از شیوه کشورداری و "اقتصاد اسلامی" صحبت می‌کنند وطبعتا باید انتظار داشت که پس از هفت سال حکومت بی رقیب، نمونه‌هائی از خود کفائی ادعائی وآئین کشورداری واقتصاد مستقل وغیروابسته ارائه کرده باشند. ولی متأسفانه اینان که مبلغین بسیار پرورزیده‌ای هستند واز گفتن دروغهای بزرگ ابائی ندارند، چنان حقایق را وارونه جلوه می‌دهند که تمیز بین حقیقت وافسانه برای مردم مشکل می شود. رژیم، درحالیکه از سوزن تا لکوموتیو، از گندم وروغن نباتی تا دانه مرغ مورد نیاز کشور را از خارج وارد می شود، دائما در رادیو وتلویزیون وروزنامه‌های گوش به‌فرمان وتریبون نمازهای جمعه ومنابر مساجد، از خود کفائی ای که گویا به همت آنها حاصل شده است، یا احتمالا درآستانه حصول آن هستیم، دم می زنند.

واقعیت این است که "فقیه ولی" ودستیارانش هنوز به‌یک زندگی پدرسالاری روستائی با اقتصاد نیمه‌کالائی معتقد هستند وتصور می کنند که اگر کشوری چون ایران بتواند نان خود را تهیه کند همه مسائلش حل می شود. همچنانکه در روستاهای قدیم، تکافوی ذخیره گندم کلید حل همهٔ مشکلات بود. از اینروست که "فقیه ولی" از آغاز حکومت خود، گاه وبیگاه، برخود کفائی، آن هم به‌معنای بسیار محدود آن یعنی تولید گندم درحد مصرف تاکید کرده ومی‌کند:

"... حالا که این مملکت مال خودمان شده است، حالا باید کوشش بکنید، خصوصا در امر زراعت باید کوشش بکنند... کشاورزها درزمین هاکه دستشان است زرع بکنند، آبیاری بکنند وهمت به‌خرج بدهند... تا بلکه انشاالله درطرف یکی دوسال، دوسه سال دیگر، خودمان لااقل خود کفا بشویم. وبتوانیم خودمان سرپا بایستیم..." (۱) واین ترجیع بند خود کفائی کشاورزی همه‌ساله در گفتارهای وی تکرار شده است.

اینك ،پس از هفت سال كه از انقلاب سپری می شود ،علیرغم تبلیغات رنگارنگی كه وجود دارد ،و در پس پرده افسانه " خودكفائی" ،میهن ما با درآمدی بالغ بر ۱۲۰ میلیارد دلار ـ كه شاید دیگر با رقابل حصول نباشد ـ دارای اقتصادی ورشكسته است . " دنیا " می كوشد تا در مقالات جداگانه ای به بررسی آماری اوضاع اقتصادی كنونی ایران بپردازد وچهره واقعی دعاوی سردمداران مرتجع جمهوری اسلامی درباره " اقتصاد اسلامی" را برملا سازد. در این مقاله كوشش شده است كه تصویر كلی وفشرده ای از كشاورزی ودامداری ایران داده شود.

كشاورزی ایران در گذشته وحال

كشاورزی ایران در گذشته عمدتا شامل كشت غلات وعلوفه دام وتا حدودی پنبه و حبوبات بود. كشت محصولات جدید صنعتی چون توتون وتنباكو وچای وچغندر قند ودانه های روغنی ونی شكر بترتیب از اوائل قرن نوزدهم تا اواخر نیمه اول قرن بیستم ودرچند مورد اخیر ،به دنبال ایجاد صنعت مربوطه در ایران رواج یافت ولی با وجود توسعهٔ دامنه كشت این محصولات ،بخصوص در دهه های سی وچهل ، هنوز عمده ترین رشته ها كشاورزی همان كشت غلات است كه ۷۷٪ كل اراضی زیر كشت سالیانه را به خود اختصاص داده است . ما درباره هریك جداگانه وبه اختصار صحبت خواهیم كرد.

۱ـ غلات

قبل از سالهای ۲۰ ،كشور ما با جمعیتی بین ۱۰ تا ۱۵ میلیون نفر كه بیش از ۹۰ ٪ آن در ده زندگی می كرد وبا تولید حدود دو میلیون تن گندم در سال ،می توانست قسمتی از گندم تولیدی خود را نیز صادر كند. ولی باید توجه داشت كه ایران از جمله كشورهائی است كه رشد جمعیت آن آهنگ بالائی دارد واین آهنگ رشد در سالهای قبل از انقلاب كمی بالاتر از ۳٪ وسالهای پس از انقلاب حتی بیش از آن بوده است . به این ترتیب جمعیت كشور تقریبا درهر بیست سال دوبرابر می شود. بالنتیجه ،

با چنین رشد سریع ،محدود ماندن تولید،یا افزایش بالنسبه اندك آن ، به تدریج اضافه‌تولید را به کسر تولید مبدل می‌کند.

ایران در دههٔ ۳۰ چار نوسان صادرات و واردات گندم بود و با وجود تحولات ناقص در سیستم کشاورزی و تا حدودی مکانیزه شدن آن و ایجاد سدها و چاهها ی عمیق و کانالهای آبیاری که به بالا بردن سطح زیر کشت و بهبود بازده زمین کمك کرد و تولید گندم را در دهه ۳۰ به سه میلیون و در اواخر دهه چهل به چهار میلیون تن رسانید ، نتوانست بر مصرف پیشی گیرد. از سال ۴۹ به بعد، ایران به صف وارد کنندگان گندم پیوست و از آن پس سال به سال بر میزان واردات گندم- کشور افزوده شده است.

در مورد برنج و سایر غلات مورد نیاز نیز اوضاع به همین منوال است. کشورما که سالیان دراز صادر کننده برنج بود، از دههٔ چهل به بعد همانند گندم برنج را هم به اقلام واردات خود افزود. همچنین سایر غلات را.

سطح اراضی زیر کشت سالیانهٔ غلات ،بالغ بر ۳/۵ میلیون هکتار زمین آبی و ۵/۵ هکتار زمین دیم است. این مقدار زمین در شرایط مناسب بهره برداری، قادر است که نیاز نه تنها جمعیت کنونی کشور، بلکه نیاز جمعیتی در حدود دوبرابر آن را نیز برآورده سازد. ولی متأسفانه به دلایل متعدد، از جمله خودداری از اصلاحات ارضی را دنبال که علاوه بر ضبط بیش از نیمی از محصول کار دهقانان توسط ارباب، امکان انگیزه کار دهقانان در روی زمین را از بین می برد و عدم استطاعت کافی برای تأمین ماشین آلات مورد نیاز و بذر اصلاح شده و کود و سموم لازم و نیز فقدان اطلاعات لازم دهقانان در زمینهٔ کشاورزی صنعتی مدرن و نقص سیستمهای آبرسانی و غیره ،برداشت محصول از واحد سطح بسیار نازل است و بطور متوسط از هر هکتار از زمینهای آبی و دیم می توان ۹۰۰ کیلوگرم گندم و یا ۸۰۰ کیلوگرم جو و یا ۲۷۰۰ کیلوگرم برنج برداشت کرد که اولی و دومی کمتر از ۲۰٪ و سومی کمتر از ۴۰٪ برداشت معمول در کشورهای پیشرفته است (۲).

طبیعی بود که رفع همهٔ مشکلات بالا و برون رفت از تنگنا ی کمبود محصولات کشاورزی جزء نخستین خواستهای مردم ایران به خصوص دهقانان محروم از انقلاب بود ولی

علیرغم وعده‌های مکرر مسئولان رژیم ج.ا. درزمینهٔ تأمین شرایط لازم خودکفائی کشاورزی وتقسیم اراضی وکمك به دهقانان برای تشکیل تعاونی های تولید وتامین ماشین آلات وبذر وسموم مورد نیاز، درعمل اقدام جدی صورت نگرفت. مسئولان جدید تقریبا مانع کشت هرنوع محصول دیگرجزء غلات شدند ومی شوند، تا شاید به اتکاء این روش، درزمینه تولید گندم به "خودکفائی" برسند. وامهای کشاورزی ـ که فقط درمقابل سند مالکیت پرداخت می شود وبالنتیجه گروه بزرگی از دهقانان خرده پا ازدریافت آن محروم هستند ـ فقط برای کشت غلات داده می شود. سموم وکود به همین منظور توزیع می شود. وادارات کشاورزی با کمك کمیته‌ها وسپاه پاسداران با ازبین بردن محصولات غیرغله به خصوص تره بار وسبزی دست به "تنبه" دهقانان خاطی می زنند تا جائیکه هندوانه خوزستان یا خیار وگوجه فرنگی یزد وجیرفت به عنوان قاچاق ضبط ویا ازرسیدن آن به بازارهای فروش جلوگیری می شود. ولی هیچ یك ازاقدامات عملی پادوهای حکومت یا خواهش وتمناهای "فقیه حاکم" ویارانش برای کشت بیشتر گندم نتوانست تأثیری جدی برمیزان تولید بگذارد وکشوررا به مرحله "خود کفائی" برساند. جدول زیر تولید سالیانه گندم وبرنج وهمچنین تولید سرانه این حبوبات را درسالهای قبل وبعد ازانقلاب نشان می دهد.(۳)

سال	۱۳۵۱	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۱
تولید سالانه گندم هزارتن	۴۳۹۸	۴۵۴۶	۲۸۸۶	۴۳۶۶	۳۸۹۶	۳۷۹۱	۴۵۷۰	۴۱۲۴	۴۲۷۰
تولید سالانه برنج هزارتن	۱۰۰۸	۹۳۷	۸۲۶	۱۰۱۳	۷۵۳	۷۴۰	۹۱۹	۹۱۵	۱۰۹۸
تولید سرانه گندم کیلوگرم	۱۵۱	۱۵۰	۹۲	۱۳۴	۱۱۲	۱۰۶	۱۲۳	۱۰۷	۱۰۴
تولید سرانه برنج کیلوگرم	۳۵	۳۱	۲۶	۳۱/۵	۲۲	۲۱	۲۴	۲۴	۲۷

(آمار تولید سالهای ۵۵ و ۶۰ وهمچنین سالهای بعد از ۶۱ منتشر نشده است)

جدول بالا بخوبی نمانگر درجا زدن تولید و بالنتیجه پائین آمدن تولید سرانه براثر بالا رفتن جمعیت کشوراست . متاسفانه تا امروز آمار رسمی سالهای ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ منتشر نشده است . ولی از گفته‌های جسته و گریختهٔ مسئولان و همچنین میزان واردات غلات در این سالها بخوبی استنباط می شود که در این سه سال هیچ معجزه‌ای صورت نگرفته است .

جدول زیر واردات گندم و برنج و غلات را در سالهای قبل و بعد از انقلاب نشان می دهد .(٤)

سال	واحد	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳
واردات گندم	هزار تن	۱۲۷٤	۱۰۷۸	۱۰۶۸	۱۷۸۷	۱۶۱۵	۲۸۷۶	۳۱۹۸
واردات برنج	هزار تن	۵۷۶	۳۰۹	٤۰۲	۵۲۵	٤۸۶	۶۸۰	٦٤٤
واردات غلات	هزار تن	۲۶۶۰	۱۹۹۲	۱۸۵۰	۲۳۵۰	۳۵۳۵	٤۷۷۳	۵۷۳۵

این جدول به‌خوبی نشان می دهد که طی شش سال پس از انقلاب واردات گندم و غلات به سه برابر رسیده است . به‌نحوی که اینک ٤۰٪ گندم مورد نیاز کشور از خارج وارد می شود .

۲ـ گیاهان صنعتی

کشت چغندر قند که از اوایل قرن اخیر در ایران متداول شده با توسعهٔ کارخانه‌های قند روز بروز دامنه وسیعتری یافت و در نیمهٔ اول دههٔ پنجاه با تولید سالانه بین ٤ تا ۵ میلیون تن ۳٤۲۰ کارخانهٔ کشور را تغذیه می‌کرد . پس از انقلاب به دلیل عدم توجه مسئولان کارخانه‌ها و عدم برنامه ریزی صحیح کشاورزی ، کشت این محصول که در هر منطقه در رابطه تنگاتنگ با برنامهٔ کارخانهٔ قند مجاور تنظیم می شود ، دچار رکود و حتی نقصان شد و در برخی مناطق جون یاسوج ، بکلی از میان رفت . متوسط

محصول شش سال بعد از انقلاب ۱۹٪ کمتر از متوسط محصول شش سال قبل از انقلاب است (۵) درحالیکه در این مدت روز به روز نیاز کشور به قند وشکر افزوده شده و میزان واردات آن سال به سال بالا رفته است.

کشت پنبه ،که در سالهای نیمهٔ اول دههٔ پنجاه به بالاترین رقم در تاریخ ایران رسیده بود، پس از انقلاب به علت بی توجهی و کوشش مسئولان در جهت کشت " فقط گندم" به کمتر از نصف رسید.(۶) کشورها که تا قبل از انقلاب با وجود گسترش وسیع کارخانه های ریسندگی و بافندگی - که تقریبا نیاز داخلی را تامین می کردند- صادرات پنبه نیز داشت، در شرایط کنونی نه تنها صادرات خود را از دست داده ،بلکه فقط با کمک الیاف مصنوعی وارداتی می تواند کارخانه های بافندگی خود را سرپا نگهدارد.

در مورد دانه های روغنی، وضع از این هم اسفبارتر است. در دهه های چهل و پنجاه، کشت دانه های روغنی چون آفتابگردان و سویا در ایران رو به توسعه گذاشت و در سال ۵۷ به بزرگترین رقم تولید خود یعنی ۱۲۶ هزار تن در سال رسید. ولی تولید دانه های روغنی نیز ،در سالهای بعد از انقلاب قربانی " خود کفائی" گندم شد و در یک روند تدریجی تا سال ۶۴ به ۵۳ هزار تن کاهش یافت.(۷)

محصول دانه های روغنی که به اضافه پنبه دانه حدود ۳۰٪ از نیاز روغن نباتی کشور را تأمین می کرد، امروز حتی برای تأمین ۷٪ مصرف کافی نیست. به همین دلیل ،درحالیکه ظرفیت کارخانه های تهیه روغن کشور حتی کمی بیش از مصرف سالیانه است، ۹۳ ٪ روغن مورد نیاز به صورت آماده یا نیمه آماده از خارج وارد می شود.

جدول زیر، میزان تولید بعضی از گیاهان صنعتی و اقلام صادرات و واردات محصولات آن را در سالهای دهه های پنجاه و شصت (تا سالی که آمار آن در دست است) نشان می دهد.(۸) ارقام به هزار تن

سال	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳
تولید سالانه پنبه	۷۱۶	۴۳۶	۵۵۷	۵۳۱	۴۰۵	۲۹۷	۲۰۴	۴۳۴	۳۰۲	۲۹۵	۲۳۸
صادرات پنبه	۱۰۰	۱۵۴	۱۰۶	۷۰	۶۸	۶۶	۴	۰	۰	۶	۰
تولید چغندر قند	۴۱۲۵	۴۵۹۷	۵۲۷۲	۴۱۸۸	۳۶۵۹	۳۸۰۷	۳۵۲۶	۲۹۹۶	۴۱۳۸	۳۶۶۹	۳۳۷۵
واردات قند و شکر	۳۲۰	۵۹۷	۲۶۶	۴۵۸	۲۵۲	۱۳۶۹	۳۷۹	۱۱۱	۸۰۸	۲۸۵	؟
تولید دانه های روغنی	۷۸	۹۹	۱۳۱	۱۰۵	۱۲۶	۹۹	۵۳	۳۳	۸۹	۵۹	۵۵
واردات روغن نباتی	۱۹۶	۱۷۲	۲۵۹	۲۳۱	۲۵۱	۳۰۷	۲۷۷	۲۹۷	۳۳۵	۳۹۰	۴۸۳

جدول فوق به‌خوبی نشانگرسقوط تولید داخلی پنبه‌وصادرات آن وکاهش تولیدچغندر قند ودانه‌های روغنی وافزایش چشمگیرواردات قند وشکر وبخصوص روغن نباتی است.

۳ـ میوه وسبزی

درزمینه تولیدمحصولات باغداری وبستانکاری،آماردرستی تابحال منتشرنشده است، بنابراین نمی توان وضع گذشته‌وحال را براساس آمارمورد بررسی قرارداد. فقط ازگفتارهای گهگاه، مسئولان ،بخصوص درمورد برخی اقلام صادراتی وازآمارمربوط به‌صادرات میوه‌های تازه‌وخشك که‌سال های گذشته‌رقم‌مهم‌صادرات‌غیرنفتی کشور راتشکیل می‌داده، می توان به‌وضع فعلی این رشته‌ازکشاورزی پی برد.

جدول زیرسقوط بی سابقه‌صادرات محصولات باغداری، میوه‌تازه‌وخشکبار ایران را نشان می دهد واین خود نشانگرتوجهی (!) است که‌مسئولان ج.ا. به‌این رشته ازتولید دارند.(۹)

سال	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲
صادرات میوه و سبزی وخشکبار	۱۱۶	۱۲۸	۱۰۳	۱۳۴	۱۰۶	۱۴۱	۳۰	۳۷	۴۸	۶۰

ملاحظه می شود که‌صادرات میوه‌وخشکبار درسالهای ۵۹ و ۶۰ درحدود ۲۵٪صدحد متعارف وبالاخره پس ازبهبود نسبی درسال ۶۲ کمتراز۵۰٪ آن بوده‌است. طبق آمار گمرکات ایران صادرات کشمش وسبزی که درسال ۵۷ بیش از۴۲ هزارتن بوددرسال ۶۲ به ۱۰ هزارتن رسید وصادرات پسته از ۱۷ هزارتن درسال ۵۷ ودرسال ۶۱ به ۶ هزارتن رسید وسپس درسال ۶۲ به‌کلی متوقف شد.

دام داری

از اوایل دهه چهل ، کاملا مشخص شده بود که شیوه دامداری سنتی دیگر جوابگوی تقاضای روزافزون کشور نیست . ظرفیت و کیفیت مراتع و با زده پائین دامداری سنتی ، متناسب با رشد سریع جمعیت ، امکان بالا بردن سریع و هم آهنگ محصولات دامی را فراهم نمی ساخت . از سالهای آخر دهه چهل برای ترویج دامداری صنعتی ، کوششهائی از طرف دولت ها ی وقت چه از طریق واحدهای محدود دولتی و چه از طریق تشویق بخش خصوصی با دادن وامهای کلان ، به عمل آمد و صنایع مربوط به دامداری چون گاو-داری ها ، مرغداری ها ، کشتارگاهها ، سردخانه ها و کارخانه های شیر پاستوریزه و غیره درشهرهای مهم و یا در جنب مراکز تولید ، بوجود آمد . ولی هیچ گاه تولید واحدهای صنعتی به اضافه تولید سنتی ، نتوانست جوابگوی نیاز روزافزون کشور باشد . پس از انقلاب ، قسمت عمده مجتمع های دامپروری یا بین سود جویان وابسته به حاکمیت جدید تقسیم شد و بفروش رسید ، یا آن که به علت عدم رسیدگی و فقدان مدیریت صحیح روبه نابودی رفت . متأسفانه آمار درستی از این گونه تأسیسات وجود ندارد . تنها صورت واردات رشد یابنده تولیدات دامی است که می تواند نمایانگر وضع نابسامان کشور در این رشته مهم باشد . تولید و وابستگی به گوشت و کره و پنیر و شیر وارداتی روزافزون است . جدول زیر میزان واردات محصولات دامی را در سالهای ۵۸ تا ۶۲ نشان می دهد و به خوبی پیداست که دامداری کشور به کدام سو در حرکت است .(۱۰)

سال	واحد	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲
گاو و گوسفند زنده	هزار تن	۱۲۵	۵۵	۲۲	۲۳	۱۰۶
انواع گوشت	هزار تن	۷۹	۱۰۱	۱۹۵	۲۵۴	۲۷۷
لبنیات و تخم مرغ	هزار تن	۱۵۴	۱۹۰	۲۳ ۴	۱۷۸	۲۴۲
ارزش واردات دامی	میلیون ریال	۳۹۰۳۳	۴۵۹۴۴	۷۲۳۸۴	۷۶۳۱۷	۸۲۶۳۷

بهرحال چنین است وضع نان و گوشت مردم، آنچه که "ولی فقیه" مکرر بر خود کفایی آن تاکید می‌کند و دستیارانش همه‌روزه در بوق و کرناهای تبلیغاتی رژیم، رسیدن به آن را از "ثمرات حکومت اسلام" قلمداد می‌کنند.

در پایان بی مناسبت نیست که صورتی از ارزش واردات خوار و بار در چند سال پس از انقلاب را ارائه کنیم. واردات خوار و بار از ۱/۲ میلیارد دلار در سال ۵۸ شروع شده و در سال ۶۲ به ۲/۵ میلیارد دلار رسیده و هنوز در حال صعود است و هرگونه توقف آن فقط به دلیل تنگناهای ارزی است ـ و نه افزایش تولید داخلی ـ که این خود نیز گرانی و نایابی اساسی ترین مواد مورد نیاز مردم را در پی دارد. (۱۱)

واردات ـ ارقام به میلیون ریال

شرح / سال	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲
غلات	۳۱۸۲۶	۳۹۳۸۳	۷۲۳۱۷	۵۹۱۴۱	۸۹۰۳۲
گوشت	۱۰۰۲۸	۱۳۸۷۸	۳۱۵۳۹	۴۴۳۱۴	۴۴۸۳۷
لبنیات و تخم مرغ	۱۸۲۶۳	۳۵۵۱۲	۳۷۶۶۹	۲۹۷۳۶	۳۶۳۶۰
قند و شکر	۲۰۱۷۰	۹۸۷۲	۲۵۱۴	۲۳۱۶۳	۷۳۱۶
روغن	۱۸۹۴۰	۸۳۷۳	۲۴۶۰۱	۱۶۸۵۵	۳۰۷۷۵
میوه و سبزی	۱۷۱۹	۴۴۲	۹۲۴	۷۰۰	۱۵۱۸
چای	۴۷۶۳	۱۶۳۸	۴۱۵۳	۲۷۸۷	۳۹۵۲
جمع	۱۰۵۷۰۹	۱۰۹۰۹۸	۱۷۳۷۱۷	۸۶۷۰۶	۲۱۴۷۹۰

بحران عمیقی که کشاورزی کشور را در بر گرفته شامل همه رشته‌های اقتصادی می شود. ما در مقاله دیگری می کوشیم تا پرده از خود کفائی دورغین مورد ادعای رژیم در زمینه صنایع، برداریم.

۱ـ صحیفه‌نور رهنمودهای امام‌خمینی جلد۱۰ صفحه۴۱ـ ۴۰
۲ـ سالنامه‌آماری ایران بخش کشاورزی سالهای ۶۲و ۶۳ اطلس اقتصادی‌سال ۸۵انتشارات SCB
۳ـ سالنامه‌آماری ایران بخش کشاورزی‌سالهای ۶۳ـ ۵۸
۴ـ۵ـ۶ـ سالنامه‌آماری ایران سالهای ۵۸ تا ۶۳
۷ـ۸ـ هفته‌نامه‌اطاق بازرگانی شماره ۱۷ـ۲۸ دیماه ۶۴
۹ـ سالنامه‌آماری ایران سالهای ۵۸ تا ۶۳ بازرگانی خارجی صادرات.
۱۰و۱۱ همانجا بازرگانی خارجی واردات.

حزب تودهٔ ایران برآنست که درحال حاضر، مهمترین، عاجل ترین و اساسی ترین وظیفه‌ای که دربرابرتمام نیروهای انقلابی ومیهن دوست ایران قراردارد، سرنگون کردن رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی واستقراریک حکومت انقلابی ودمکراتیک است.

از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران، مصوب کنفرانس ملی

بیاد رفیق شهید رضا شلتوکی

'آقا رضا'

بعد ما را از قزل حصار "به قصر" آوردند. دلم می‌خواست ما را به شمارهٔ سه ببرند. به‌آذین و پاکنژاد و دیگران آنجا بودند. اما شمارهٔ سه دیگر جا نداشت. ناچار ما را به شمارهٔ چهار فرستادند که شنیده بودیم مخصوص قدیمی‌هاست: ازصفرخان و افسرها و آذربایجانی‌ها و کردها تا مذهبی‌های قدیمی.

زیر هشت سرپاسبانی ظاهرا بی‌آزار و خوش‌جنس و همیشه خندان ما را بازرسی می‌کرد که مو را از ماست می‌کشید. گرچه ما را با اتوبوس زندان، از زندانی به زندانی، آورده بودند و هرکدام مان دو پاسبان موکل داشتیم، با این همه چنان بازرسی می‌کرد که گویی از خانه آمده‌ایم.

همان‌جا، مردی ایستاده بود میانه‌بالا، با اندامی ورزیده، که سی و هفت هشت ساله می‌نمود. صورتی پر داشت با چشم هایی خندان و نگاهی مهربان. تصورکردم از مسئولین زندان است. ما را تحویل گرفت و تو فرستاد. توکه آمدیم، با من دست داد و گرم خوشرو بشرکرد و گفت: "گرچه این حرف درستی نیست، اما ناچار باید گفت: خوش‌آمدید! اینجا اتاق شما و دوستان شماست، و حالا هم به رسم اینجا مراسم معرفی و آشنایی انجام می شود."

و بعد، چنان که گویی اندیشهٔ ناگفته مرا از ذهنم خوانده است، گفت: "به‌آذین را هم تا چند روز دیگر می‌آوریم اینجا پیش خودمان."

به اتاق بزرگی رفتیم و نشستیم. باقرزاده آمد و کنار من نشست. باقرزاده و من، بی‌آنکه هرگز همدیگر را دیده باشیم، دوراندور یکدیگر را می شناختیم. ترجمهٔ باقرزاده از کتاب "دربارهٔ ادبیات" گورکی که درآمد، مقاله مفصلی دربارهٔ آن نوشتم که در یکی از روزنامه‌های ادبی آن زمان چاپ شد. دوستی نسخه‌ای از آن روزنامه را برای باقرزاده به زندان برده بود که خوانده بود و هنوز هم داشت. باقرزاده رفقای سازمان افسری حزب

را یکی یکی معرفی کرد .

پرسیدم : "شما چند سال است اینجا هستید ؟ "

گفت : " شانزده سال ، از سال ۳۳ " (آن موقع سال ۴۹ بود .)

من شش ماه گرفته بودم و خیال می‌کردم شاخ غول را شکسته‌ام . از شرم آب شدم ، اما شرمم را در پردهٔ شوخی پوشاندم و گفتم . "پس من زندان نیامده‌ام ، آمده‌ام ملاقات شماها ! "

* * *

"آقا رضا" رابط زندانیان با مقامات زندان بود . اورا به شوخی "وزیر امور خارجه" می‌نامیدیم . در زندان سیاسی ، زندانیان نه خوشبد اشتند و نه صلاح می‌دانستند که برای هرکاری ، تك تك با مقامات زندان تماس بگیرند . بعلاوه در آن جوّ پر سوءظن ، هیچ‌کس دوست نداشت ناحق و ناروا ، برچسب خبرچین بخورد . پس نماینده‌ای انتخاب می‌کردند که هم با شخصیت و کاربر باشد ، و هم این برچسب با صد من سریش هم به او نچسبد . این کار یك خاصیت دیگرهم داشت : جاسوس‌ها و خبرچین های واقعی را که به زیر هشت رفت و آمد مداوم داشتند ، رسوا و انگشت نما می‌کرد .

در "شمارهٔ چهار" حتی تعیین اینکه جا هست یا نیست با خود زندانیان و با نماینده‌شان بود . این‌طور بود که "شمارهٔ چهاری‌ها" به خود سخت گرفتند و یك اتاق را خالی کردند و ما را پذیرفتند و در آن جا دادند .

در "شمارهٔ چهار" اتوریتهٔ "آقا رضا" از سرگرد رئیس زندان هم بیشتر بود . زندانیان تنها او را می شناختند و به او مراجعه می‌کردند . روزهای ملاقات ، امریه ، برگهٔ ملاقات راکه همراه لباس و میوه و وسایل زندانی به داخل می‌آورد ، به "آقا رضا" می داد . "آقا رضا" اسم ها را به ترتیب می نوشت و بچه ها را یکی یکی به اتاق ملاقات می فرستاد . به طوری که هیچ وقت از سه نفر بیشتر در اتاق ملاقات نبودیم و با خیال راحت ، در آرامش ، می‌توانستیم حرف هامان را بزنیم . وقت یکی از ماها که تمام می شد ، آقا رضا می آمد و آهسته او را خبر می کرد و او باز یکی دو دقیقه وقت داشت که سر فرصت از خانواده‌اش خداحافظی کند .

"آقا رضا" به وعده‌اش وفا کرد و به‌آذین را از شمارهٔ سه به شمارهٔ چهار آورد .

از آن پس ،هروقت فرصت می‌یافتند، می‌نشستند و با هم شطرنج می‌زدند و برای همدیگر کرکری می‌خواندند. آقا رضا بگو و بخند و شوخ و شاد و بذله‌گو بود. صحبت سن و سال‌که می‌شد ،می‌گفت: "من از همهٔ شماها جوانترم. من فقط ۲۸ سال دارم. این سال‌های زندان را اصلا قبول ندارم و حساب نمی‌کنم."

به راستی هم از سن و سالش جوان‌تر می‌نمود. سیگار نمی‌کشید، هرروز صبح ورزش می‌کرد ، اندام پر و ورزیده‌ای داشت. برخی روزها با سرحدی‌زاده و کیوان و بجنوردی (از سران حزب ملل اسلامی) والیبال می‌زد. والیبال‌شان تماشایی بود. برای آنها هم کرکری می‌خواند و سربسرشان می‌گذاشت و می‌خندید. آن‌ها جوان‌تر و پرانرژی‌تر بودند. آقا رضا خسته می‌شد و از نفس می‌افتاد ، اما از تك و دو نمی‌افتاد. همهٔ نیرویش را به کار می‌گرفت و عاقبت می‌برد یا با اختلاف کمی می‌باخت.

رئیس زندان برای او و افسرهای دیگر، احترامی واقعی قائل بود. احترامی‌که آن‌ها خود به او تحمیل کرده بودند، با شخصیت‌شان و رفتارشان. شانزده سال مقاومت و تحمل انواع سختی‌ها و یك گام از مواضع اصولی خود بازپس ننشستن .(همهٔ این شانزده سال را در محیطی به آرامی محیط شمارهٔ چهار نگذرانده بودند.)

رئیس زندان همیشه خود به داخل می‌آمد و یکی دو ساعتی با آقا رضا قدم می‌زد و صحبت می‌کرد. این خیال خام را مدت‌ها پیش، از سر به در کرده بود که او را (و آن‌ها را) "به راه راست" هدایت کند. پایمردی و شخصیت آن‌ها را تحسین می‌کرد و دل می‌سوزاند که چرا آنها باید سالهای دیگری را هم در زندان بگذرانند.

می پرسید : " تاکی می خواهید اینجا باشید ؟ "

آقا رضا می‌گفت : " تا هر وقت که بگویند بفرمائید تشریف ببرید ! "

ــ آخر خودتان هم دست و پایی بکنید !

ــ ما چه دست و پایی داریم بکنیم. ببینید. طبق قانون خودشان ،شرکت در سازمانی با مرام و روبهٔ اشتراکی ،ده سال زندان دارد. ما هم که نه قتل کرده‌ایم و نه قیام مسلحانه. ده سال هم خیلی وقت است تمام شده. حالا باید ما راآزاد کنند و ازمان معذرت بخواهند. آن‌ها باید از ما تقاضای بخشش کنند، نه ما از آنها.

ــ خودتان هم می‌دانید که آن‌ها چنین کاری نمی‌کنند.

ــ ما هم اصراری ندا ریم برویم ·

ــ شما به سهم خود تان و بیش از سهم خود تان اینجا بود هاید · حالا دیگر باید بیرون باشید ·

رئیس زندان میخواست به زبان بی زبانی بگوید که هرچه زندان کشیده اید، بس است· حالا دیگر باید بیرون بروید و از مواهب "آزادی" بهره‌مند شوید · خوب بخورید و خوب بپوشید و خوب پول در بیاورید و تشکیل خانه و خانواده بدهید ·

آقا رضا همه را به زیرکی درمی‌یافت و پاسخ می داد : "بیرون خبری نیست که آه و داغش را داشته باشیم · فرض کنید رفتیم بیرون و تا آخر عمر چند گونی برنج و چند حلب روغن بیشتر خوردیم ، که چه بشود ؟ این ارزش آنرا ندارد که انسان ایمان و اعتقادش را نفی کند · "

ــ کسی از شما نخواسته که ایمان و اعتقادتان را نفی کنید · '

به راستی هم رژیم از مردانی که شانزده سال در زندان ، بر ایمان و اعتقاد خود پای فشرده بودند ، نمی‌توانست بخواهد که آن را نفی کنند· و نیز از مردانی که سالها دنیای بیرون را ندیده بودند، نمی‌توانست بخواهد که "دگرگونی های عظیم و ترقیات شگرفی را که برهبری داهیانهٔ شاهنشاه در سراسر کشور حاصل شده بود" تایید کنند· این هستهٔ کوچك اما نیرومند، این اسطورهٔ زندهٔ ایمان و مقاومت در زندان ، خاری در چشم رژیم و باری بود که بر دستش مانده بود · می خواست هرچه زود تر از دست آن راحت شود · اما نمی‌توانست بگوید : "بفرمایید تشریف ببرید · " این تصدیق شکست خود او و تایید پیروزی آنان بود · پس رضایت داده بود که آنها یك سطر، فقط یك سطر ناچیز، بنویسند و زیر آن امضاء بگذارند ·

رئیس زندان می‌گفت : " از شما که چیز زیادی نخواسته‌اند · گفته‌اند فقط بنویسید که ما می دانیم اصلاحاتی در داخل زندان صورت گرفته · "

اینجا دیگر جای شوخی نبود · چشمان خندان "آقا رضا" برق می زد و نگاه مهربانش سخت می شد و می‌گفت : " چه اصلاحاتی ؟ کلاس مبارزه با بی سوادی شان که مثل همهٔ کلاسهایشان در سراسر کشور، فرمالیته و دکور است · کارگاههایشان مرکز استثمار بی‌رحمانه است و محل تهیه نیروی کار ارزان برای سرمایه داران · زندانی بیچاره

هم به خاطر آن که زن و بچه‌اش بیرون از گرسنگی نمیرند و هم برای آنکه روزش زود تر به شب برساند و نفهمد وقتش چگونه می‌گذرد، حاضر است با هر مزدی کار کند، آن وقت آنها هم از همین نقطه ضعف استفاده می کنند و از صبح تا غروب از او کار می‌کشند و بعد دو سه تومان کف دستش می گذارند. بهداری که وضعش مشخص است. غیر از قرص سر درد، هرچه بخواهیم، خودمان باید بگوئیم از بیرون بیاورند. آسایشگاه روانی که محل آزار و شکنجه است. اشخاص سالم را می خواهند تنبیه کنند، آنجا می‌اندازند که بد تر دیوانه شوند."

رئیس ساکت می‌ماند و بعد آهی می‌کشید و می گفت: "در هر حال حیف از شماست که اینجا بمانید."

آقا رضا می‌گفت: "این حرف را به دولت بگوئید که هیچ هم حیفش نمی‌آید. ما قدیمی ها هیچ، جوان ها را به بینید که با چه گشاده دستی‌ای به اینجا می‌اندازند و با ك شان هم نیست. و آن هم تازه به چه جرمی، به چه گناهی؟ حرفی زده‌اند یا کتابی خوانده‌اند!"

چند شب، پس از شام، با آقا رضا در حیاط قدم زدیم و به خواهش من، او خاطراتش را برایم شرح داد و از زندگی‌اش سخن گفت. از دوران دانش‌آموزی در کرمانشاه، از آشنایی با افکار سیاسی و با حزب، از پیوستن به حزب و به سازمان افسری، از کودتا، شکست، بازداشت، از عذاب‌ها و شکنجه ها، از تیرباران شدن رفقایی که تا چند دقیقه پیش در کنارت نشسته بودند و هنوز طنین آوایشان در گوشت بود که صدای گلوله هایی را می شنیدی که پیکر مردانه شان را از هم می دریدو به خون می‌کشید. از دوران دشواری که همه وادادهاند و تو باید بار خود و دیگران را یکجا به دوش بکشی، از سکون، از سکوت، از تبعید.....

می‌گفت: "این جوان ها که تازه به اینجا آمده‌اند و محیط ساکت و آرام اینجا را می بینند، تصور می کنند ما همهٔ عمرمان در چنین آرامشی گذشته. یعنی زندگی ما در زندان، یك استراحت طولانی بوده، در حالی که چنین نیست. زندگی ما در اینجا، حتی یك لحظه هم از تشنج و مبارزه و رو در رویی خالی نبوده است. خواه به خاطر خودمان، خواه به خاطر دیگران، و حالا به خاطر همین جوان ها."

روزی که از زندان مرخص می شدم، به راستی شاد نبودم. از این اندیشه دلم خون می شد که من می روم و این مردانی که تا دیروز از نزدیک نمی‌شناختمشان، و حالا برای من گرامی‌تر و گرانقدرتر از هرکس دیگری هستند، همچنان در زندان خواهند ماند.

"آقا رضا" با من به زیر هشت آمد. بازهمان سرپاسبان مهربان و بی‌آزار، اما سمج، مامور بازرسی بود. اسباب و اثاثه را خود بازرسی کرد و دفترها و دفترچه‌ها را به افسر نگهبان داد. "چترسبزنارون ها" را در شمارهٔ چهار و در بارهٔ رفقای افسر نوشته بودم و نسخه‌ای از آن راهم به خودشان داده بودم. اینجا، در دفتر، کنار عنوان، با خط درشت نوشته بودم: "اثر خانم پرل باك نویسندهٔ شهیر آمریکایی!" (مخصوصا خانم و آمریکایی نوشته بودم که حساسیت ایجاد نکند!)

این نوشته به آسانی رد شد. اما لای تقویم و دفترچهٔ بغلی‌ام مقاله‌ای بود که منتقدی در بارهٔ "یادداشت های شهر شلوغ" نوشته بود و قرار بود در روزنامه‌ای چاپ شود که در آخرین لحظه فهمیده بودند و سانسور کرده و برداشته بودند، و نویسنده دست نوشتهٔ خود را به من داده بود که همچنان پیشم مانده بود و مامور بازرسی ساواك هم یا توجه نکرده بود و یا نفهمیده بود و من آنرا با خود از زندانی به زندان دیگر کشانده بودم و حالا اینجا افسر نگهبان با دقت و کنجکاوی داشت آن را می‌خواند که آقا رضا از من پرسید: "این راجع‌به کتاب شماست؟"

گفتم: "بله."

گفت: "استنباط دادستان است که در دادگاه مطرح کرده؟"

گوشی دستم آمد و گفتم: "بله، وکیل مدافع‌هم جواب‌داد!"

افسر به صفحه های بعد نگاهی سرسری انداخت و کاغذ ها را تا کرد و بمن‌داد. آقا رضا را در آغوش گرفتم و بوسیدم و گفتم: "به امید دیدار، در بیرون."

* * *

یك بار دیگر برای "ملاقات"شان به زندان رفتم. سال ۵۲. اما آنها را به شهرستان فرستاده بودند.

در آن سال ها جوّ زندان سخت "چریکی" بود. جوان ها پرشور و بی‌تجربه بودند و می اندیشیدند که اگر حتی در زندگی روزانهٔ زندان، هرچه سخت‌تر و خشن‌تر

رفتار کنند، چپ تر و انقلابی‌ترند ، و به این ترتیب محیط را بر می آشفتند و در تشنجی دائمی نگه می داشتند .

رفقای افسر در گفت و گوهای خصوصی با جوانان ، چه روش‌سیاسی و چه رفتار روزمرهٔ آن ها را نادرست می‌دانستند و انتقاد می‌کردند ،اما در برابر پلیس و ساواك ، در کنار آنها می‌ایستادند و یکپارچه از آن ها دفاع می‌کردند و در بد و خوبشان شریك می شدند .

چنین شد که در نوزدهمین سال زندان شان ، آن چند رفیق سالیان دراز را از همدیگر جدا کرده ، برخی را به مشهد و برخی را به شیراز تبعید کرده بودند و در آنجا ها ، روز از نو، روزی از نو ، آزار و شکنجه و تهدید و توهین بار دیگر آغاز شده بود. و البته آن ها کسانی نبودند که این همه را به سادگی پذیرا باشند . مقاومت و مبارزه می کردند و مقاومت و مبارزه‌شان خشم دژخیمان را بیشتر می‌کرد . خشمی که از سر عجز بود ، و به شکل درنده خوئی جلوه می‌کرد : بازهم انفرادی ، بازهم هواخوری‌ندادن ، باز هم نامه و ملاقات و روزنامه و کتاب را ممنوع‌کردن . اما آنها بیدی نبودند که از این باد ها بلرزند . نارون های تناوری بودند که توفان سالیان را تاب‌آورده و از سر گذرانده بودند .

* * *

" دیدار در بیرون " تنها در اوایل آبان۵۷ دست داد . مبارزهٔ مردم اوج گرفته بود و رژیم ناچار شده بود آن ها را پس‌از ۲۴ سال (همراه با زندانیان سیاسی دیگر) آزاد کند .

"آقا رضا " تغییر چشم گیری نکرده بود ، همان اندام ورزیده و همان چهرهٔ پر، همان چشمان خندان و همان نگاه مهربان . چندین بار دیگر هم در دفتر دیدمش . نگاه خندانش‌گوئی می‌گفت : " دیدی ما عاقبت پیروز شدیم؟ دیدی که رنج آن همه سال ها بیهوده نبود؟ "

بعد دفتر را اشغال کردند و بستند و شرایط روز به روز دشوارتر شد و بعد یورش پیش‌آمد و ماجراها با سرعتی باورنکردنی رخ نمودند و گذشتند . مانند آواری که در خواب بر سرت بریزد و تو را در خرد بگیرد و راه نفست را ببندد .

بعد آن شب لعنتی پیش‌آمد که "آقا رضا" را در تلویزیون به نمایش گذاشتند. هنگامی که چهره‌اش بر صفحه تلویزیون ظاهر شد، او را نشناختم و مدام از خودم می‌پرسیدم: "این کیست؟"

چیزی از آشنایی در چهره‌اش بود. مثل کسی که یک بار برای یک لحظه تصادفاً او را در خیابان دیده باشی. اما هرچه می‌اندیشیدم، به یاد نمی‌آوردم که کیست و کجا دیده‌امش، تا آنکه نامش را بر صفحه نوشتند.

نه، این مرد، با این چهرهٔ تکیده و درهم شکسته و لاغر، با دماغی که تیرمی کشد، با چشم هایی که در چشمخانه دود می زند، "آقا رضا" نیست. پس آن چشمان خندان کجاست؟ پس آن نگاه مهربان چه شد؟

من بارها "آقا رضا" را دیده‌ام و طنین صدای گرم و امید بخش او را هنوز در گوش دارم. در خیمان چه به روز این قهرمان مقاومت ۲۴ سالهٔ زندان آورده‌اند؟ چه جنایتی در حق او و دیگر یارانش مرتکب شده‌اند؟

و حالا روزنامه جلوی روی من است. با تصویر اندکی تار "آقا رضا" که حتی از ورای تیرگی آن هم، چشمان خندان و نگاه مهربان او پیداست. یک زندگی کهنه تناوب مبارزه و زندان بود. نه، "آقا رضا" عوض نشد، زندانهای او هم تغییر نکردند: همان قصر، همان کمیته، همان اوین. این زندانبان ها بودند که عوض شدند و پست را به یکدیگر تحویل دادند. روزی شاه و بختیار و نصیری و ثابتی و حسین زاده بودند، حالا خمینی و خامنه‌ای و رفسنجانی و ری‌شهری و لاجوردی و گیلانی هستند. هر دو گروه سبع و درنده، هر دو گروه به خون انسان، به ویژه به خون انسان تود‌ه‌ای، تشنه، هر دو گروه جانورانی ضد بشر که به بشر تنها شباهتی ظاهری دارند.

رفیق رضا شلتوکی، آرام و فروتن و بی ادعا، به صف قهرمانان جاوید، به صف شهدای میهن، شهدای توده‌ای، پیوست و در این گروه عظیمی که از ارانی تا روزبه، از حمید رمضاوغلی تا وارطان و از سیامک و کیوان تا افضلی و عطاریان، ودهها تن و صدها تن دیگر را در بر می‌گیرد، جای شایستهٔ خود را بدست آورد.

اما دریغ و درد که این یار گرامی نه در اوج پیروزی، که در این دوران تلخ از میان ما رفت.

رهبران حزب کمونیست اسپانیا که پس از دیکتاتوری سیاه فرانکو، از زندان آزاد شدند و یا از تبعید بازگشتند، دیگربا فاجعه‌ای مضاعف روبرو نشدند. میهن زجر دیده و مصیبت کشیدهٔ ما این آزمون های تلخ و دشوار را چند بارباید از سر بگذراند و چقدر باید قربانی بدهد؟

تا کی این شب‌های دراز- به درازای سالیان- را به امید صبحی باید گذراند که در آخر بار دیگر به شامی سیاه منتهی نشود؟

کی ما خواهیم توانست بر پراکندگی ها و ناتوانی های خود غلبه کنیم تا بتوانیم این زباله های ضد بشر و ننگ تاریخ را از پهنهٔ زمین بروبیم و دیگر اجازه ندهیم زباله‌هائی باشد تا باز بر بستر آنها قارچ های سمی بروئند و ملت و میهن را مسموم کنند.

* * * *

نامه‌ای از ایران برایم رسیده است. در آن نوشته‌اند: "رفیق رضا شلتوکی در شامگاه روز ۶۴/۸/۲۸ در زندان درگذشت. هنگام مرگ، وزن بدنش فقط سی کیلو بود."

تابناک باد خاطرهٔ شهیدان راه آزادی،
استقلال، عدالت اجتماعی و صلح!

برای نجات جان و آزادی زندانیان سیاسی متحداً مبارزه کنیم!

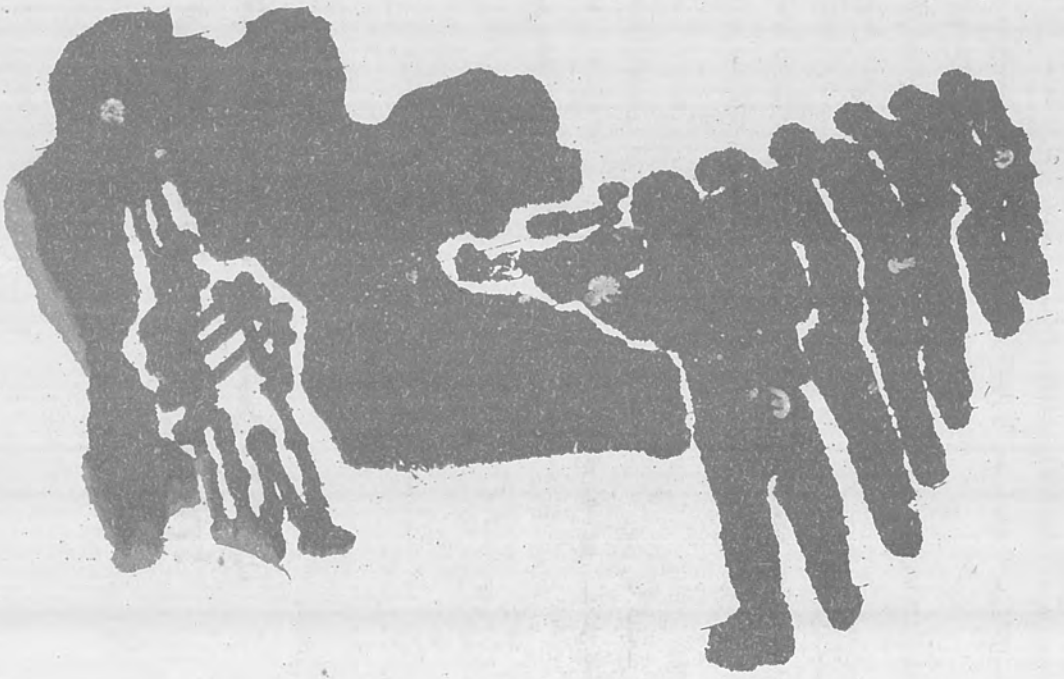

فصلی از زندگینامهٔ رفیق شهید محمد بهرامی‌نژاد

در شب ۷ اسفند ماه ۱۳۶۲ در دهٔ سلول مرگ بر پاشنه چرخید. ده قهرمان توده‌ای با قامتی استوار و با گزینش مرگ پر افتخار به پای جوخه اعدام رفتند. دژخیمان جمهوری اسلامی با چکاندن ماشه، دهٔ قلب آکنده از مهر به تودهٔ مردم و گداخته از آتش عشق به حزب تودهٔ ایران را از طپش باز داشتند تا از خوان یغمای چپاولگران داخلی و خارجی سهل‌تر و طولانی‌تر حراست کنند.

یکی از آن ده گرد پایمرد که به ابدیت پر ستاره پیوست، رفیق شهید محمد بهرامی نژاد بود.

* * * *

محمد در سال ۱۳۳۳ در یکی از محله های فقیرنشین اردبیل دیده به جهان گشود. در دوران کودکی طعم تلخ رنج و حرمان ناشی از فقر و تنگدستی خانوادگی را با تمام وجود چشید. آنگاه که پا به سنین نوجوانی گذاشت یک تنه راهی نبرد با دشواریهای زندگی شد. در فصل تابستان به کار می‌پرداخت و ضمن مساعدت مالی به خانواده هزینهٔ تحصیل سال آینده را نیز فراهم می‌کرد.

محمد پس از اخذ دیپلم عازم روستاهای کرج شد تا خود بیاموزد و به دیگران نیز بیاموزاند. وی تنها آموزگاری دلسوز و پر کار نبود، بلکه برادری بزرگ و دوستی رئوف برای دانش‌آموزان و یار و یاوری صادق و پاکباز در عرصه کار و زندگی برای روستائیان زحمتکش بود. او در غم و شادی زندگی و در کار و کشت با روستائیان شریک بود. در کارها، از لایروبی قنات گرفته تا کارهای کشاورزی و فعالیتهای عمرانی مستقیما شرکت میکرد.

مشاهدهٔ فقر و تنگدستی دهقانان ستمدیده برای او به مثابهٔ تجربهٔ با ارزشی جهت دهندهٔ مبارزهٔ سیاسی بود. محمد از نزدیک و با نگرشی ژرف آثار نفرت بار استثمار و

ستم طبقاتی را بر زندگی زحمتکشان می دید . و همینجا بود که نخستین شراره های عشق آگاهانه به توده ها در نهاد شریانه کشید و اولین نهال ضرورت پیکار علیه بهرهکشی و ستمگری در رد رونش جوانه زد .

محمد روزها به تدریس می پرداخت و شبها با مطالعه پیگیر و مستمر خود را برای شرکت در آزمون کنکور آماده می کرد . با کوله باری از مشاهده، درک و لمس رنج زحمتکشان میهنمان وارد دانشگاه شد . در همین فضای مناسب بود که اندیشه های مبارزه جویانهٔ سیاسی او به سرعت رشد کرد و تکوین یافت .

آغاز پیکار و بوسه بر پرچم
حزب تودهٔ ایران

رفیق بهرامی نژاد از دو راه تدارک زندگی مرفه شخصی و پیکار پر خطر و درعین حال پرافتخار در راه سعادت توده ها و استقلال و شکوفایی میهن طریق دوم را برگزید . در شرع مقدس او در شرایط سلطه جابرانهٔ معدودی متمول ومتنفذبیرحم و خون آشام بر زندگی و سرنوشت تودههای میلیونی زحمتکش آرمیدن بر بستر زندگی مرفه شخصی و تنها نظارهگر رنج و حرمان توده ها بودن حرام بود . از اینرو کمر همت به نبرد بی امان علیه زراندوزان و زورمداران بست . ضرورت پیکار مسجل بود . اکنون گاه گزینش شیوهٔ صحیح مبارزه فرا رسیده بود .

با تنی چند از دوستان و آشنایان هستهای را پی ریزی کردند و به فراخورامکانات خود ضمن فعالیت انقلابی به گونهای خستگیناپذیر به مطالعه جمعی پرداختند . دیری نپائید که به رسالت، اصالت و حقانیت پیشاهنگ اصیل و واقعی زحمتکشان ایران - حزب تودهٔ ایران - پی بردند و در سال ۵۶ موفق به برقراری ارتباط سازمانی با سازمان نویدبخش جویباری بودند که به رود خروشان منتهی به اقیانوس سعادت خلق و استقلال میهن پیوستند .

میثاق با شهدای خلق

گزینشی بود آگاهانه . نیک میدانست که فتح چکاو بهروزی خلق مستلزم

د رنوردیدن چه راههای ناهموار و پر سنگلاخ ، چه فراز و نشیبها و چه پیچ و خمهای صعب العبوری است . به این نکته واقف بود که کاروانهای پر شماری از رزمآوران نامدار نسل های پیشین از این گذرگاه عبور کرده اند و بسیاری از این رهروان در چنگال گرازها و کفتار های جور و ستم کمین کرده بر سر راه ، گرفتار آمده و جان باخته اند . بالاتر از همهٔ اینها ، محمد دریافته بود که باید این راه دشوار را تا آخر رفت و درفش خونفام حزب تودهٔ ایران را در وادی سعادت و نیکبختی توده ها بر افراشت . رفیق بهرامی نژاد با همهٔ پیکارگرانی که این راه مقدس را پیموده و در خمی از آن جان پاك خود رانثار خلق کرده بودند پیمان بست تا پای جان به آرمانها و پیام رزم تاریخی آنها وفادار باشد. نام سازمانی که بر خود نهاد مظهر بارز این میثاق مقدس بود : بابك .

در تابستان ۱۳۵۶ برای نخستین بار برگهای "نوید" را در منطقهٔ نازیآباد تهران پخش کرد . بدین ترتیب اولین وظیفهٔ سازمانی در صفوف حزب تودهٔ ایران را به انجام رساند . اینك ، رسما سربازی از سپاه حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر ایران بود .

استعداد نورس در دامان حزب تودهٔ ایران پرورده شد . بارآمد و بارآورد . چون پرکار و ایثارگر بود و وظایف حزبی را به دقت و با موفقیت انجام می داد ، بتدریج وظایف سنگینتری به عهده اش گذاشته شد . اگر در ربد و رزم وظیفهاش پخش برگهای هفته نامهٔ "نوید" در منطقهای از تهران بود ، در سال ۱۳۵۷ مسئولیت یکی از شاخههای سازمان مخفی را عهده دار شده بود . حوزه فعالیتش همچنان گسترش یافت و در سال ۵۸ مسئولیت چندین شهر نیز به او محول گردید .

اوایل سال ۱۳۵۹ به دشوارترین و واپسین سنگر پیکار در صفوف حزب انتقال یافت : ارتباط با افسران انقلابی و میهن دوست توده ای .

انسان دوست بزرگ و سازمانگر برجسته

رفیق بهرامی نژاد انسان دوست بزرگی بود . دلی گداخته از آتش عشق به توده ها در درون سینهٔ فراخش جای داشت . با تمام وجود به کارگران و زحمتکشان کشور عشق می ورزید و این گرانمایه ترین و والاترین خصلت وی بود . دیگر فضایل عالی انقلابی و خصائل برجستهٔ شخصیتی اش از این خصلت سرچشمه می گرفتند . به تایید همه آنهائی

که با وی در کار و پیکار محشور بودند، وی تجسم عینی انسان آزاده، وارسته و طراز نوین بود.

پیکارگری بود که به اصل خدشه ناپذیر انضباط پولادین اعتقاد راسخ داشت. نیك می دانست که چه بارگران و مقدسی بر دوش دارد و کمر همت به فتح کدام قله بسته است. از اینرو در انجام وظایف تشکیلاتی مانند یك جراح مغز سنجیده، دقیق و با ظرافت خاصی عمل می‌کرد. طی چندین سال کار حساس مخفی خطایی از این سرباز فداکار سرنزد. پاسدار کلید سعادت توده ها بود، لذا آنچنانکه بایستهٔ و شایستهٔ یك توده‌ای است از آن همچون مردمك چشم حراست می‌کرد.

دنیای رفیق بهرامی‌نژاد به حزب و انجام سنجیده و خدشه ناپذیر وظایف حزبی خلاصه می شد. اندیشه او در تمام لحظات زندگی پر جوشرو خروشش در جستجوی راه‌ها و شیوه های صحیحتر و مطمئن‌تر تحکیم بیش‌از پیش‌الودهٔ تشکیلات مخفی حزب سیر می‌کرد. در نوآوری ها و ابتکارهای تشکیلاتی مقام نخست را داشت. این شهید پرافتخار در تحکیم بنیان سازمان مخفی نقش‌برجسته و پرارجی ایفاء کرد.

کمونیستی پر تلاش

پرکار و پر تلاش بود. طی شش سال رزم مخفی بار سنگینی از وظایف حزبی‌را به دوش داشت. هفته‌ای بطور متوسط سه روز در سفر بود. پیك تیزپای حزب و انقلاب بود که بخش‌وسیعی از میهن از آن جمله مشهد، ساری، رشت، کرج، اصفهان، شیراز، بندرعباس و در آخرین دوره فعالیت، قزوین، زنجان، خرم‌آباد، اهواز و کرمان را درنوردید و پیام حزب تودهٔ ایران در دفاع از استقلال میهن و رهایی و بهروزی خلق‌های کشور را به گروهی از نظامیان انقلابی و میهن دوست رساند.

پابپای این وظیفهٔ دشوار به کارآموزی نیز ادامه داد. این شغل را از جان و دل دوست داشت، زیرامفهوم زندگی را یاد گرفتن و یاد دادن می دانست. از اینروتحصیل را با تدریس توام کرد. از توده ها و حزب توده ها - حزب تودهٔ ایران - می‌آموخت و در دبیرستانی واقع‌در نازی‌آباد تهران بذر اندوخته های علمی و انقلابی خود را در کنار امر تدریس، در دل نونهالان وطن می‌کاشت. وی در حالی کار تدریس را دنبال

می‌کرد که از نظر حزب به دلیل سنگینی وظایف تشکیلاتی همواره مختار به ترک آن و زندگی با حقوق حزبی بود. اما رفیق بهرامی‌نژاد هرگز چنین نکرد. در قاموس او سختی و دشواری مفهومی نداشت. ایمان خارآئین به طبقهٔ کارگر و اعتقاد راسخ به حزب طبقهٔ کارگر چنان نیروئی در جان و روانش دمیده بود که خود را در برابر سهمناکترین امواج دشواریها توانا احساس می‌کرد. درخت استواری بود که هرگز در برابر طوفان دشواریها سر خم نکرد.

در صرف وقت برای امور عادی زندگی به غایت خسیس و خشک دست بود. صرف غذا، اصلاح صورت و کارهائی از این دست را با استماع اخبار رادیوی ایران و رادیو های خارجی همراه می ساخت.

رفیق بهرامی‌نژاد به بار سنگینی که بدوش داشت قانع نبود. اصرار داشت که مسافرت به شهرستانها را با ماشین شخصی انجام دهد تا از طریق مسافرکشی کمک مالی برای حزب فراهم کند. هرچند حزب به این اصرار پر تکرار او هرگز آری نگفت امانفس تقاضا، بیانگر درجه والای تلاش و ایثار این قهرمان بود.

پیکار گر سخاوت پیشه در

تدارک هدیه عروسی

فرزاد جهاد

رفیق بهرامی‌نژاد از خود ویژگیهای شخصیتی ستودنی و کم نظیری برخوردار بود که جملگی از احساس ژرف نوعدوستی اش سرچشمه می گرفتند. در سادگی و قناعتی که هم مرز با فقر بود می زیست. وی که توصیه های حزب را به آئین تخطی ناپذیر زندگی اش بدل ساخته بود تنها در یک مورد از آن فاصله گرفت: آنجا که پای ایثار به میان می‌آمد علیرغم توصیه حزب پا از حد معمول فراتر می‌نهاد.

به رفقای همرزمش علاقه و محبت وصف ناپذیری داشت. همچنانکه همواره یاد توده ها بود در اندیشهٔ توده های هم سنگر نیز بود. هرچند در تنگدستی می‌زیست و هزینهٔ دو خانواده را تامین می‌کرد، اما در دست و دل بازی کم‌نظیر بود. زمانی که رفقایش با کمبود مایحتاج زندگی مواجه می شدند سخاوت پیشگی رفیق بهرامی‌نژاد به

عالیترین وجهی جلوه‌گر می شد • نفتی را که خود و خانواده‌اش نیازمند بودند به فلان رفیق می داد ، ماشین خود را می‌خواباند و کوپن بنزینش را در اختیار دیگری قرار می داد و شیر خشک فرزند خردسالش را برای کودک رفیقی دیگر می‌آورد •

آنگاه که رفیقی به وجه نقدی نیاز پیدا می‌کرد ، وی یگانه پیشنهاد همیشه حاضرش را که با صداقت باطنی آمیخته بود پیش‌می کشید : "ماشینم را بفروشم • نصف مبلغش‌مال تو و با نصف دیگر ماشینی دست‌دوم می‌خرم" • پیکان نو تمام سرمایه مادی زندگی این شهید حزب را تشکیل می داد که بر حسب اتفاق به چنگش افتاده بود و همواره در جهت تسهیل وظایف حزبی مورد استفاده واقع‌می شد • پیشنهادش خالی از هرگونه تعارف بود • میان حرف و عمل او سرسوزنی فاصله نبود •

کمتر مسافرتی بود که بی سوقات برگردد • هرهفته مسافر بود ، اما مانند کسی که گوئی پس‌از سالها تنها یکبار به دیاری دور سفر کرده باشد عمل می‌کرد • علیرغم مضیقهٔ مالی و از محل هزینهٔ غذای بین راه ، هدیه‌ای برای رفقایش به ارمغان می آورد • این به سنت و عادت ریشه‌دار او بدل شده بود که بویژه در مناسبتهای خاص تجلی‌نمایان تری می‌یافت • همه رفقای‌نظامی و غیر نظامی که به نوعی با رفیق بهرامی‌نژاد در ارتباط بودند ، هدیه کم‌بها ولی گرانبهایی از او بیادگار دارند •

تا از جریان عروسی رفیقی خبردار می شد به تدارک هدیه‌ای مناسب‌یعنی برگ سبز درویشانهٔ خود می پرداخت • آخرین آن که از قوه به فعل در نیامد هدیه عروسی رفیق دلاورش فرزاد جهاد بود • جهاد ۲۶ ساله آماده عروسی می‌شد و بهرامی‌نژاد از آن آگاه بود • در آخرین دیدار ، جهاد به این پرسش وی که " موعد تهیه کاد و فرا رسیده؟ " با تبسم و تکان ملایم سر پاسخ مثبت داد •

اما دیدار بعدی این دو همرزم گمنام در اسارتگاههای جمهوری اسلامی‌بود • گردد لاور حزب‌تودهٔ ایران نه در بزمگاه عروسی که در دخمه رژیم خون آشام بود • برای او نه مجلس بزم که بساط شکنجهٔ بهیمی برپا کرده بودند • پیکرش‌نه عطر بیز و سرش‌نه گل افشان‌بود ،که بر تنش داغ زخم و داغهٔ خون نشانده بودند • جهاد به جای جامهٔ عروسی ردای شهادت به تن کرد و هدیه بهرامی‌نژاد به همرزمش این بار باوالاترین و گرانمایه‌ترین هدیه به خلق - نثار جان - همراه شد •

انتظار بی پایان

بابک

از رفیق بهرامی‌نژاد یادگاری برجای مانده است بنام بابک. اسم فرزند خردسالش نام سازمانی پدر است که آن را شخصا بروی نهاد و همسرش که از فعالیت سیاسی رفیق بهرامی‌نژاد بی اطلاع بود به این نکته وقوف نداشت. می‌گفت: "همسرم از رمز نام بابک بی اطلاع است" و سپس با خنده‌ای به لب می‌افزود "سرانجام خواهد فهمید". در این لحظات، پیکارگر گمنام به پیروزی نهایی می اندیشید.

پدر به پسر از ته دل عشق می ورزید. در آن روزهائی از هفته که در تهران بود جز بهنگام وظایف حزبی و شغلی از فرزند شجدا نبود و حتی در حین رانندگی او را در بغل داشت.

بابک نیز به پدر خود خو گرفته بود. رفیق بهرامی‌نژاد می‌گفت: "غروب روزهائی که در مسافرت هستم دم در خانه می نشیند و از همسایه سراغ مرا می‌گیرد و می‌پرسد: "بابای مرا ندیدید؟ کسی می‌آید؟" انتظار بابک دو سه روز طول نمی‌کشید و پدر پیدایش می شد، انتظاری که پس از ۱۲ اردیبهشت ۶۲ ابدی شد.

۳ اسفند ۶۲، بابک به همراه مادر و تنی چند از اعضای خانواده به ملاقات پدر شتافت. بهرامی‌نژاد با خنده‌ای به لب پشت شیشه ظاهر شد. چون دیده به چهرهٔ جگرگوشه‌اش که شبیه خود او بود افکند، شعله در رگهایش جستن گرفت و بر آن شد تا برای آغوش‌کشیدنش بغل گشاید. اما میان او و میوهٔ دل دیوار ضخیم ارتجاع حائل بود. هرچند روانش از هجر پسر می‌گداخت اما دریافته بود که نه گاه وصال بلکه موعد وداع نهائی است. پدر که از عمرش پنج روز بیشتر باقی نبود آخرین نگاه پر معنی را به صورت پسر انداخت: عشقم بزرگ بود بدیدار تو ولی، عشقی دگر ربود مرا از کنار تو

رفیق بهرامی نژاد و خبر یورش اول

عصر دوشنبهٔ پس از یورش نخستین ارتجاع به حزب از مدرسه عازم حوزه بود. در بین راه از جریان دستگیری رهبری حزب مطلع گشت. لحظه‌ای گره تاسف برابروانش نشست، اما بی درنگ سیمایش حالت عادی یافت و سپس خونسرد و آهسته زمزمه کرد: "مرگ پای چوبه اعدام البته که پر افتخار است". دیگر در این باب سخن نگفت تا خود به آن کلام عمل کرد و به آن افتخار سترگ نائل آمد.

روز ۱۲ اردیبهشت ۶۲ به چنگ دژخیمان جمهوری اسلامی افتاد. اینک نیا خواسته گام در بسهمناکترین عرصهٔ نبرد با دشمن غدار نهاده بود. نباید رشته زندگی سراپا افتخار گسسته می شد و گسسته نشد. عاشق پاك باخته در پرتو ایمان خلل ناپذیر به توده ها و روح تسلیم ناپذیرش هفت خوان شکنجه را با سرافرازی پیمود و سرانجام به اتفاق ۹ تن دیگر از همرزمانش به رفیع ترین قلهٔ بشریت عروج کرد. شب ۸ اسفند ۶۲ خون پاکش بر زمین ریخت.

رفیق بهرامی نژاد زندهٔ جاوید

دشمن به عبث پنداشت که با به خون نشاندن این برگ درخت تناور حزب تودهٔ ایران می‌تواند بر حیات درخشان او نقطه اختتام بگذارد و زندگی پلشت خود را از تیررس پیکان یك قهرمان تیزپا مصون دارد. پاسداران جهل و ظلمت و خادمان ثروت و مکنت بیهوده کوشیدند که یك توده‌ای ایثارگر و فداکار و یك معلم دلسوز و پرکار را در خون غلتانند تا او نتواند بذر اندیشه انقلابی‌اش را در خاك میهن افشاند و درس ایثار و پیکار به نونهالان و صاحبان فردای وطن آموزد. کارگزاران رژیم خود کامهٔ جمهوری اسلامی قلبی را که جز به یاد توده ها و برای توده ها نطپیده بود، نشانه گرفتند تابساط زورمداری اقویا و یخمگری اغنیاء همچنان بر کشور ما گسترده بماند.

اما زهی خیال باطل؛ رفیق محمد بهرامی‌نژاد نه تنها فنا نشد که زندهٔ

جاودان گشت . کارنامهٔ درخشان پیکار سترگ و پرارج و خاطره های فراموش‌نشدنی او، برگ زرین و جاویدی از تاریخ پیکار خلق و پیکارگران خلقی ایران است که در اذهان نسل امروز و فردای میهن بذر آگاهی انقلابی می پاشد و در روان آنها ایمان، ایثار و شجاعت انقلابی می‌دمد و بدینسان بزرگراه منتهی به هدف مقدس خود یعنی سعادت توده ها و استقلال میهن را هموار می سازد .

رفیق بهرامی‌نژاد امروز نیز معلم است . معلمی گرانقدرتر، پرارج‌تر و پرثمرتر از دیروز . تختهٔ سیاه کلاس او ،صفحهٔ روشن پیکار حزب توده ایران است . گچ سفید ش ، خون سرخش ، شاگردانش رزمندگان خلق و درس و پیامش : کار، پیکار و ایثار .

رفیق محمد بهرامی نژاد

تیرباران ۱۷ اسفند ۱۳۶۲

یادش جاودان و راهش پیروز باد!

گره‌گشایی

اگر مراست هزاران غم و یکی غمخوار
خوشا غمی که به اندیشه می‌نشاند یار.

زتاب طرهٔ پیچان گره گشایی کن
که دل بشوق رهایی است زین شب طرار.

نگویمت که نگویی چنین، چنان نکنی
بگو، بکن به دل خویش و راه کج مسپار.

بدار رشتهٔ پیوند را و کاری کن
مبان که بگذرد این بار، باز، کار از کار.

شکست شوکت افراسیاب و رونق دیو
تهمتنا ا تو زچه بیژن فتاده برآرا

نه گاه بزم و نشست است و گردش ساغر
که پهنه، پهنهٔ رزمست و پویهٔ پیکار.

به چشم اختر و دربال کل به جز خون نیست
زمانه ایست همه خونفشان و کج رفتار.

دلم گرفته به پائیز، ابر باران ریزا
بدلگشایی این باغ غم نشسته، بیارا

چراغ چشمش اگر زین شبم برون ببرد
نمی‌خرم مه تابان بیک نگاه نگار.

سیاوش کسرایی
شهریور ۱۳۶۴

ملاک های سمتگیری سوسیالیستی

وظایف عمدهٔ ای که کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی موظف به انجام آنها هستند، عبارتند از: ایجاد پیش شرط های سوسیالیسم، تربیت توده ها و سمتگیری سوسیالیستی و ایدئولوژیکی رهبری دمکراتیک انقلابی این کشورها بطرف سوسیالیسم علمی. - این وظایف در نتیجهٔ بلوغ نابرابر شرایط مختلف انقلاب در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین پدیدار می شوند. همین نابرابری است که پایه ویژگی های روند انقلابی این قبیل کشورها، یعنی پیدایش مرحلهٔ پیش از سوسیالیستی را تشکیل می دهد. در چنین وضعیتی است که شرایط لازم برای گذار به ساختمان سوسیالیستی در اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی بوجود می آید.

اسناد بیست و ششمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۸۱) که تحول سوسیالیستی را در جهان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، تز مشخصی در بارهٔ خصلت پیچیده ملاک های سمتگیری سوسیالیستی ارائه کرده است. کنگره تاکید می‌کند که رشد این کشورها "در راه پیشرفت، البته، همه جا بیک شکل انجام نمی‌گیرد و درشرایط بالنسبه بغرنج ادامه می یابد. اما سمتگیری های پایه‌ای وجه مشابهی دارند. مسئله عبارت از زدودن اندک اندک مواضع انحصارات امپریالیستی، بورژوازی بزرگ محلی و فئودالها، محدود کردن فعالیت سرمایهٔ خارجی، تضمین اهرم های رهبری اقتصاد برای دولت توده‌ای، تامین گذار به رشد طبق نقشهٔ نیروهای مولده، تشویق جنبش تعاونی در روستا، بالا بردن نقش توده‌های زحمتکش در زندگی اجتماعی و تامین تدریجی کادرهای ملی برای دستگاه دولتی که وفادار به مردم باشند و بالاخره تثبیت خصلت ضد امپریالیستی سیاست خارجی این کشورها که در آنها احزاب انقلابی به عنوان منادیان منافع توده‌های وسیع زحمتکش تقویت می شوند". طرح مسئله بدین سان، بطور مشخص نشان می‌دهد

که ملاك های سمتگیری سوسیالیستی در قلمروهای اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و از جمله در سیاست خارجی و ایدئولوژی تبلور می‌یابد :

اقتصاد

در قلمرو اقتصادی ، مخصوصا مسئله " سد کردن " رشد سرمایه‌داری و ایجاد بخش نیرومند عمومی به عنوان پایهٔ شکل بندی و رشد اقتصاد سوسیالیستی اهمیت دارد . به موهبت این "سد کردن " تحول سرمایه‌داری وروند رشد شکل بندی سرمایه‌داری متوقف می گردد . با اینهمه ، مسئله به هیچ وجه عبارت از قطع ناگهانی و مطلق رشد سرمایه داری و محو همهٔ عناصر و نمود های آن نیست . در چنین شرایطی ، سرمایه‌داری (خصوصی و دولتی) - بی گفتگو از تولید کالایی کوچك ، بعنوان ساختار یا ساختارهایی به موجودیت خود ادامه می دهد و حتی در برخی قلمرو ها پیشرفت می کند . باوجود این ، روند های تمرکز و گردآئی سرمایه در مقیاس یك کشور ، که ملاك اساسی رشد سرمایه داری به عنوان یك شکل بندی است ، با اتخاذ تدابیری که مانع پیشرفت سرمایه داری است سد می گردد .

در حقیقت ، ایجاد یك بخش عمومی نیرومند برای "سد کردن "و جلوگیری از پیشرفت شکل‌بندی سرمایه داری موثر است . وظایف بخش دولتی بنابر شرایط اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی یك کشور در لحظهٔ مفروض مشخص می‌گردد . می‌دانیم که مارکسیسم - لنینیسم مسئله دولت ، بخش عمومی و مداخلهٔ دولت را بر اساس مواضع طبقاتی بررسی می‌کند . لنین ضرورت مشخص کردن ماهیت سرمایه داری دولتی را از یك سو بر اساس درجهٔ رشد سرمایه داری و از سوی دیگر بر پایهٔ خصلت حکومت در کشوری که (سرمایه داری دولتی) در آن وجود دارد ، مورد تاکید قرار داده است . طبیعی است ، که سرمایه - داری انحصاری دولتی با سرمایه داری دولتی در کشورهایی که سرمایه داری هنوز به مرحله عالی و انحصاری آن نرسیده ، تفاوت دارد . در عین حال در این کشورها ، سرمایه‌داری دولتی جنبهٔ یگانه و عمومی ندارد . در برخی کشورهای آزاد شده ، که راه رشد سرمایه‌داری را انتخاب کرده اند ، سرمایه داری دولتی ویژگیهای ضد امپریالیستی دارد .

لنین اهمیت ویژهٔ سرمایه داری دولتی را در شرایط وجود چندین ساختار اقتصادی

در دورهٔ گذار تصریح کرده است . او نشان داد که نه تنها وجود، بلکه حتی استفاده فعال از سرمایه داری دولتی در این دوره، به هیچ وجه با وظایف انباشت شرایط لازم برای ساختمان وسیع سوسیالیسم منافات ندارد . سرمایه داری دولتی می تواند و باید در دگرگونی سوسیالیستی جامعه- حتی اگر پرولتاریا هنوز به حکومت نرسیده و دولت دمکراتیک انقلابی بر سر کار باشد- نقش بسالنسبه با اهمیتی ایفا کند .

لنین در اثر خود : "فاجعهٔ قریب الوقوع و وسایل برطرف کردن آن"، که پیش از انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ انتشار یافت، نوشت :

" .... اندکی بکوشید تا دولت دمکراتیک انقلابی، یعنی دولتی که همهٔ امتیازات را بطور انقلابی از بین می برد و از کاربرد انقلابی دمکراتیسم کاملتر واهمه ندارد، جانشین دولت سرمایه داران و اشراف و دولت سرمایه داران و مالکان بزرگ ارضی گردد . و شما خواهید دید که در یک دولت واقعا دمکراتیک و انقلابی، سرمایه داری انحصاری دولتی ناگزیر و قطعا به معنای یک یا چند گام بطرف سوسیالیسم است ! "(۱) این اندیشهٔ لنینی برای تجزیه و تحلیل مسایل استفاده از سرمایه داری دولتی در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی، اهمیت عظیمی دارد .

پایهٔ اجتماعی

در قلمرو اجتماعی، ملاک کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی بنابر ساختار اجتماعی جامعه، خصلت نیروهای حاکم بر کشور، سیاست آنها و دگرگونی طبقاتی که در شرایط رشد غیر سرمایه داری بروز می کند، مشخص می گردد .

طبیعتا ساختار اجتماعی این کشورها ویژگیهای خاص خود را دارد . برخی کشورها که راه رشد غیر سرمایه داری را انتخاب کرده اند، نسبت به کشورهای دیگر دارای ساختار اجتماعی عقب مانده تری هستند . در این جا، مسئله همچنین عبارت از آهنگهای مختلف رشد در لحظه گذار است .

در این کشورها دو طبقهٔ اجتماعی ستیزنده (آنتاگونیستی) - طبقهٔ کارگر و بورژوازی- در حال شکل گیری هستند . مرزبندی آنها مبهم و نا روشن است . آنها روابط خود را با محیط هایی که مولود آن هستند، کماکان حفظ می کنند . روند های تمایز در این محیط به کندی صورت می گیرد و گرایش آشکاری به ثبات دارد ؛ و این به نوبهٔ خود به

اجرای سیاست بالنسبه مستقل منتهی می شود ۰

این وضعیت قبل از هر چیز به د هقانانی که اکثریت جمعیت کشورهای د ر حـــال رشد را تشکیل می د هند ، مربوط می شود ۰ رونـد لایه بند ی د هقانان بطور اساســی تنها د ر چند کشور آسیایی و آفریقایی ، که سه گروه د هقانان : د هقانـــان تهیـدست، د هقانان میانه حال و د هقانان مرفـه به وضوح د ر آنها شکل گرفتند ، بپایان رسید؛حال آنکه د ر برخی کشورهای د یگر این رونـد هنوز د ر مراحل آغازین قرار د ارد ۰

نیمه پرولتاریا و "پرولتاریا" وزن مخصوص بالنسبه مهمی د ر ساختار اجتماعی کـــشور های آزاد شده د ارند ۰ وسعت و اهمیت این طبقهٔ اجتماعی زیاد است ۰

خرد ه بورژوازی ، که د ر شهرها از فروشند گان و پیشه وران تشکیل می شود ،خصلتی بینابینی د ارد ۰ مشخصهٔ خرد ه بورژوازی د ر ساختار کنونی اقتصاد ی کشورهای د رحـــال رشد ، نداشتن وضع استوار و با ثبات د ر جامعه است ۰ علاوه بر آن ، قشرهای متوســط اجتماعی نیز وسیعا وجود د ارند : مانند روشنفکران و افسران و افراد ی که مانند وکـــلا، هنرمند ان ، نویسند گان و غیره حرفـــه‌های آزاد د ارند و زند گی خود را به اعتبار تخصص و د انش خود تامین می‌کنند ۰ این مسئله د ر کشورهای د ر حال رشد ، که سکنه آن عـــد تا بیسواد نـــد ، اهمیت اجتماعی ویژه‌ای کسب می‌کنـــد ۰

لازم به یاد آوری است که حتی د ر جامعهٔ سرمایه د اری پیشرفته ، روند کاهش قشـــر های بینابینی و لایه بند ی قشرهای متوسط جمعیت هنوز با فرجام خود فاصله د ارد ۰ د ر آسیا و آفریقا این رونـد ها بر اثر ویژگی تاریخی رشد سرمایه د اری کند شد ماند ۰ د ر عین حال ، ثبات این قشرها نمی‌تواند د لیل شکل بند ی آنها به مثابهٔ یك طبقهٔ واحد باشد۰ مفهوم "طبقه" بر اساس رابطهٔ گروهی از افراد د ر برابر وسایل تولید مشخص می‌گـــردد۰ طبق این نشانه ، قشرهای بینابینی و متوسط ناهمگون هستند۰ تلاش برای معرفی برخی گروهها از قشرهای متوسط به عنوان طبقه ، عملی بی پایه است ۰ زیرا ، د ر این صـــورت آنها نه بر اساس رابطه شان نسبت به وسایل تولید ، بلکه بنابر موقعیتشان د ر جامعه و یا به اعتبار د رآمدهایشان مورد ارزیابی قرار گرفته اند۰

مخصوصا باید تصریح کرد : ساختار اجتماعی که فاقد مناسبات طبقاتی کم و بیـــش پیشرفته و نمونه وار رشد سرمایه د اری جامعه است ،فی‌نفسه به سمتگیری سوسیالیستی منتهی

نمی شود . (بسیاری از کشورهای رهایی یافته، که راه رشد سرمایه داری را در پیش گرفته‌اند ، چنین ساختاری دارند) . با اینهمه، این ساختار تا حدود زیادی ضرورت مرحلهٔ پیش از سوسیالیستی را مشخص می سازد .

سرانجام باید به مسئله دگرگونی‌های اساسی اجتماعی اشاره کرد که به عنوان مشخصه دورهٔ گذار غیر سرمایه داری کشورهای عقب‌مانده بطرف سوسیالیسم، از اهمیت زیادی برخوردار است . رشد طبقهٔ کارگر و دستاورد های آن در نتیجهٔ افزایش "وزن" سیاسی و اجتماعی‌اش، که همواره مواضع مهمتری در جامعه کسب می کند و نیز تغییر در ساختار جامعه و همچنین جا و نقش بورژوازی از مهمترین ویژگیهای دگرگونی اجتماعی بشمار می‌روند. به عنوان یك قاعده، در دورهٔ گذار غیر سرمایه داری به سوسیالیسم، بورژوازی بزرگ به عنوان قشری از کارفرمایان از میان می رود و مواضع بورژوازی متوسط نیز تضعیف می‌گردد . بطور کلی در این دوره پایه‌ای اجتماعی بوجود می آید که برای گذار به ساختمان سوسیالیسم بسیار مساعد است .

سیاست و ایدئولوژی

در قلمرو سیاسی ملاك کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی دو تا است :

ملاك اول سیاست داخلی و خارجی این کشورهاست . اتحاد با کشورهائیکه انقلاب سوسیالیستی در آنها به پیروزی رسیده، پایه‌ای است که بدون آن گذار غیر سرمایه داری کشورهای عقب‌مانده به سوسیالیسم ناممکن است . از این رو، اگر این یا آن کشور سیاست خود را بر چنین پایه‌ای استوار نسازد، این امر ناگزیر در وضعیت رشد آتی آنها اثر می گذارد ؛ زیرا در نتیجه آن، حرکت واگشت آغاز می‌گردد و در این رهگذر روند های قهقرایی پدیدار و تحکیم می شوند .

ملاك دیگری که برای سنجش کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی اهمیت دارد ، خصلت آمریت حزب رهبری کننده است . آمریت سیاسی می‌تواند تناسب نیروهای مختلف در چارچوب عناصر دمکراتیك ملی یا دمکراتیك انقلابی ، و بنابراین یك مضمون اجتماعی و طبقاتی نابرابر را منعکس کند . در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی "نسل دوم"

(که گذار غیر سرمایه داری به سوی سوسیالیسم را در سالهای ۷۰ آغاز کرده اند)، یا حداقل در بخشی از آنها، روند انقلابی تحت رهبری احزاب انقلابی پیشاهنگی قرار دارد که مارکسیسم- لنینیسم را پایهٔ تئوریک جنبش خود اعلام کرده اند. در کشورهایی، که بطور کلاسیک به "نسل اول" مربوط اند(وراه رشد غیرسرمایه داری را در سالهای ۶۰ پذیرفته اند) قدرت در دست نیروهای ملی انقلابی قرار دارد.

در قلمرو ایدئولوژی، خصلت درک جهان توسط رهبری انقلابی وسمتگیری تحول ایدئولوژیکی آن، ملاک سمتگیری سوسیالیستی است. این تحول اعتلای ایدئولوژی انقلابی خرده بورژوایی را به سوی سوسیالیسم علمی ترسیم می کند.

در بسیاری از کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی "نسل دوم" نیروهای انقلابی ای به قدرت رسیده اند که مجهز به ایدئولوژی مارکسیسم- لنینیسم هستند.

بنابراین، آنچه که مربوط به ملاک ایدئولوژیکی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی است، نه تنها باید تحول گروههای حاکم، بلکه همچنین باید سمتگیری این تحول به سوی سوسیالیسم، یعنی" نقطه نهایی" آن را در نظر داشت. برخی گروهها که به قدرت می رسند، خیلی زود تر از دیگران در این جهت پیش می روند. البته، این امر، مسئلهٔ تکمیل مداوم دیدگاه تئوریک و درک همواره دقیق تر دانش مارکسیستی- لنینیستی را منتفی نمی سازد.

پایه های دولتهای دمکراسی ملی

پایهٔ اقتصادی: بخش عمومی اقتصاد ملی، همکاری دمکراتیک در شهر و روستا.

پایهٔ سیاسی: جبههٔ ضد امپریالیستی وجبههٔ تمام نیروهای میهن پرست.

پایهٔ اجتماعی: اتحاد وسیع طبقهٔ کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی شهری وروشنفکران دمکرات.

تضاد های سمتگیری سوسیالیستی

گذار غیر سرمایه داری کشورهای در حال رشد به سوسیالیسم ، توام با تضاد های عینی و ذهنی است که اغلب از ویژگی این گذار ناشی می شود. این تضاد ها در چارچوب سطح بالنسبه نازل رشد نیروهای مولده ، خصلت حاکمیت در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی و همچنین واقعیت باقی ماندن آنها در مدار اقتصاد جهانی سرمایه داری قابل بررسی است .

سیاست و اقتصاد

می دانیم که لنین سیاست را ، به عنوان عاملی که نقش فوق العاده فعالی مخصوصا در دورهٔ گذار ایفا می کند و در عین حال در دراز مدت نمی تواند جدا از اقتصاد نتایج مثبتی ببار آورد ، ارزیابی کرده است.(۲) این ارزیابی برای کشور های دارای سمتگیری سوسیالیستی - که طی یك دورهٔ طولانی به صورت فعالیت یك جانبهٔ روبنای سیاسی به عمل کردن از بالا نیاز دارد - از اهمیت زیادی برخوردار است . برای دگرگونی بنیادی در پایه ، اقتصاد چند ساختاری کشورهای در حال رشد ، از حیث ساختار اجتماعی و نیز رشد نیروهای مولده آمادگی ندارند .

روند سوسیالیستی کردن وسایل تولید و ایجاد بخش دولتی مدرن در بسیاری از کشورهائی که اعلام کرده اند دارای سمتگیری سوسیالیستی هستند ،آغاز شده است . این روند ، یك اقدام سیاسی علیه نفوذ خارجی و کوششهای امپریالیسم در برقراری مجدد رژیم استعماری بشمار می رود . در عین حال ، تجربهٔ این کشورها نشان داده است که منطق درونی مبارزهٔ ضد امپریالیستی - در حالتی که حکومت انقلابی سیاست ضد امپریالیستی فعالی را اعمال کند - به اقدامات ضد امپریالیستی تحرك می بخشد .

منطق اتخاذ این تدابیر همچنین بیانگر این واقعیت است که مبارزهٔ ضد امپریالیستی که از جانب عناصر دمکراتیك انقلابی - نه بورژوازی ملی - رهبری می شود ، بطور عینی بورژوازی محلی را به عنوان یك طبقه تضعیف می کند . ضربه‌ای که به منافع سرمایهٔ انحصاری خارجی در کشور وارد می آید ، به منافع گروههایی از بورژوازی محلی که

با آن (سرمایه) جوش‌خورد ماند، زیان معینی وارد کرده و در مقیاس وسیعی سرمایه‌داری ملی را از پشتیبانی مستقیم انحصارهای خارجی جدا می سازد.

تاثیر مثبت عامل سیاسی، در تحکیم نقش اقتصادی دولت، در شکل بندی بخش عمومی و در اتخاذ تدابیر ضد امپریالیستی منعکس می‌گردد. با اینهمه، عامل سیاسی می تواند بر رشد اقتصادی تاثیر منفی داشته باشد و آن وقتی است که قوانین اقتصادی و نیازهای اقتصادی کشور در نظر گرفته نشود و سیاست به شیوه های ماجراجوئی و اراده - گرایی گرایش پیدا کند.

عناصر ذهنی و اراده گرایانه که در برخی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی بروز می کند، نه تنها در تازاندن آهنگهای رشد اقتصادی، بلکه همچنین در برخورد با مسئلهٔ صنعتی شدن نیز انعکاس می یابد. این وضع برای قلمرو های معین نیز پیش‌می آید و آن هنگامی است که آهنگهای بسیار پرشتابی که با رشد درآمد ملی متناسب نیست بر تولیدات داخلی تحمیل گردد و ثانیا کوشش شود که روند صنعتی شدن نه بر مبنای تولیدات متکی بر مواد اولیهٔ محلی و نیروی کار بالنسبه آموزش یافتهٔ کشور و بازار فروش داخلی، بلکه با ایجاد موسسات "معتبر"ی انجام گیرد که وجود آنها غالبا با امکانات و نیازهای محلی مغایر است.

دیده ناصحیح در پراتیك رشد اقتصادی و فاصله گرفتن از وظایفی که در قبال امکانات اقتصادی تحقق آنها مطرح می شوند، بطور کلی می توانند نظامهای دمکراتیك انقلابی و ثبات سیاسی کشورهای در حال رشد را با خطر روبرو سازند.

در برابر کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی مسئلهٔ دشواری وجود دارد، آن رفع تضاد بین جنبه های سیاسی و اقتصادی رشد است که باید حل شود. این تضاد دو جانبهٔ است. در نتیجهٔ فقدان پایهٔ مادی کافی، نه تنها دگرگونیهای اجتماعی متوقف می شوند، بلکه همچنین آهنگهای پیشرفت اقتصادی براثر دگرگونیهای اجتماعی بطور کلی ضرور، کند می شود و اغلب بدون وجود محملهای اقتصادی لازم تحقق نمی‌یابند.

تا آنجا که بنظر می رسد، یکی از جدی ترین تضاد های رشد درونی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی، تضادی است که در نتیجهٔ عدم تطابق تدابیر اعلام شده بنفع توده های خلق و فقدان یا ضعف اقدامات مشخص با هدف فعال کردن

توده های مردم برای تحقق و دفاع از دگرگونیهای ترقیخواهانه بروز می‌کند.

قدرت سیاسی و دستگاه دولتی

اجرای پی در پی اصلاحات اقتصادی - اجتماعی ترقیخواهانه و دمکراتیک عمومی مستلزم ثبات قدرت سیاسی است. در شرایط اقتصاد چند ساختاری ثبات واقعی تنها می‌تواند از راه دمکراتیزه شدن زندگی اجتماعی و جلب قشر های زحمتکشان، یاری جستن از سازمان های توده ای، شرکت دادن توده ها در هدایت دستگاه اداری، و مدیریت اقتصادی، تامین نظارت آنان بر پستهای کلیدی و از جمله نظارت بر اقتصاد، ارتش و پلیس، تامین گردد. با اینهمه، ترس برخی رهبران حزب و دولت کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی از قرار گرفتن زیر نظارت توده های زحمتکش که ناشی از ایدئولوژی خرده بورژوایی آنان است، به این منجر می شود که دستگاه نظامی و پلیسی وظیفهٔ اصلی حمایت از قدرت دولتی را بعهده بگیرد. این امر مانع از بروز "رویدادهای غیرمنتظره" از جمله کودتاهای ارتجاعی نمی‌گردد و همانطور که تجربه نشان داده غالبا خطر آسیب رساندن به دمکراسی، برقراری دیکتاتوری نخبگان دولتی، بروز کیش شخصیت و در آخرین تحلیل بروز دشواریهای فزاینده در راه رشد غیر سرمایه داری را در پی دارد.

البته، به علت فقدان کادر همیشه نمی‌توان دستگاه دولتی را در تمام سطوح آن از بالا تا پائین نوسازی کرد. این نوسازی منجر به آن می شود که بسیاری از کارمندان جدید تحت تاثیر محیط غالبا آلوده به روحیهٔ فساد، مقام طلبی و سود جویی قرارمیگیرند. حتی در صورتی که جو واقعا انقلابی در کشور حاکم نباشد، تقریبا خود دستگاه دولتی نو بنیاد، در معرض فساد قرار می گیرد.

تاثیر ایدئولوژی خرده بورژوایی همچنین درزمینه مسئله بنیادگذاری حزب در برخی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی نیز بروز می‌کند. رهبران دمکرات انقلابی در برخی از کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی، گاه با وجود اعتراف به ضرورت بنیادگذاری احزاب نیرومند سیاسی - که شایستهٔ انجام تبلیغات جمعی اندیشه های ترقیخواهانه و سازمانگرایانهٔ گروهی توده ها باشد، این وظیفه را در عمل انجام نداده و یا آن را بطور ناقص انجام می‌دهند. در عین حال، رهبری برخی دیگر از کشورهای دارای سمتگیری

سوسیالیستی ، برای انجام این وظایف به تشکیل احزاب پیشاهنگ می پردازند .

روند شکل‌گیری این احزاب، علیرغم دشواریهای قابل ملاحظه‌ای که در برابر آنها قرار دارد ، در برخی از کشورها وسعت می‌گیرد .

اقتصاد چند ساختاری

اقتصاد چند ساختاری ویژهٔ دورهٔ گذار دارای تضادهای حادی است که بر رشد جامعه اثر می گذارد . این تضادها در کشورهایی که گذار به سوی سوسیالیسم را در شرایط فقدان دیکتاتوری پرولتاریا و احزاب مارکسیستی ـ لنینیستی حاکم آغاز می‌کنند، بهمان اندازهٔ شدید ترمی‌شود . هنوز بنابراین واقعیت که اقتصاد چند ساختاری کشورهای در حال رشد گزینندهٔ راه غیر سرمایه داری ، یك عامل با دوام و دراز مدت است ،وضعیت شدت می‌یابد . بخش خصوصی با پیدایش بخش عمومی از بین نمی‌رود . علاوه براین ، بخش خصوصی نه تنها به صورت تولید کوچك ، بلکه همچنین به صورت ساختارهای جدید سرمایه داری وجود دارد .

در چنین شرایطی رابطهٔ بین بخش عمومی و ساختارهای سرمایه داری خصوصی و نظارت بر فعالیت آنها به عامل قطعی تبدیل می شود . اگر این ساختارها (یعنی ساختارهای سرمایه داری خصوصی) به سرعت رشد یابند و اگر بسط و گسترش آنها تابع وظیفه توسعه و تحکیم بخش عمومی نگردد ، اقتصاد چند ساختاری تضادی را بوجود می‌آورد که موجب خرابکاری در سمتگیری سوسیالیستی کشور مفروض می‌گردد . حتی اگر بخش عمومی ، مخصوصا به عنوان شیوهٔ "گذار" با ساختارهای سرمایه داری خصوصی همزیستی "طبیعی" داشته باشد ، باز در نتیجهٔ بازتولید مستمر مناسبات سرمایه داری تضادهائی پدید می‌آورد که بر بخش دولتی تاثیر منفی جدی می‌گذارد .

یك سلسله از تضادها ناشی از این واقعیت است ، کشوری که گذار سرمایه داری را انجام می دهد ، همچنان در چارچوب اقتصاد سرمایه داری جهانی باقی می ماند . در مقیاس وسیع و گاه در مقیاس ممتاز سمتگیری تجارت خارجی این کشورها و نیز شرکت آنها در تقسیم کار بین‌المللی سرمایه داری ، آنها را تا اندازهٔ معینی در معرض تاثیر تورم و بحرانهای اقتصادی جهانی قرار می دهد . بدیهی است که گشوده بودن در

این کشورها به روی قوانینی که رشد اقتصاد سرمایه داری جهانی را مشخص می سازند، **یاسمتگیری** اقتصادوسیاست گذار غیر سرمایه داری آنها بطرف سوسیالیسم در تضاد قرا می گیرند ۰

بنظر می رسد که اینها عمده ترین تضاد هایی هستند که با گذار غیر سرمایه داری کشور ها بطرف سوسیالیسم همراهند ۰ نتیجه این که گاه این گذار قطع می شود وکشور به راه رشد سرمایه داری باز می گردد ۰ کاملا واضح است که خصلت متضاد رشد کشور های دارای سمتگیری نوین سوسیالیستی ، به هیچ وجه نمی تواند دورنمای گذار غیر سرمایه داری به سوسیالیسم را زیر سوال ببرد ۰ جهان از دیرباز انباشته از تجربهٔ تاریخی (بطور نمونه : مغولستان و مناطق دورافتادهٔ روسیه تزاری و برخی کشورهای آزاد شده) است که بر واقعیت گذار به شکل بندی سوسیالیستی با حذف سرمایه‌داری صحه می گذارد ۰

منابع :

۱ ــ و ۰ای ۰ لنین ، مجموعهٔ آثار ، جلد ۲۵ ، صفحات ۳۸۹-۳۸۸

۲ ــ و ۰ای ۰ لنین ، مجموعهٔ آثار ، جلد ۳۲ ، صفحات ۸۳-۸۱

زنان ما، زنان کارگر ما

زنان کارگر ما، در برابر کار مساوی با مردان، دستمزد برابر دریافت نمی‌کنند.
زنان کارگر ما، باید برای کار، از شوهران شان اجازه داشته باشند.
زنان کارگر ما، از کارهای سخت بدنی وزیان آور معاف نیستند.
زنان کارگر ما، در دوران پیری، از حمایت قانون تأمین اجتماعی برخوردار نمی شوند.
زنان کارگر ما، از امکانهای رفاهی مانند مهد کودک برای فرزندان خردسالشان، مرخصی زایمان وغیره بی بهره اند.
۸۵ درصد زنان کارگر ما، بی سوادند.
اما زنان ما، در اعدامها، شکنجه‌ها و زندانها، با مردان برابرند.

زندانهای ما پر از زنان مبارزی است که در برابر ظلم و زور ایستاده اند. تا به حال صدها زن و دختر جوان، حتی زنان باردار و پیرزنان اعدام و یا زیر شکنجه شهید شده اند.

در زندانهای رژیم جمهوری اسلامی، زنان تحت انواع شکنجه و تجاوز قرار دارند. کودکان در مقابل مادرانشان شکنجه می شوند و به خاطر محیط ناسالم زندان و شکنجه‌های غیرانسانی، بسیاری از زنان زندانی بیمارند.

صدها هزار تن از زنان زحمتکش میهن ما تاکنون فرزندان و عزیزانشان را در جنگ ضد مردمی از دست داده اند.

فرزندان، همسران و دیگر عزیزان و نان آوران دهها هزار تن از زنان میهن، در زندانها به شهادت رسیده اند و یا زیر شکنجه و تعزیر به سر می برند.

با همهٔ این احوال، زنان زحمتکش ما از پای نمی نشینند. آنان همصدا با همهٔ زحمتکشان ایران، ستمی را که در حقشان اعمال می شود محکوم می‌کنند و تا به دست آوردن حقوق کامل انسانی خود، پایان جنگ، آزادی زندانیان سیاسی و بالاخره سرنگونی رژیم ج.ا. به مبارزهٔ خود ادامه می دهند.

مبارزهٔ زنان آمریکا در راه برابری حقوق با مردان

یکی از خشن ترین شیوه‌های تبعیض در ایالات متحده آمریکا "تبعیض قانونی" درحق زنان است. از ۲۰۰ سال پیش تاکنون، زنان آمریکا مبارزهٔ خود را جهت احقاق حقوق شان آغاز کرده‌اند. در آن زمان بدلیل حاکمیت "پدر سالاری" یا به‌عبارتی "مرد سالاری" درخانواده و جامعه، امکان هیچگونه پیش بینی مثبت و سازنده‌ای در بارهٔ حقوق زنان در قانون اساسی وجود نداشت. از سال ۱۹۲۳ میلادی در کنگرهٔ آمریکا بحث و گفتگو دربارهٔ انجام اصلاحاتی پیرامون حقوق برابر زنان با مردان در قانون اساسی آغاز شد. اما تنها در مارس ۱۹۷۲ بود که کنگرهٔ آمریکا بیست و هفتمین اصلاحیهٔ قانون اساسی را به تصویب رساند که به‌موجب آن مقرر گردید هیچ قانون فدرال یا ایالتی نمی بایست از لحاظ جنسی تبعیض آمیز باشد. گرچه هیچیک از این اصلاحات به‌اجراء درنیامد و به‌فراموشی سپرده شده، اما پذیرش چنین اصلاحیه‌ای برای زنان آمریکا اهمیت بسیار زیادی داشت.

هرچند که ۵۱/۴٪ از جمعیت کشور آمریکا را زنان تشکیل می دهند اما در هر قدم و در هر عرصه‌ای از زندگی اجتماعی مورد تبعیض قرار می‌گیرند. امروز نه تنها تبعیض در حق زنان آمریکا امری بدیهی و واقعی است بلکه جنبهٔ رسمی و قانونی پیدا کرده است. در قوانین ایالات متحده آمریکا بیش از ۱۱۰۰ ماده و تبصرهٔ وجود دارد که به نابرابری اجتماعی زنان با مردان مهر قانونی می‌زند.

$\frac{2}{3}$ فقیرترین شهروندان آمریکا را، زنان تشکیل می‌دهند. میزان بیکاری در میان زنان آمریکایی نسبت به‌سطح بیکاری در کل جامعه، ۵۰٪ بیشتر است. زنان اولین کسانی هستند که مانند سیاهان شوق رهایی در دلشان زبانه می‌کشد.

از نظر موقعیت حرفه‌ای، در ایالات متحدهٔ آمریکا از هر ۱۰۰ پزشک تنها ۷ تن زن هستند و در میان هر ۱۰۰ مهندس تنها یک مهندس زن وجود دارد.

۸۰٪ زنان کارگر آمریکا به‌کم درآمدترین مشاغل اشتغال دارند. در آمریکا زنان کارگر گرچه کاری مساوی با مردان انجام می دهند و در شرایطی مشابه آنها

کار می‌کنند اما تنها معادل ۵۹٪ آنان دستمزد می‌گیرند. در این رابطه باید به این مسئله اشاره کرد که در اواسط سال ۱۹۶۰، در آمریکا، مزد زنان در قبال کار مساوی با مردان ۶۵٪ دستمزد مردان بوده است.

براساس نوشته نیوزویک: ۵/۵ میلیون مادر کارگر با داشتن کودکان خردسال و در سنین پیش از دبستانی، زندگی فوق العاده دشوار و مشقت باری دارند.

امروزه در آمریکا تعداد مراکز و مؤسسات دولتی، خصوصی و تجارتی نگاهداری از کودکان که مجموعا بالغ بر ۱/۶ میلیون واحدی شود به مراتب کمتر از سال ۱۹۴۵ است. آمریکا یکی از چند کشور بزرگ صنعتی جهان است که فاقد سیستم جدی و منظم نگاهداری از کودکان به منظور کمک به مادران شاغل است.

وضع زنان در عرصه‌های سیاسی ـ اجتماعی نیز بهتر از این نیست ـ از ۱۱۰۰۰ عضو انتخاب شده در کنگره آمریکا، در تمام دوران حیات آن، تنها ۱۰۰ تن زن بوده‌اند. هم اکنون زنان ۵۲/۲٪ از انتخاب کنندگان در آمریکا را تشکیل می دهند. در حالیکه فقط ۵٪ پستهای انتخاباتی وارگانهای دولتی و ایالتی را احراز می‌کنند. در حال حاضر در میان ۴۳۵ عضو مجلس نمایندگان آمریکا تنها ۱۹ نماینده زن حضور دارد. کمتر از ۱۷ درصد کارگران زن، عضو اتحادیه‌های صنفی هستند. این بدان معنی است که میلیون ها کارگر زن آمریکایی نمی توانند حتی از حقوق مشروط و محدودی که در نتیجه پیمانهای دسته‌جمعی نصیب کارگران می شود، بهره‌مند شوند.

هنگامی که دولت ریگان قدرت را در اختیار گرفت، وضع رقت بار زندگی زنان آمریکایی وخیم‌تر شد. یکی از سازمانهای ملی زنان آمریکا اعلام داشته است که در نتیجه سیاست اقتصادی ـ اجتماعی دولت ریگان، تمامی دستاوردهای مبارزاتی، زنان بویژه دستاوردهای مربوط به دو دهه اخیر پایمال شده است. طی ۲ سال اول حاکمیت دولت ریگان شمار زنانی که در مناصب قضائی کشور مشغول بکار بودند، بطور چشمگیری کاهش یافت. بطوریکه در آگوست ۱۹۸۲، از میان ۷۲ قاضی ایالتی تنها ۳ نفر زن بودند. در چنین شرایطی طبعا انتصاب "ساندرا اکانور" از ایالت آریزونا، از یک خانواده میلیونر، به عنوان قاضی دیوان عالی ایالات متحده آمریکا

(کەرونالد ریگان بارها ازآن سخن گفته است) صرفا یك کارسمبلیك ونمایشی است .

هم اکنون یورش به جنبش زنان درسطح دولتی سازمان داده می شود. رونالد ـ ریگان نخستین رئیس جمهورآمریکاست که عموما علیه تصویب اصلاحاتی درقانون پیرا ـ مون حقوق برابرزنان با مردان صحبت کرده است . اومزورانه اظهارمی دارد که انجام اصلاحات مشیوهٔ مؤثری برای مبارزهٔ با تبعیضات نیست . دراین رابطه لازم به توضیح است که دوایرمحافظه کارقانونگذاری مورد جدی ترین پشتیبانی وحمایتهای دولتی قرارمی گیرند. نیروهای مافوق ارتجاعی درآمریکا کارزاری را درمقابل تصویب اصلاحاتی درقانون براه انداخته وریاکارانهٔ اظهار ـ می دارند که این اقدام ممکن است به تغییرساختار اجتماعی جامعه منجرشود. این نیروهای ماوراء ارتجاعی به حمایت سرمایهٔ بزرگ متکی هستند، زیرا انحصارات که ازنیروی کار ارزان زنان بهره مند می شوند استثمارشان می کنند، نمی خواهند به نفع زنان گامی بردارند وآنان رادرسودهای خود سهیم کنند. براثراین کارشکنی هاست که پس از گذشت مهلت ۷ سالهٔ مورد نیازبرای تصویب انجام اصلاحاتی درقانون ـ بعلاوهٔ یك دورهٔ سه ساله دیگر ـ میزان رأی مورد نیاز ـ برابربا موافقت سه چهارم ایالتها ـ برای گنجاندن اصلاحیه ای درقانون اساسی، بدست نیامد. درنتیجهٔ اصلاحیهٔ بیست وهفتم به سود زنان ، درجلسهٔ ۳۰ ژوئیه ۱۹۸۲ بطوررسمی ازدستورجلسه خارج شد.

به این ترتیب باردیگرخواست همیشگی زنان آمریکا مبنی بر برابری حقوق با مردان که حداقل بصورت ظاهری درقانون اساسی آمریکا به رسمیت شناخته شده است مجامهٔ عمل نپوشید. با توجه به این واقعیتها باید گفت که تنها یك شیاد بزرگ می تواند از " برابری " زنان ومردان درایالات متحدهٔ آمریکا سخن بگوید وچنین است که رونالد ریگان هم چنان روز ۲۶ اوت را به عنوان روز " برابری " زن ومرد اعلام کرده ودرآن تجدید ـ نظرنکرده است . درچنین فضایی، اعلامیهٔ منتشره توسط کاخ سفید به تمجید وستایش ازاهمیت نوزدهمین اصلاحیه قانون اساسی

درماه اوت سال ۱۹۲۰ که حق رأی دهی زنان را تضمین می‌کند، اختصاص یافته است. اما این اصلاحیه به هیچوجه تبعیضات گسترده علیه زنان آمریکا را در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رفع نکرده است. در اعلامیه همچنین چیزی درباره بیست و هفتمین اصلاحیه گفته نشده است. مبارزات دمکراتیک زنان ایالات متحدهٔ آمریکا برای بدست آوردن حقوق برابر با مردان همچنان ادامه دارد. در حال حاضر که بیست و هفتمین اصلاحیهٔ قانون اساسی درباره تساوی زنان با مردان از سوی محافل حاکمهٔ آمریکا رد شده است، زنان قهرمان آمریکا مبارزات خود را در شرایط دشوار تهاجم وسیعی که نیروهای ارتجاعی داخلی که با برخورداری از حمایت‌های دولتی، به منافع حیاتی آنان آغاز کرده‌اند، از سر می گیرند.

پیروزباد مبارزهٔ زنان در راه صلح،
آزادی،
حقوق برابر با مردان
و عدالت اجتماعی!

حقوق زنان در اتحاد شوروی

برابری در کار

در اتحاد شوروی تقریبا ۹۲٪ زنان مستعد شاغل هستند. زنان در همهٔ عرصه‌ها فعالیت دارند، در صنعت علوم، فرهنگ وغیره. زنان نیمی از نیروی کار ملی و ۴۷٪ نیروی کار مزارع اشتراکی را تشکیل می‌دهند. آنها همچنین ۵۹٪ متخصص ورزیده با تعلیمات عالی ومتوسطهٔ تخصصی (شمار چنین متخصصانی در بین سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۸۲، ۲۰ بار افزایش یافته است) و ۴۰٪ پژوهشگران ومحققین را در برمی‌گیرند. شمار زنان در مقایسه با مردان در رابطه با فعالیت در سازمانهای تندرستی وخدمات طبی وبهداشتی وآموزشی بیشتر است. افزون بر اینها، زنان در رشته‌های مهندسی برق، صنایع ابزارسازی وماشین افزارهای دقیق ودر حقیقت شاخه‌هایی که تعیین کنندهٔ سطح رشد علمی وفنی کشور، بیش از نیمی از نیروی کار را تأمین می‌کنند.

یکی دیگر از واقعیتهای برجستهٔ موجود این است که شرکت زنان در کارهای فکری نزدیک به دو برابر میزان شرکت آنها در کارهای دستی است. (بترتیب ۶۵٪ در کارهای فکری و ۳۵٪ در کارهای دستی).

امروزه زنان در اتحاد شوروی در موقعیتی برابر با مردان قرار دارند و هم‌گام با مردان و در مسیر پیشرفت وترقی در همهٔ عرصه‌ها حضور دارند. بعلاوه کار، به کیفیت طبیعی وتفکیک ناپذیر زندگی زنان بدل شده است. آیا این شواهد برای اثبات تساوی کامل وواقعی زنان با مردان کافی نیست؟

زنان در ادارهٔ امور دولتی واجتماعی

۴۸۷ تن از نمایندگان شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی — عالیترین ارگان قدرت دولتی در کشور — ویا نزدیک به یک سوم نمایندگان، زن هستند واین در حالی است که در مجموع پارلمان های کشورهای سرمایه داری، تعداد نمایندگان

زن ،کمتر از این رقم است .

۳۶٪ نمایندگان شورای عالی جمهوری های متحده و ۴۰٪ جمهوری های خود مختار و ۵۰٪ شوراهای منطقه ای را نمایندگان زن تشکیل می دهند، اما برعکس در آمریکا که زنان بیش از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند تنها ۱۲٪ کرسی ها را در نهاد قانونگذاری آن کشور و در مجلس سنا فقط و فقط ۲ درصد نمایندگان را شامل می شوند.

از هر ۳ قاضی در اتحاد شوروی یک نفر زن است . هم چنین ۴۴٪ شاغلین در امور بازرگانی و تجارت از میان زنان هستند.

در اتحاد شوروی حضور زنان در مقام های اجرایی پدیده ای غیرعادی نیست ـ زنان در اتحاد شوروی حدود یک سوم مدیران واحدهای تولیدی و کارگاهای بزرگ صنعتی، سرمهندسان ، ریاست فروشگاهها و رسته های کارخانه ها ، سرپرستی مزارع اشتراکی و ریاست پروژه های ساختمانی را به عهده دارند.

هنگامی که کودکی متولد می شود

در اتحاد شوروی ، در سراسر کشور ، ما در ان علاوه بر ۱۱۲ روز مرخصی با حقوق که برای دورهٔ زایمان می گیرند تا زمانی که طفل شان یک ساله شود ، از مرخصی با بخشی از حقوق بهره مند می شوند. هم چنین در اتحاد شوروی مزایای ویژه ای برای تولد دو فرزند اول هر خانواده وجود دارد. هریک از زنان شاغل می توانند از مرخصی های بدون حقوق (بطوریکه هزینه ها را خود به عهده بگیرند) تا ۱۸ ماهه شدن فرزند شان استفاده کنند، البته در چنین حالتی کار و سابقهٔ کار برای آنان محفوظ باقی می ماند. اما برعکس ، در آمریکا ، به عنوان نمونه ، تولد یک کودک و پیش آمدن وقفه ای در کار و اغلب به معنای تنزل درجه برای زنان و کاهش ۱۰٪ درآمد و مزد آنها است .

در اتحاد شوروی، برای خانواده هایی که نسبتا کم درآمد هستند، مزایای ویژه ای برای هر کودک ـ تا سن ۸ سالگی ـ اختصاص داده می شود. علاوه بر مجموع مزایایی که به مادران تعلق می گیرد ، به خانواده های پرجمعیت ، به مادرانی که بیش از چهار

فرزنددارند،مبلغی پرداخت می شود. مزایای نقدی که به مادران بیوه داده می شود ٤ برابر دیگر مادران است. درگذشته،مدت زمانی که برای پرداخت مزایا به مادران تعیین شده بود تا ۱۲ سالگی فرزندان بود، اما در حال حاضر سن مطلوب ۱٦ سالگی تعیین شده است و اگر فرزندی تحصیل کند ومدد معاش دانشجویی دریافت نکند حدنصاب برای دریافت مزایا، ۱۸ سالگی است. مادران شاغلی که دارای دوفرزند یا بیشتر از دوفرزند زیر ۱۲ سال هستند، می توانند درهنگام بیماری فرزندشان از مرخصی با حقوق وحتی مرخصی های طولانی با حقوق استفاده کنند.

مسئله ای که برای مادران از اهمیت بسیار برخوردار است، یافتن جایی برای فرزندانشان درکودکستان یا شیرخوارگاه است. گرچه درحال حاضر تعداد کودکانی که درمؤسسات آموزشی وپرورشی پیش از دبستانی نگهداری می شوند نسبت به ۱۵سال پیش ۲ برابر شده است، اما این هنوز کافی نیست، به همین دلیل برنامه هایی جهت تأسیس مراکزی برای نگاهداری کودکان به مرحلهٔ اجراء درآمده است، تا بتوانند با پیش بینی های انجام شده درسال ۱۹۸٦، پاسخگوی نیازهای بیش از ۳ میلیون کودك باشند. دراتحاد شوروی ۱۵ میلیون کودك درکودکستانها وپرورشگاهها نگهداری می شوند. دراین رابطه دولت ۸۰٪ هزینه ها ومخارج خانواده هایی که نمی توانند مبلغی جهت نگاهداری فرزندشان بپردازند، تأمین می کند. تاکنون بیش از ۹ میلیارد روبل دررابطه با مراکزپرورشی کودکان پیش از دبستان به مصرف رسیده است وطرحهایی جهت رفاه وآسایش مادران وفرزندان دریازدهمین برنامهٔ ۵ سالهٔ دولت درنظر گرفته شده است.

دیگر مزایا

ساعات کار کمتر یا روزکار کمتر درهفته برای زنان، بیش از پیش همه گیر می شود. دراواسط سال ۱۹۸٤ " کمیته دولتی اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی برای کار و مسائل اجتماعی" ومشاورت شورای مرکزی سرتاسری اتحادیه های صنفی(AUCCTU)،

برای سهولت هرچه بیشتر کار ما در ان شاغل، قانونی را در رابطه با ایجاد و برقراری کارهایی با ساعتهای قابل تغییر و جابجایی در واحدهای تولیدی، به تصویب رسانیدند. بر این اساس، با وجود برنامه‌های زمان بندی شدهٔ کار، ما در ان شاغل می توانند به طور معقولانه و منطقی کار حرفه‌ای شان را در واحدهای تولیدی با وظایف خانوادگی تلفیق کنند. بدین ترتیب که روزانه کار به دو قسمت تقسیم می شود:

۱ـ ساعات کار لازم که زنان باید در آن ساعها سر کار خود حاضر باشند،

۲ـ ساعتهای قابل تغییر که در طی آن ساعتها، زنان شاغل می توانند آزادانه، تنها به کنترل کار بپردازند، مشروط بر اینکه در چنین صورتی ساعتهای کار هفتگی و یا زدهٔ بدست آمده برابر با برنامهٔ اصلی تعیین شده در واحد تولیدی مربوطه باشد.

این برنامهٔ زمان بندی شده اغلب در آن دسته از واحدهای تولیدی تظیر صنایع سبک، رادیو الکترونیک، ارتباطات و خدمات بهداشتی و ... که زنان در اکثریت هستند اجرا می شود. ارزیابی ها نشان داده است که با تهیه و ایجاد برنامه‌های زمان بندی شدهٔ قابل تغییر، زنان شاغل احساس اطمینان بیشتر می‌کنند و فرصتهای بیشتر و بهتری برای پرورش فرزندان و انجام وظایف و مسئولیتهای خانوادگی و بالا بردن سطح سواد شان دارند. رعایت این مزایا هیچگونه لطمه‌ای به حقوق کار زنان شاغل وارد نمی آورد. حقوق بازنشستگی از دیگر مزیت‌های مسلمی است که در قوانین اتحاد شوروی برای زنان در نظر گرفته شده است. بازنشستگی برای زنان ـ به عنوان یک حق ـ در سن ۵۵ سالگی، یعنی ۵ سال زودتر از مردان تعیین شده است. زنانی که در مشاغل سنگین نظیر منسوجات و صنایع شیمیایی و ... کار می‌کنند ۵ تا ۱۰ سال زودتر بازنشسته می شوند. ما در ان شاغلی که دارای خانواده‌های پر جمعیت و بزرگی هستند، از مزایای ویژه‌ای بهره مندند. آنها در سن ۵۰ سالگی، بعد از ۱۵ سال سابقه کار (که معمول آن ۲۰ سال سابقه کار است) بازنشسته می شوند. به عنوان یک قاعده، حق بازنشستگی ۵۰ تا ۱۰۰٪ دستمزدها را شامل می شود و هر اندازه که میزان دستمزد یک فرد کمتر باشد درصد پرداختی به عنوان بازنشستگی بالاتر خواهد بود. همزمان با افزایش دائمی دستمزدها در اتحاد شوروی، حقوق

بازنشستگی نیز ارتقاء می یابد. بعلاوه هنگام تعیین حقوق بازنشستگی، برای افرادی که دارای سابقهٔ طولانی کار هستند افزایش بهای احتمالی اجناس نیز پیش‌بینی می شود. از توجهات ویژه‌ای که به بازنشستگان در اتحاد شوروی شده است، استفاده از خدمات طبی و پزشکی آزاد و با قیمت بسیار نازل است، بطوریکه حداکثر ۳٪ درآمد فرد بازنشسته را بخود اختصاص بدهد. افزون بر اینها، به علت تثبیت قیمت خرده فروشی محصولات غذایی و کالاهای اساسی، حق بازنشستگی در هر صورت حداقل معیشت خانوارها را تأمین می‌کند. اما تصویر زندگی بازنشستگان در ایالات متحدهٔ آمریکا به شکل دیگری است. در ایالات متحدهٔ آمریکا، حقوق بازنشستگی ماهانهٔ زنان آمریکایی، حتی در صورت مصرف فوق العاده با دقت و اقتصادی، تکافوی یک ماه را نمی‌کند و تنها تأمین کنندهٔ مخارج ۲۰ روز اول هر ماه است. براساس آنچه که گفته شد، می توان چنین نتیجه گرفت که در اتحاد شوروی کلیهٔ مسائل و مشکلات زندگی زنان حل شده است.

اتحاد شوروی از اولین کشورهایی بود که قانون "رفع هرگونه تبعیض از زنان" را که در سال ۱۹۸۰ به وسیلهٔ مجمع عمومی سازمان ملل ـ در طول دههٔ زن (۱۹۸۵ـ۱۹۷۵) ـ مطرح شده، تصویب کرد. در جریان گفتگوهائی کمیسیون سازمان ملل به این مسئله اشاره شد که در اتحاد شوروی احترام به حقوق زنان، چه بصورت قوانین و چه در پراتیک و عمل جامعه به مراتب بیشتر از آئین نامه‌ها و مصوبات تنظیم شده در سازمان ملل متحد بوده است. البته این بدان معنی نیست، که زنان بطور قطع بر مشکلاتشان در اتحاد شوروی فائق آمده‌اند. اما زندگی پیوسته وظایف نوینی را در سطح کشوری مطرح می کند که مستقل از کارزارهای جهانی و پا به پای رشد اقتصاد ملی به انجام می رسد. کمک به رشد هرچه بیشتر زنان، با هر برنامهٔ ۵ سالهٔ اقتصادی دولت، ابعاد جدیدتری می یابد و عرصهٔ وسیعتری از منافع آنان را در بر می گیرد.

برای صلح پایدار بر روی زمین مبارزه کنید!

مروری کوتاه بر تکامل شعور

شکل گیری روان در انسان ،با انتقال وی از مرحلهٔ تکامل بیولوژیکی به مرحلهٔ تکامل اجتماعی ـ تاریخی همراه است.

تکامل یافته ترین جانوران قبل از انسان دریک رابطه بیولوژیکی با طبیعت بسرمی برند وفعالیت آنها غریزی است. بنابراین برای جانوران موضوعهای خارجی قابل تفکیک ازخود آنها نیست وفعالیتشان بستگی به موضوعهای خارجی ندارد، بلکه ناشی از تحریکات درونی غریزی است. درحیوانها کارجمعی دیده نمی شود. تقسیم کاری که ادعا می شود درمیان جانوران خصوصا زنبورعسل وجوددارد، فقط تحت تأثیرعوامل بیولوژیکی بصورت صفت ثابت وبدون تغییربوده وصفتهای بیولوژیکی است که تعیین کنندهٔ عملکردهای مختلف درمیان زنبورها است ،نه تقسیم کار به معنای واقعی اجتماعی آن. درجانوران تکامل یافته ترچون میمون نیزعمل اجتماعی وجود ندارد ورفتار آنها مستقیما تحت تأثیرعوامل بیولوژیکی تنظیم می شود. اصوات در حیوانها نیزباتکلم درانسان تفاوت آشکاردارد. پاسخ حیوانها به صداهای یکدیگر جنبه غریزی دارد وحیوان توجهی به محتوای عینی صدای آشنا ندارد.

فردریك انگلس می گوید:

" کار انسان را خلق کرده است ". کار همچنین شعور انسان را بوجود می آورد وبراساس کارجامعه انسانی پدید می آید. کار، این اولین شرط انسان بودن باعث تکوین مغزواعضاء حسی وحرکتی بدن می شود. اعضاء اصلی انسان برای کار ، یعنی دستها ،درطول کار،عملکرد دقیق وپیچیده ای پیدا می کنند.

حجم مغز انسان دوبرابرعالیترین رده میمونها است. ازنظرساختمان نیزمغز انسان رشد بغرنج وپیشرفته ای می یابد. نواحی جدیدی درقشرخاکستری مغزبوجود می آید. بخش بیشتری ازاین قشربه اعضاء حرکتی چون دستها واعضاء تکلمی چون دهان وزبان وحنجره مربوط می شود. حواس لامسه، بینائی وشنوائی نیزدر

را بسطه وتأثیرمتقابل با رشد سیستم حرکتی تکوین می یابند ورشد می کنند.

کار، روندی است که انسان را با طبیعت پیوند می دهد.

مارکس درکتاب کاپیتال اشاره می کند که انسان درحالیکه خود را درتقابل با طبیعت قرار می دهد تا آن را در انطباق با خواستهای خود درآورده، در واقع با عمل روی دنیای خارجی وتغییردادن آن، درطبیعت خود نیز تغییر ایجاد می کند.

دوخصیصه از ابتداء برای کار لازم آمدند. یکی از آنها ساختن ابزار واستفاده از آن بوده است. انگلس می گوید:

« کار با ساختن ابزار شروع می شود». ابزار کار تنها یك موضوع بیرونی نیست که دارای محدوده فیزیکی باشد، بلکه درعین حال یك موضوع اجتماعی وخود شکل تبلوریافته کار قبلی است. « ابزار » ناقل شعور آغازین تجرید وتعمیم منطقی است. خصیصه مهم دیگر کار، ماهیت اشتراکی آن است. بدین ترتیب انسان نه تنها با طبیعت در ارتباط است بلکه دریك جامعه خاص با دیگران ارتباط دارد. درواقع فقط ازطریق رابسطه با دیگران، انسان با طبیعت ارتباط برقرار می کند.

دراجتماع بشری از ابتدای تاریخ، کار بوسیله ابزار برطبیعت تأثیر می گذارد. کار درانسان از آغاز بصورت فعالیت اجتماعی تظاهر می کند. به عنوان مثال یك شکارچی به علت نیازخود که عبارت از تهیهٔ غذا وپوشش از پوست حیوانات است، درشکار شرکت می کند. نقش او درشکار، رماندن حیوان است تا شکارچی دیگری که پنهان شده است به آن حمله برد. ازنظر بیولوژیکی وغریزی عمل رماندن حیوان ـ بطورجداگانه در شرایط طبیعی ـ بی معناست، چون این عمل درتضاد با ارضاء نیازهای بیولوژیکی قرار می گیرد. ولی درکار اشتراکی، انسان ارضاء نیازهای خود را دررماندن حیوان می بیند، زیرا ازنتیجهٔ نهائی کار مشترك، یعنی شکار حیوان آگاهی دارد. بنابراین دریك کار جمعی انگیزه اولیه بیولوژیکی وموضوع بیرونی ازهم تفکیك می شوند. عمل فرد دررماندن شکار، درنهایت منجربه شکار وارضاء نیاز او می شود. گرچه دروا پسین عمل یعنی حمله مستقیم وکشتن حیوان شرکت ندارد.

این شناخت وآگاهی که درکار جمعی پدید می‌آید ،درواقع نطفه‌شعورانسانی است . با توجه به‌مثال بالا،انسان درك می‌کند که‌غذا به‌عنوان یك موضوع برای فعالیت ـ برای انسانی مورد احتیاج است واین بصورت یك پندارنودرمغز او انعکاس می یابد.

تفکر درروند کاربا ابزار،دراجتماع انسانی بروزمی‌کند. تفکربه‌معنای واقعی کلمه ،روند بازتاب آگاهانه واقعیت درمحدوده‌های عینی است . بشر با تفکرموفق به‌کشف ارتباط ها واثرهای متقابل وپیوستگی موضوعهای عینی‌که در دسترس درك حسی مستقیم قرارندارند می شود.

زبان ،چون شعورمحصول فعالیت اجتماعی انسان است . بقول مارکس و انگلس ،زبان شعورواقعی وعملی انسان است . بنابراین شعوراززبان قابل تفکیك نیست . منشاء زبان حاصل دوعملکرد انسان درطول کاراجتماعی، یعنی عملکرد تولید مستقیم ودرعین حال تأثیرگذاری بردیگران است . زبان نه‌تنها وسیله‌ارتباط انسانی است ،بلکه‌وسیله‌یا شکل شعورانسانی وتفکراست وازتولید مادی جدانیست . زبان حامل تعمیم‌آگاهانه واقعیت است . شعورهمزمان با زبان درروند کاربا ابزارودرجریان زندگی اجتماعی درانسان شکل می‌گیرد. شعور فردی انسان فقط درچارچوب‌شعوراجتماعی می تواند موجودیت پیدا کند.اگر از این تعریفهای عام وتجریدی بگذریم ،شعورانسان شکل مشخص تاریخی روان انسان است وبسته به‌شرایط زندگی انسان درطول رشد مناسبات تولیدی واقتصادی تغییر می‌کند.

تکامل تاریخی شعور

روان انسان نه‌تنها ازنظرکمی،بلکه‌ازنظرکیفی‌نیز درروندرشداجتماعی ـ تاریخی تغییرمی‌کند. شعورانسان هماهنگ‌با دگرگونیهای مناسبات تولیدی،به طوراساسی وکیفی دگرگون می شود. ولی روانشناسان بورژوایی برخوردیدگری بل شعوردارندوآن را بصورت پدیده‌ای ازلی وابدی وعالمگیروچیزی مطلق غیرقابل ارزیابی ونامشخص تعریف می‌کنند وبا نگرش متافیزیکی خود آن رااززندگی جدا

مـی سازند. ولی واقعیت درآگاهی وشعوربازتاب مـی یابد واین بازتاب بدون فعالیت انسانی ممکن نیست وبطور قابل اجتنابی به‌روابط ومناسبات مشخص با موضوعهای بازتاب یافته‌بستگی دارد. ادراك ذهنی ومعنی درزبان بصورت ماهیت عینی تثبیت ومنعکس مـی شود وبه‌شکل معانی زبانی درسطح شعورتظاهر مـی یابد. معنی تعمیم‌واقعیتی است که‌در درك ذهنی تبلور مـی یابد واین عمل بطورطبیعی بصورت یك لغت ویا ترکیب لغوی متجلی مـی شود. معنی‌محاصل تجربه‌وپراتیك اجتماعی بشراست ودامنه‌داده‌های اجتماعی درارتباط با معانی است.معنی به‌جهان عینی پدیده‌های تاریخی‌مربوط است که‌با انسانیت رشد یافته وبشکل مفاهیم و دانش وحتی بشکلهای گوناگون توانائی ومهارت وروش عمل وغیره‌درد سترس شعور قرارمـی‌گیرد. انسان سیستم‌معانی قبلا آماده‌شده‌وشکل گرفته‌تاریخی چون‌ابزار تولید را بکارمـی‌گیرد.

شعورا ولیه

تکامل شعورناگهانی وسریع ،بلکه‌درطی یك روند تدریجی صورت گرفته است. مفاهیم‌وحدود آن بطورتدریجی ازابهام‌ونامشخص رهائی یافته‌وبطوردقیق تری تجلی کردند.وقتی ازشعورا ولیه‌صحبت مـی‌کنیم ،منظورازشعورانسان درمراحل اولیه‌رشد اجتماعی است ،زمانی‌که‌انسان باابزارا ولیه‌تولید مـی‌کرد ،مبارزه‌جدی وجمعی بشرمتوجه‌طبیعت بود وکاربه‌صورت مشترك انجام مـی شد مالکیت وسایل تولید اشتراکی بود،وهنوزتقسیم کاراجتماعی ومناسبات مالکیت‌خصوصی وبهره‌کشی انسان ازانسان وجود نداشته‌است. درروانشناسی بورژوائی براساسی آئین های ارتجاعی واستعماری ازروان پست وعالی صحبت مـی شود وازاین نظرگاه هرشعوری غیرازشعوری که‌به‌جامعه" متمدن " اختصاص داشته‌باشد،پست است. ولی ازنظر ما شعوراولیه ،مربوط به‌مرحله‌تاریخی خاصی است‌که‌وسعت‌شعوربه‌علت روندتولیدمادی‌بدوی، محدود بوده‌است. ازطرفی واقعیتها بطورمشابهی درسیستم‌معانی زبانی ـ هم‌شعور گروهی وهم درشعورفردی ـ بازتاب مـی یابند. ازطرف دیگردراین مرحله‌به‌علت

محدودیت آگاهی معانی زبانی بطورکافی تفکیک یافته نیستند ونامشخص می مانند همزمانی وهمراهی ادراک شخصی ومعانی اجتماعی مشخص شده ودراثرتقسیم کار وتغییرمناسبات تولیدی شرایط هرچه بیشترجدائی آنها ازیکدیگرمهیا می شود.

شعور درجامعه طبقاتی

مالکیت عمومی، انسان را درمناسبات یکسان با ابزارتولید وتولید قرار می دهد واین عوامل بطوریکسان درشعورفرد واجتماع بازتاب می یابند. تولید ازطریق کارمشترک وادراک مشترک ایجاد می شود. با پیچیدگی ورشدتولید،شعور اولیه آماده تغییرمی شودودرجوامع اشتراکی اولیه مقدمات ایجاد شکاف در یگانگی ادراک ومعانی فردی و اجتماعی مهیا می گردد. ولی ظهورورشد تقسیم کار اجتماعی ومناسبات مالکیت خصوصی سبب می شود که ساختارپیشین شعوردرارتباط باشرایط نوین اجتماعی- اقتصادی زندگی انسانها ساختارنوینی بیابد.

درجامعهٔ طبقاتی دوتغییرمهم درشعورانسان بوجود می آید. یکی ازآنها رشد عملکرد شعوروشکل گیری روندهای روانی درونی است که با تکامل زبان وتکلم همراه است. درواقع، این به معنی جدائی عملکرد بخش تئوریک وشناختن زبان وتکلم از بخش محاوره ای وارتباط با دیگران است. درضمن، بخش تئوریک وشناختن زبان دارای فعالیت تقریبا مستقلی می شود که گاه با نام تفکرتکلمی ازآن یاد می شود. اشکال ذهنی این معانی درشعورافراد می توانند بصورت تصورهای صرفی، لغوی ویا تصاویرمبنائی باشد. گاه اشکال درونی نیزلازم نیست چون تفکرمی تواند بصورت نقش خارجی لغتها ویا فرمولهای ریاضی وشیمیائی وغیره بروزکند. ولی آنچه کهاساس بنظرمی آید این است که تفکربطورمستقیم دنیای مادی راانتقال نمی دهد، بلکه اشکال تئوریک دارد.

انسان قادراست این روندهای درونی راکه محتوی اصلی فعالیت اوراتشکیل می دهد با تولیدات مادی اجتماعی مبادله کند. بنابراین تقسیم کاراجتماعی درجامعهٔ طبقاتی موجب جدائی کارروانی (فکری) ازکاروفعالیت مادی وعملی (یدی) می شود.

بورژوازی جدائی کار فکری از کار یدی را یک پدیدهٔ تاریخی تمی داند، بلکه آن را دنیای دیگری در تقابل با دنیای ما دمی پندارد. این مفاهیم ایده‌آلیستی غلط و در تقابل قرار دادن روان و ماده نقش مخربی در روانشناسی بازی کرده و می‌کند. ولی باید تاکید کرد که تجزیه زندگی انسان به کار فکری و یدی و تقابل فعالیت درونی و ذهنی و فعالیت عملی و مادی و ایجاد شکاف بین آن دو، فقط در یک مرحله خاص تاریخی بوقوع می پیوندد. زندگی انسان بطور ساده و محدود به کار فکری نیست، بلکه جوانب مختلف دارد که فعالیت به اشکال مختلف را می طلبد که شامل فعالیت فیزیکی نیز می شود و این کار نیز شامل جوانب مختلف است. بنابراین عمل انسان تنها نمی تواند منتهی به فکر تجریدی بشود، انتقال فکر به فعالیت عملی پایهٔ واقعی و طبیعی دارد، با توجه به اینکه کار روانی نیز نوعی کار است. بنابراین تقابل و فاصله بین کار فکری و یدی ازلی و ابدی نیست.

تغییر مهم دیگر، تغییر در ساختار درونی شعور در این مرحله تاریخی است. وقتی وسایل تولید در دست تولید کنندگان واقعی نیست، "ازخود بیگانگی" بروز می کند. این ازخود بیگانگی حاصل رشد مالکیت و متناسبات تولیدی در جامعه طبقاتی است. ابتدا کار را انسان از شرایط مادی آن جدا نبوده، بلکه با آن یگانگی داشته است، ولی رشد نیروهای مولده اشکال مالکیت را تغییر می دهد. بنابراین رابطه اصلی فردی که کار می کند - با زمین، وسایل کار و کار قطع می شود. تولید کنندگان، در نهایت به کارگران اجاره ای تبدیل می شوند که تنها دارائی آنها توانائی شان برای انجام کار است. آنها فقط از راه فروش نیروی کار نیازهای حیاتی خود و خانواده را تأمین می کنند. ولی از کار، یعنی از محتوی زندگی خود، بیگانه هستند.

شرایط عینی مالکیت خصوصی ابزار تولید، تجمع سرمایه و ظهور سرمایه دار در مقابل کارگر، ابعاد شعور انسانی را در شرایط جوامع طبقاتی سرمایه داری تعیین می‌کند. در این جامعه جدائی فعالیت و کار انسان از محرک اصلی آن روی می دهد. کارگر اجاره ای در تولید سرمایه داری از نظر ذهنی در جستجوی غذا، لباس و مسکن و غیره است که حاصل فعالیت او است، ولی تولید عینی او چیز دیگری است. مثلا

او در معدن طلا یك معدنچی است. ادراك حسی از معانی واقعی تهی می شود. او در کارخانه ریسندگی ویا بافندگی کار می‌کند، ولی برای او بافندگی معنای صرف بافندگی وریسندگی همان معنای ریسندگی - به‌عنوان یك عمل مکانیکی - را می‌دهد که ابعاد دویژه شعور اجتماعی او را تشکیل نمی‌دهند. او نمی بافد تا احتیاج اجتماعی برای لباس را ارضاء کند. تازه اگر شانس انتخاب شغل و کار را هم داشته باشد. او خود را مجبور می بیند که مقدار دستمزد یا درجه اعتماد به دریافت دستمزد را بسنجد که این خود نشان دهنده احساس ناامنی درباره فردا و احساس وابستگی به شرایطی است که هیچ وجه مشترکی با محتوی کار ندارد.

بیگانگی ادراك حسی از معانی در سطح شعور، که با زتاب بیگانگی کار انسان از حاصل کار است، در هر دو قطب جامعه تظاهر می‌کند. تمام ادراك سرمایه‌دار از ریسندگی و بافندگی نیز در بهره و سودی است که از آن می برد.

بیگانگی در روابط طبیعی اجتماعی را قدرت پول بر انسان تحمیل می‌کند. نقاش هنرمند مجبور است که نقاشی خود را تبدیل به پول کند، یعنی تبدیل به چیزی که هیچ وجه مشترکی با نقاشی او ندارد. پزشکی که محلی برای طبابت و در واقع برای کسب خود تهیه می بیند، فقط در پی آن است که تعداد بیماران افزایش یابد زیرا زندگی و موقعیت شغلی او چنین می طلبد. این دوگانگی، ادراك احساسی و عاطفی انسان را نیز دگرگونه می‌کند و حتی عشق نیز اشکال بسیار زشتی به خود می‌گیرد. زندگی در کار معنی پیدا نمی‌کند، بلکه زمانی شروع می شود که کار نیست. روی میز غذا، در بستر، در خانه و تعطیلات هفتگی و ... در واقع طبیعت اصلی آنچه را که بنام درد آگاه شدن و یا عذاب وجدان نامیده می شود، باید در تناقض موجود در محتوای زندگی انسان جستجو کرد که در پیوند با محدودیت طبیعت شعور جامعه (اکنون طبقه) است. شعور فردی تابع شرایط خاص شعور اجتماعی است. همانطوری که می دانیم ایدئولوژی مسلط و غالب در جامعه طبقاتی ایدئولوژی طبقهٔ حاکم است که مناسبات و روابط اجتماعی موجود را منعکس می کند.

این روابط در جامعه سرمایه‌داری زندگی انسان را زیر سیطره قرار می‌دهد و

با فراهم ساختن شرایط بردگی او، تناقض درونی بوجود می آورد. این نابسندگی ونارسائی شعوری جز از طریق تغییر عملی شرایط عینی که خود ایجاد نابسندگی ونارسائی درشعور می‌کند ـ رفع شدنی نیست.

تلاش برای رسیدن به کفایت شعوری در قطب کار، از رسالت تاریخی ویژه ای ناشی می شود که بطور ریشه ای با اشکالی از این تلاش که در قطب سرمایه داری دیده می شود تفاوت اساسی دارد، زیرا قطب سرمایه داری دارای نقش منفی است. درطبقه حاکم افکار ورود معانی ناکافی که زندگی درآن به شکل مسخ شده تغییر می یابد، به شکل افکار خود وزندگی خود تظاهر می‌کند، بنابراین میراوزوال یابنده است.

در اردوگاه کار، توده های وسیع کارگران متحد می شوند ودریك صف واحد به هم پیوسته درنبرد وپراتیك تاریخی درمقابل بورژوازی قرار می‌گیرند. کارگران مناسبات سلطه‌جویانه وتحمیل شده را درشعورخود تائید نمی‌کنند. البته این ادراك درآغاز ـ قادر به غلبه نیست، ولی تلاش برای فائق آمدن براین عدم کفایت بطورغیر قابل اجتنابی افزوده می شودونبرد شدت می‌گیرد. ایدئولوژی ای که این مناسبات حقیقی را بیان می کند، نارسائی های شعور انسان درجامعه طبقاتی را عریان می سازد وراه حل غلبه برآنها را نشان می‌دهد. سوسیالیسم علمی است که برای اولین بار در تاریخ بصورت آموزشهای مارکسیستی ظهور می‌کند.

شعور درجامعه سوسیالیستی

پراتیك تاریخی که تسلط مناسبات مالکیت خصوصی را منهدم وکار انسان را حاکم می‌کند، موجب کمال شعور انسانی می شود وروا قع درارتباط نوین بین ادراك و معانی، شعور انسان سوسیالیستی شکل می‌گیرد. برای اولین بار در تاریخ جامعه بشری، جامعه سوسیالیستی، تحت آموزشهای مارکسیستی وبا رهبری لنین به محك عمل تاریخی گذاشته می شود واین روند با لنده هم اکنون درجامعه بشری درحال رشد و

وتکوین است.

کارگرسوسیالیست چون کارگردرنظام سرمایه داری مشغول زیستن است ولی برای او کارش ادراک دقیقا زیستن و بافندگی را به همراه دارد. انگیزه او با تولید عینی بیگانه نیست، زیرا او دیگر برای بهره کشی ها کار نمی کند، بلکه برای خودش و برای طبقه اش و برای جامعه اش کار می کند. کارگر در جامعه سوسیالیستی برای کار خود مزد می گیرد ولی آگاه است که این پرداخت از محل بازده تولید اجتماعی برای مصرف شخصی اوست.

روابط تولیدی نو مشروط لازم برای ایجاد شعور جدید انسانی است. ولی ادراک جدید باید از نظر روانشناسی در معانی در سطح شعور کارگر جای گیرد و عینیت یابد. ادراک جدید کار با غلبه فرهنگ کار رشد می کند. پرا تیک انسانی در معانی تبلور یافته و باز تاب پیدا می کند و از ساختار درونی شعور، رابطه نوینی بین ادراک و معانی ایجاد می شود. شعور انسان در ساختار خود به کمال نزدیک می گردد. باید تاکید کرد که این ساختار نوین شعور بطور ناگهانی و بلا فاصله بعد از تغییر شرایط زیست بوجود نمی آید و از طرف دیگر بطور خودی و اتوماتیک بروز نمی کند، بلکه تلاش طولانی، تعلیم و تربیت، برخورد فعال و مداوم با مسئله را می طلبد.

برنامهٔ حکومت انقلابی و دمکراتیک

ز- فرهنگ اجتماعی، شکوفایی علم و فن

۱- شکوفائی فرهنگ غنی مردمی وملی در کلیه ابعاد آن. زدودن کلیه مظاهر ارتجاعی و قرون وسطائی از جامعه به مثابه یکی از دردناکترین پیامدهای تسلط نظام "ولایت فقیه" و در عین حال زدودن اثرات سوء فرهنگ نواستعماری که از جانب امپریالیسم به کشور ما تحمیل شده است.

۲- احیاء فرهنگ ملی خلق های ساکن ایران و کوشش در راه شکوفائی ادبیات و رشته‌های گوناگون هنری و سنن و آداب و رسوم خلق ها، الغاء کلیه قوانینی که مانع پیشرفت هنر موسیقی، سینما، نقاشی، پیکره‌سازی، تئاتر و مجموعه هنرهای اصیل ملی می شود و ترویج آنها.

۳- رشد همه جانبه علم و فن و استفاده از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی برای تامین خودکفائی از طریق ایجاد، تعمیم و گسترش تکنیک و تکنولوژی و پایان دادن به وابستگی در این زمینه.

۴- بالا بردن درجه تخصص و کاردانی از طریق تربیت کادر در زمینه‌های علمی و فنی و تشویق طراحان و مخترعان و مهندسان خلاق.

۵- تشکیل فرهنگستان علوم.

از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران، مصوب کنفرانس ملی

چشم بیدار جهانِ دردمندان

یادگار

نیما یوشیج (۱۳۳۸ـ ۱۲۷۶) پیشگام شعر نو، شعر اجتماعی ایران است. دی ماه، ماه مرگ اوست. یاد او را گرامی می‌داریم. و به گوشه‌هائی از کار و احوال و آثار او ـ به اجمال ـ نگاه می‌کنیم

از نیما بسیار گفته‌اند. اما هنوز گفتنی دربارهٔ نیما، و شعرش، و راهگشائیهای او فراوان است. گاه این اشتباه پیش می‌آید که کار عمدهٔ او را بهم ریختن نظامی می‌دانند که هزار سال بر شعر فارسی مسلط بوده است. برخی حتی به این قائل نیستند که او نظم دیگری را جانشین کرده است.

اما حقیقت این است که نیما نه تنها نظم گذشته را به دور نریخت بلکه آنرا از درنگ و تکرار نجات داد و در بستر تازه‌ای افکند. پس غلط نیست اگر گفته شده است که: "شعر نو، ادامهٔ منطقی شعر کهن فارسی است".

نیما در تلاش و جستجوی خود به دو عرصه نظر داشت:

۱ـ عرصهٔ صورت و قالب، که تساوی وزنی دو مصراع را بهم زد و به معنا میدان داد که وزن مناسب خود را در جایی که ضرورت اقتضا دارد، رها یا دنبال کند، و مانند شعر کهن ناچار نباشد که قالب وزن را با کلمات زائد بنا کنند یا حرفی را ناگفته بگذارد. و در همین عرصهٔ، نیما، قافیه را نیز آزاد کرد تا در منزل طبیعی خود، بی اجبار معین، قرار گیرد.

۲ـ عرصهٔ دید و بیان، نیما با شعر خود آموخت که شاعر امروز، با چشم سر خود باید به دنیا بنگرد. دنیای امروز، حرف و سخن خاص خود را دارد که شاعر خواه ناخواه موظف به التفات بدان است. نیما در کتاب "حرفهای همسایه" می‌گوید:

"در تمام اشعار قدیم ما یک حالت تصنعی است که به واسطهٔ انقیاد و پیوستگی خود با موسیقی این حالت را یافته است. این است که هر وقت شعری را از قالب بندی نظم خود سوا می‌کنیم، تأثیر دیگر دارد. من این کار را کرده‌ام که شعر فارسی را از این حبس و قید

وحشتناك بیرون آورده‌ام وآن را درمجرای طبیعی خود انداخته‌ام وحالت توصیفی به آن داده‌ام. از آغاز جوانی که دست به کار شعر هستم بزودی این را دریافته بودم. نه فقط از حیث فرم، از طرز کار، این گمشده را پیدا کردم و اساسا فهمیدم که شعر فارسی باید دوباره قالب بندی شود. باز تکرار می‌کنم: نه فقط از حیث فرم، از حیث طرز کار."(۱)

حقیقت آن است که نیما ـ همانطور که کرارا تأکید کرده است ـ "شالودهٔ اساسی" کار خود را بخمیدن این دید تازه ـ چه به شاعران وچه به جماعت شعرخوانان ـ دانسته است ومی گوید: "ملت ما دیدخوب ندارد. عادت ملت ما نیست که به خارج توجه داشته باشد، بلکه نظرا وهمیشه به حالت درونی خود بوده است. . . ." (۲)

نیما به سال ۱۲۷۴ دریوش متولد شد ودر ۱۶ دی ماه ۱۳۳۸ چشم از جهان فروبست. دوران ٦٤ سالهٔ عمرش، دورانی پرهنگامه وغوغا بوده است. در عرصهٔ جهانی، دوجنگ خانمانسوز جهانی، ظهور وسقوط فاشیسم ونازیسم، انقلاب اکتبر وسپس استقرار حکومتهای مردمی در بسیاری از کشورهای جهان در سالهای پس از جنگ بین المللی دوم را دیده بود. ودر ایران نیز انقلاب مشروطه وتحریف مضامین دموکراتیك آن در سالهای بعد، خیزش وشکست جنبش جنگل وخراسان وآذربایجان، استبداد وخفقان دوران رضاخانی، دستگیری گروه پنجاه وسه نفر و اعضاء حزب کمونیست ایران و پناه بردن برادرش به شوروی سالهای پس از ۱۳۲۰ حوادث آذربایجان وکشتار پس از شکست سی تیره وکودتای ۲۸ مرداد ... همه وهمهٔ در ذهن واندیشه این شاعر مردمی، جا و اثر خود را باقی گذارده بود که انعکاس آن را در شعرهای او می توان یافت. نیما را با صراحت می توان سیاسی‌ترین شاعر و آگاه‌ترین شاعر به مسائل اجتماعی در ایران دانست. او ادبیات را با سیاست همراه می داند، این حرف اوست:

"ادبیاتی که با سیاست مربوط نبوده، در هیچ زمانی وجود نداشته ودروغ است. جز اینکه گاهی قصد گویندگان در کار بوده وگاهی نه. در این صورت مفهوم بی‌طرفی بسیار خیالی وبی معنی است."(۳)

او درباره حوادث کودتای رضاخان وسرکوبی قیام پسیان وخیابانی ومیرزا چنین می‌گوید:

« اما انقلابات حوالی سالهای ۹۹ـ۳۰۰ درحدود شمال ایران ۱۰۰۰ این تاریخ مقارن بود با آغاز دورهٔ سختی وفشار برای کشور من ۰۰۰»(٤)

درنامه‌هائی که نیما درسالهای پس از ۱۳۰۰ به برادرخود« لادبن » که عضو حزب عدالت وسپس عضو حزب کمونیست ایران بود ـ می نوشت همهٔ جا همدلی وهمگامی خودرا با اندیشه‌های برادر اعلام می داشت.

درسال ۱۳۱۰ پس از انتشار کتاب « روانشناسی ـ معرفة الروح« اثر دکتر تقی ارانی، نیما ،نامه‌ای برای ارانی می نویسد ودرعنوان نامه ،او را « رفیق من»خطاب می‌کند. وسپس می افزاید:

« قبل از اینکه اسم مرا بدانید این کاغذ معرف من است . منتقل می شوید که این صدا صدای آشناست . همانطور که تألیفات شما صدای آشنا به گوش من می رساند. با این اصول وطرز تفکر مثل اینکه این تألیفات را برای من نوشته‌اید. در این وادی خواسته صدا بزنید ببینید ممکن است درمیان هزارها سر سری هم وجود داشته باشد که بجنبد. . . این را اعتراف خواهید کرد که با فقدان انسان همفکر چقدر ارتباط دربین شما ومن ویك سومی از نقطه نظر اجتماعی مفید است ۰۰۰ شما می‌توانید بدون دخالت دربعضی مسائل که ایجاد زحمت می‌کند وبدون اینکه فکر کنید چرا دخالت ندارید بدون مانعی درتأسیس حیات جدید ایدئولوژی ایران کمك بکنید ودراین اقدام خودتان مثل یك پیشرو باشید. بهتر از یك سرباز که کشته می شود وبه مراتب لازمتر از هزاران قطعه شعروغزل که فلان شاعر قدیمی مسلك معاصر نشر می دهد خدمت بکنید».(٥)

پس ازسالهای ۲۰، اولین بار شعر نیما به تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۲ درروزنامهٔ « مردم» به‌چاپ رسید. نام این شعر« امید پلید» بود«مردم» بر این شعر مقدمه‌ای نوشت که دربخشی از آن ،درتوضیح شعر، آمده بود:

«. . . اما قطعهٔ زیرین که « امید پلید» نام دارد یك قطعهٔ سمبولیك یعنی « کنایه» ایست . صبح کنایه ازطلیعهٔ یك اجتماع جدید ویك نظام حیاتی نوین است. شب ارتجاع ،عقب ماندگی،جهل وفساد اجتماع کنونی است . شب به‌صورت دیوی است که درمرداب‌های گندیده پنهان شده ازطلوع صبح هراسناك است. خود را به‌طنابهای شب

می آویزد وروشن صبح را می‌مکد تا مبادا صبح طالع گردد،ولی این امید پلیدوی بی ثمراست وصبح خواهد درخشید."(٦)

ونیما درنامه‌ای به‌تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۲۲ درپاسخ چنین تشکرمی کند:

" مقدمهٔ زیبایی که‌براشعارمن نوشته‌بودید خواندم... نمی توانم‌نگویم تا چه‌اندازه سپاسگزارم‌وشما تاچه‌اندازه‌اطمینان مرا نسبت به‌قضاوت‌خودجلب کرده‌اید."(۷)

وچون درچاپ‌شعرچند غلط چاپی وجودداشت ،نیما درپایان نامه‌می خواهد:

" خوشوقت‌خواهم‌بود که‌قطعه شعررا‌خودتان درروزنامه‌اصلاح یا تجدیدکنیدتا اینکه‌نا دلچست ترازاین که‌هست دربرابرذوق مردم قرارنگرفته‌ازتحیرمردم دربارهٔ‌چیزی که‌تحیرندارد،دوست‌شما اسباب‌کیف ولذت بیشتری برای‌خود بدست‌آورده‌باشد."(۸)

فستیوال جوانان ،درتابستان ۱۳۳۲دربخارست پایتخت رومانی برگزارمی گردیده وازسوئی نهضت‌صلح درسراسرجهان اوج می‌گرفت ،شعارفستیوال " صلح ودوستی"بود. وازماهها قبل ،جوانان ایران فستیوالی را درداخل ایران وشرکت درفستیوال‌جهانی را تدارك می‌دیدند. بسیاری ازشخصیتهای علمی وفرهنگی‌وسیاسی واجتماعی،بیانیه صلح فراخوان فستیوال جهانی جوانان راامضاء کرده‌بودند. نیمانیزیك‌تن از آنان بود که‌جزء امضاء،درجلسات‌شاعران جوان که‌برای‌تدارك فستیوال گردمی آمدند،حاضرمی شد وبه‌هدایت وارشاد آنان درکارشاعری می پرداخت.

درروزنامه‌ای درهمان ایام ،مقاله‌ای باامضاء "کاوه‌خدارستم" خطاب به نیماچاپ‌شده‌بود که‌درآن آمده‌بود:

" چندی پیش پای اعلامیه‌ای که‌به‌عنوان دعوت برای تهیهٔ مقدمات مسافرت به فستیوال بخارست عنوان شده‌بود. نام‌شمارا نیزخواندم. عده‌ای ازاستادان دانشگاه ومهندسها ودکترها نیز پای‌آن اعلامیه‌راامضاء کرده‌بودند که‌من هرچه‌فکرکردم‌تا ببینم‌بین شما وآن عدهٔ سی چهل نفری امضاء کنندگان آن ورقه ،چه‌وجه تشابهی هست به‌جائی نرسیدم..."(۹)

نیما درپاسخی به‌این نوشته ،چنین نوشت:

" دوست‌جوان من ،من شمارا درهرلباسی که‌دربیائید می شناسم. چراخودتان

را از من پنهان می دارید، بوقلمونها را پیش انداخته می خواهید به من بگوئید که خدا رستم هستید، ولی شما او نیستید. من می دانم شما جلال آل احمد هستید...»(۱۰)

وسپس:

« در صحرای سوزانی هستیم. معلوم نیست شب است یا روز است. خون از روی زمین به جای دود بلند می شود. مردم لخت و گرسنه اند. خود جوانها هم. چشمها در کاسهٔ سر دومی زنند. به آنها می گوئید: اسلحه بردارید، یکدیگر را هدف کنید. می گویند: جنگمان نمی آید. با همهٔ بی عقلی می پرسند چرا؟ می گوئید لا قل با هم کینه داشته باشید. از یک کاربی مایه هم دریغ دارند. اما وقتی می گوئیم با هم دوست و برادر و غمخوار هم باشید می گویند حاضریم. تعجب است اینقدر از این حرف خوشحال می شوند که رقصشان می آید. هوای سرودخواندن به سرشان می زند. چیزهائی را می خواهند که شما می گوئید نباید بخواهند. می خواهند راه چاره را پیدا کرده به خانهٔ همسایه شان بروند ببینند آنها هم همینطور زندگی می کنند یا نه... سی سال پیش هم من همین حرفها را می زدم... این حرفها را به شعر درمی آوردم. فکری کردم چرا مردم به جان یکدیگر می افتند. تازه این فکر به سراغ بیدار کردن من نیامده است. دلیلش شعرهای فراوانی است که دارم... هرقدر شما استادی به خرج داده کشتن و کشته شدن را به من یاد بدهید، استادی شما به هدر رفته و البته یاد نخواهم گرفت... ضرورتی تر از همهٔ چیز زندگی کردن است. دلم برای شاخه های نسترنی می سوزد که تازهٔ گل سفید داده و سر به دیوار اطاق من گذاشته اند. می ترسم گلهای نسترن مرا طوفان از بین ببرد. برای آنها فکر دیگر می کنم. تلاش من در زندگی که با هر گونه محرومیتها دست در گریبان بوده ام این است... شما که سینه تان از رنج مالامال بود و می گفتید (از رنجی که می بریم) به عقلم نمی رسد چطور در زمان پیری من سینه را به کورهٔ آتش و فولاد تبدیل کرده اید».(۱۱)

نیما پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد، دستگیر و مدتی توقیف و زندانی می شود. جرمی که به او نسبت داده بودند «همکاری با حزب منحله!» و «نوشتن سرمقاله های جراید آن حزب بود».

نیما همواره زیرکانه و شاعرانه از درد های مردم سخن می‌گفت و دعـــای گشایش آنان را آمین می‌گفت در آخرین مصراعهای آخرین شعرش که تاریـــخ آن یکسال پیش از مرگ او ســـت چنین آمده است :

"جاده اما ز همه کس خالی است
ریـــخته بر ســـر آوار آوار
این منم مانده بـه زندان شب تیره که باز
شـــب همه شـــب
گوش بـر زنـگ کاروان هســـتم".

۱ـ ۲ـ ۳ : به نقل از کتاب " حرفهای همسایه "

۵ : بـه نقل از کتاب " مجموعه اشعار نیما یوشیـج "

۶ـ ۷ـ ۸ ـ۹ـ ۱۰ـ ۱۱ : از " حرفهای همسایـه "

نیرومندتر از مرگ

این قصه نیست ، یك حادثـه واقعی است

« تاریخ حزب ما با خون و آتش نوشته شده است. هر صفحهٔ آن بیانگر وطن پرستی بسیار، مردم دوستی، بی باکی و از جان گذشتگی تحسین آمیز کسانی است که صادقانه به دفاع از خلق برخاسته اند »
گئورگی دیمیتروف

حوادثی وجود دارد که زمان قادر نیست آنها را از ضمیر ما بزداید. انسان، از این حوادث می آموزد، نیرو می گیرد و با امید بیشتر و اطمینان راسخ تر در زندگی گام برمی دارد. داستان گیتا و گئورگی گوسپودینوف از آن جمله است. این داستان را کولیو توقف فرمانده گردان پارتیزانی « گئورگی کرباچف » برای من تعریف کرد:

گئورگی و گیتا همراه با پنج ـ شش جوان هم سن خود از شهرها و روستاهای اطراف « چرپان » به ما پیوسته بودند. آنها بعد از فراخوان حزب درباره لزوم تقویت جنبش پارتیزانی کشور، پیش ما آمده بودند. همهٔ آنها جوان، کم سن و سال، ولی دلیر و پرجنب وجوش بودند. گیتا از همان ساعت اول ورود خود به جرگهٔ ما جویای حال یکی از رفقا و هم کلاس های نزدیك خود شد که قبل از او به ما پیوسته بود. وقتی آنها را جابجا کردیم، او پیش من آمد و پرسید :

ـ رفیق فرمانده، رفیق سدوف کجاست، او را نمی بینم!

سدوف در نبرد با فاشیست ها شهید شده بود. ولی من چگونه می توانستم این خبر را به جوانی که تازه به جمع ما پیوسته بود، بدهم. قلبم فروریخت. ولی زود بر خود مسلط شدم. گفتم :

ـ سدوف به مأموریت رفته. بزودی برمی گردد.

روز بعد باز گیتا پرسید :

ـ رفیق فرمانده ، سدوف برنگشته . او چه وقت می آید؟

باز خونسردی خود را حفظ کردم .

ـ خواهد آمد!

چند روز گذشت . گیتا آرام نداشت . هر روز می پرسید:

ـ رفیق فرمانده ، از سدوف خبری نشد؟

یکروز ، وقتی غذا را ـ که چند سیب زمینی پخته بود ـ میان پارتیزانها تقسیم کردیم ، گیتا پیش من آمد و پرسید:

ـ رفیق فرمانده سدوف زنده نیست ، اینطور نیست ؟

سرم را پائین انداختم . اندوه به قلبم چنگ انداخت . گفتم:

ـ سدوف به ماموریت رفته ، ولی . . . شاید هرگز برنگردد. تو نباید اینقدر بپرسی ، خودت پارتیزانی و می دانی که مبارزه بدون قربانی نمی شود.

پیکار با دشمن همیشه با تلفاتی همراه است . سدوف ... سرم را بلند کردم. دو قطره اشک برگونه های دخترك می لغزید. بمن نگاه می کرد ، ولی انگار مرا نمی دید. در نگاهش اندوه بزرگی خفته بود. اندوهی که تنها در نگاه مادران ، همسران و عشاق می توان دید. دریافتم که این دو همدیگر را دوست می داشته اند.

مدتی گذشت . در چند نبرد شرکت کردیم . تلفاتی به دشمن وارآوردیم و خود نیز تلفاتی دادیم . بچه ها بزرگ می شدند. می آموختند. گیتا نیز رشد کرد. دوش بدوش برادرش می جنگید.

در پائیز سال ۱۹۴۳ تصمیم گرفتیم که تعدادی از پارتیزانها را پائین ـ به ده ـ بفرستیم تا زمستان را در پناهگاه هائی که برای آنها در نظر گرفته بودیم بسر برند. گیتا و گئورگی نیز جزو این دسته بودند. چه حادثه ای رخ داده نمی دانم. فقط اطلاع پیدا کردم که مزدوری به پلیس اطلاع داده که پارتیزانها در ده پنهان شده اند و از اینجا می خواهند به شهر حمله کنند. پلیس مشت خانه هائی را که پارتیزانها در آنها پنهان شده بودند محاصره می کند و به شکار آنها می پردازد .

چند تائی می‌گریزند، چند تائی به قتل می رسند وعده ای هم دستگیر می‌شوند. گیتا و گئورگی درمیان دستگیرشدگان بودند.

فرمانده سکوت کرده‌بود غلیظ سیگار خود را با اندوه از میان دندانهایش بیرون داد و افزود :

- زندگی گیتا وگئورگی از این لحظه آغاز می شود . . .

درآنوقت در " چرپان " جلادی بنام قیطانچیف برای فاشیست‌ها کار می‌کرد. او خانواده‌های زیادی را به ماتم نشانده‌بود. تا آن روز خون صدها زن ومرد را ریخته بود. با تیره، با تبره، با بیل با هرچه که بدستش می رسید، آدم می‌کشت. قیطانچیف برای کسانی که علیه فاشیسم مبارزه می‌کردند، مرگ را " حداقل مجازات " می دانست. با زپرسی از گیتا وگئورگی را به این آدم‌کش واگذار کردند. او تمام شب آنها را شکنجه داد. از آنها خواست که با " دولت " همکاری کنند، محل رفقای خود را بگویند وجائی را که پارتیزانها درآنجا مخفی شده‌اند نشان بدهند. قیطانچیف اول مثی کوشید زبان این دو " جوجه" را بگشاید، بعد سرآنها را ببرد ودراز ا هرکدام از آنان صد هزار لواجایزه بگیرد.

روزها وشب ها شکنجه‌گران گیتا وگئورگی را شکنجه می‌دادند. آنها را می زدند، داغ می‌کردند، می سوزاندند، ولی برای دروخواهر لب باز نمی‌کردند. قیطانچیف فریاد می زد:

- محل پارتیزانها کجاست؟ یک کلمه بگوئید وخود را خلاص کنید.

گئورگی وگیتا یک زبان جواب می دادند:

- نمی دانیم. فقط ماخودتان دونفربودیم. کس دیگری را نمی شناسیم!

- چه کسی بشما سلاح می داد، چه کسی برای شما غذا می آورد؟

- هیچکس!

- رابط شما چه کسی بود؟

- ما کسی را نمی شناسیم!

دقایق با زپرسی کوتاه بود. شکنجه‌گران این دقایق را " ساعت استراحت"

می خواندند. بعد باز شلاق وکتک شروع می شد. زخم‌ها را باز می‌کردند وروی آنها نمک می پاشیدند وباز می زدند ،می زدند... قیطانچیف وقتی پی برد که اززبان این برادروخواهر چیزی نمی تواند بیرون بکشد،تصمیم گرفت که آنها را "خلاص" کند. غیراز این چه می توانست بکند؟ او ، پیش از این ،به حد کافی تجربه اندوخته بود و می‌دانست که کمونیستها به ندرت تسلیم می شوند.

سال‌ها بعد داستان مرگ این دوقهرمان را برای من تعریف کردند. دریک شب سرد زمستانی، به دستور قیطانچیف ،پانزده پارتیزان را برای تیرباران به میدان مشق آوردند. درنگاه هیچکدام ازآنها ترس خوانده نمی شد. هر پانزده نفرجوان بودند. بایکتا پیراهن ،پابرهنه وبیمار. آنها را روی برف به خط کردند. گیتا وگئورگی،کم سن وسال ترین آنها بودند. قیطانچیف دستور داد که آنها را تک تک اعدام کنند. فکرکرد که بدین ترتیب دیگران راخواهد ترساند. اوگفت: "هرکس که نمی خواهد بمیرد، به من اطلاع بدهد". ولی پاسخی نشنید. هرچند دقیقه یکبار ،یک نفررا به چوبهٔ اعدام بستند. شکنجه روحی قربانیان ادامه یافت. یک نفره دونفر مه نفر... سرانجام نوبت به گیتا وگئورگی رسید. سیزده نفررا دربرابر این دوجوان اعدام کردند.
قیطانچیف پیش آنها آمد:

- می بینید که شوخی نمی‌کنم. باید تا بحال سرعقل آمده باشید!

اوبا دست به اجساد سیزده پارتیزانی که کنارهم دراز کشیده بودند اشاره کرد

- چند دقیقه دیگر شما را نیز کنار آنها می خوابانم. فکرکنید، آیا دو جمله گفتن ،ارزش زنده ماندن را دارد؟ بهانتان را بازکنید ،بعد این راه واین شما، هرکجا که خواستید بروید. کسی جلویتان را نخواهد گرفت. خوب مجالا بگوئید گردان کجاست؟ حتی اجازه می دهم یک دقیقه فکرکنید!

- گیتا باخونسردی پاسخ داد:

- ازجای پارتیزانها اطلاع نداریم. ولی جای کسانی را که بما کمک می‌کردند

مـی دانیم.
قیطانجیف از جای خود پـرید.
ـ همین کافی است. بگو. . .
ـ گیتا خندید:
ـ این آرزو را به گور خواهی برد. من نام هیچکس را نخواهم گفت
گئورگی نیز بخود آمد:
ـ هـر کاری که می توانی بکن. مردم انتقام خون ما را خواهند گرفت.
قیطانجیف از خشم برخود مـی لرزید. دندان های خود را بهم می سائید.
ـ من شما را تیرباران نخواهم کرد. مثـل مرغ سرتان را خواهم کند.
گیتا بـه آرامـی پاسخ داد:
ـ ما از مرگ نمی ترسیم. مبارزان راه خلق هرگز نمـی میرند.
آنـگاه فریاد زد:
ـ مرگ بر فاشیسم! مرگ بـر سلطنت!
گئورگی با او همصدا شـد!
ـ مـرگ بر فاشـیسم!
قیطانجیف دستور داد آنـها را روی زمین بخوابانند و با تبر سرشان را جدا کنند.
خواهر و برادر روی زمین خوابانده. . . چند نفر از سربازان روی خود را بـر گردانده، صدای آنها در زیر گنبد آسـمان طنین مـی افکنده. آنها فـریاد مـی زدند: " مبارزان راه خلق نمی میرند... " .
قیطانجیف سرهای آنها را با تبر از بدنشان جدا ساخت. بعد دستور داد کـه اجساد بی سرشان را همراه با اجساد سایر پارتیزانها به درختهای اطراف بیاویزند تا مردم عبرت بگیرند. گیتا و گئورگی مدتها بر سردار ماندند، تا آنکه یک شب پارتیزانها مخفیانه اجساد را بردند و دفن کردند. لکه های خون تا بـها ربرجای ماند. بعد باران آنها را شست.
نرمانده ساکت شد. بازدود سیگار هوا را با اندوه بیرون داد و گفت:

- درچرپان همه این خواهروبرادر را می شناسند. آنها به افسانه تبدیل شده اند. مردم ترانه های زیبائی درباره این خواهروبرادرساخته اند، فرمانده به من نگاه کرد و ادامه داد:

- می خواهی یکی ازآنها را برایت بخوانم؟

صدای گرم وحزن انگیز اوزیرآسمان آفتابی طنین انداخت. دربرابر چشمان من گیتا وگئورگی زنده می شدند، برمی خاستند، پیش می آمدندوهم چنان جسوروم قاوم بودند.

فرمانده می خواند. آفتاب پرتو زرین خود را برزمین می ریخت. کسی ازدورفریاد می زد: گئورگی!... نگاه کردم. کودکی باشادی بسوی ما می دوید. شاخهٔ گل سرخی را باخوشحالی دردستهای کوچکش تکان می داد.

پانایوت مانولوف نویسنده بلغاری

تاریخ را چگونه باید نوشت

کمونیستها برای بررسی و ارزیابی رویدادهای تاریخی، در پرتو دانش ماتریالیسم تاریخی، همواره اسلوب دیالکتیک را بکار می‌گیرند. ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی شالودهٔ فلسفی مارکسیسم ـ لنینیسم و سلاح شناخت و تغییر جامعه است.

کمونیستها برپایهٔ این بینش انقلابی به منطق قوانین عینی تکامل طبیعت و جامعه و حرکت درنگ‌ناپذیر تاریخ توجه دارند و به نقش قاطع مبارزهٔ طبقاتی به مثابه نیروی محرکهٔ تاریخ، پی می‌برند. براین اساس باید به شیوهٔ بررسی پدیده‌ها و رویدادهای تاریخی، با دیدی نقادانه‌ای نگریست. در توجه به اهمیت اسلوب تاریخ نگاری همین بس که گفته شود، مارکس ـ رهبر و آموزگار پرولتاریای جهان ـ در بررسی "مبارزهٔ طبقاتی در فرانسه از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰" و همچنین عوامل ظهور حادثهٔ "هجدم برومر ـ لوئی بناپارت" توانست اندیشهٔ تئوریک خود را دربارهٔ دولت و دیکتاتوری پرولتاریا تدقیق کند.

بنابراین یادآوری رویدادهای مهم تاریخی ایران و جهان در صفحات نشریات سازمانهای سیاسی، امری تشریفاتی نیست. بلکه هر سازمان با شیوهٔ نگرش خود بر این رویدادهای تاریخی، اسلوب بررسی و تفحص جامعه و تاریخ را نیز به نمایش می‌گذارد.

"راه کارگر" و "فدائی" نمونه‌های زیادی به خوانندگان خود نشان می‌دهند که معلوم می‌دارد این دو نیروی هوادار سوسیالیسم علمی، تاریخ را نه با اسلوب دیالکتیکی که با روش متافیزیکی می بینند، و در تاریخ نه مبارزهٔ توده‌های زحمتکش علیه استثمارگران و ارتجاع و امپریالیسم بلکه نقش شخصیت‌های منفردی چون ارانی، روزبه، جزنی، تختی، استاد نجات الهی و ... با در سایه قرار گرفتن تعلق سازمانی و طبقاتی آنان، به نمایش درمی آید و یا اگر بخواهند به نحوی از آنها یاد کنند، آنان را از حزب و سازمانشان جدا می سازند و به پدیده‌هایی مجرد و انتزاعی تبدیل می‌کنند و آنان را به بهای مبارزه علیه حزب و سازمانشان گرامی می‌دارند.

ماه آذر را نمونه می آوریم. دو رویداد مهم در ماه آذر مهر و نشان خود را بر

تحولات انقلابی در تاریخ معاصر کوبیده است. نخست ۱۶ آذر، که در چنین روزی در سال ۱۳۳۲ پنج ماه پس از کودتای سیاسی ساخته ۲۸ مرداد سه دانشجوی مبارز: بزرگ نیا، شریعت رضوی و قندچی در راه خلق جان باختند و از سوی رژیم شاه در برابر نیکسون معاون وقت ریاست جمهوری آمریکا قربانی شدند. دوم، روز ۲۱ آذر که روز تشکیل حکومت ملی آذربایجان در سال ۱۳۲۴ است و درست یکسال بعد از آن پیروزی از سوی رژیم شاهنشاهی به خاک و خون کشیده شد. سال گذشته مبارزان آگاه خلق آذربایجان و همهٔ مردم ایران چهلمین سالگرد تشکیل حکومت ملی را که منشاء خدمات فراموش نشدنی به توده مردم بود، جشن گرفتند.

حال ببینیم این دوستان، که پرداختن به رویدادهای تاریخی در نشریاتشان جای ویژه‌ای را اشغال می‌کند، در این موارد چگونه اظهار نظر کرده‌اند. ماهنامه‌های "فدائی" و "راه کارگر" را ورق می زنیم در ماههای پس و پیش به مناسبت گرامی داشت برخی شخصیت‌های مردمی و انقلابی مطالبی نوشته و حق مطلب را ادا کرده‌اند. اما در برابر این دو روز که رزم توده‌های زحمتکش یک خلق و یک نسل جوان مبارز را شهادت داده‌اند، سکوت کامل کرده و دچار نسیان مصلحتی شده‌اند. به نظر می رسد که یادآوری این دو رویداد تاریخی، این دوستان را آزار می‌داده است. زیرا خود را ناگزیر می‌یافته‌اند که نه به نقش شخصیتهایی در تاریخ، بلکه به نقش سازمان جوانان توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان اشاره کنند. و این کار اشعهٔ آفتابی بود که بر خانهٔ برفی استد لالشان می تافت.

هفت سال و پنج سال حیات تشکیلاتی برای این دو سازمان سیاسی و هوادار سوسیالیسم آن قدر در برابر تاریخ مبارزات سازمان یافتهٔ طبقهٔ کارگر و خلقهای زحمتکش ایران کوتاه است که با بررسی واقع بینانه و دیالکتیکی تاریخ خود را "کوچک" می یابند، در میان این شط گم می شوند. تفرعن و خود بینی خرده بورژوایی آنان را وا می‌دارد که خود در کنار این شط خروشان جوی باریکه‌ای ایجاد کنند" هرچه باشد مال خودمان است، پیروزی نداشته‌ایم در عوض شکست هم نداشته‌ایم!". جوی باریکه‌ای که فقط شخصیت‌های "مستقلی" در آن اجازهٔ ورود می یابند، شخصیتهائی که

وابستگی حزبی وسازمانی نداشته باشنده وگرنه باید از آنان علیه حزب وسازمانشان (حتی از روز به علیه حزب توده ایران و از جزنی علیه سازمان فدائیان خلق ایران و «اکثریت») استفاده کرد.

امیدواریم یادآوری این نکته‌های تاریخی که در تقویمهای چاپ وزارت ارشاد اسلامی نیز این روزها محو شده اند، دوستانمان را به جای فحاشی به ما، به تعمق وادارد.

البته این را باید گفت که دوستان ما بطور کلی تاریخ را فراموش نکرده اند بلکه چندی قبل در نقد تاریخ حزب، (یکی در ماهنامه ودیگری در نشریهٔ به اصطلاح تئوریک خود که می خواسته اند نمونهٔ «سبک کار کمونیستی در ادبیات ونشریات سازمانی» را نشان داده باشند!) مطالبی نوشتند که درست پاکنویسی است از چرکنویس برگهای زرد شده لاطائلات امثال خلیل ملکی، انورخامه ای وکتاب «سیر کمونیسم در ایران». در پایان این نقد تاریخی نیز چنانکه انتظار می رفت، نویسندگان در جایگاه بازپرس تاریخ نشسته اند. وبه قضاوت پرداخته اند. آری این است شیوهٔ نامیمون تاریخ نگاری «فدائی» و «راه کارگر» که جهان را فقط از لحظهٔ تولد خویش به رسمیت می شناسند. واگر به کشف حقایق قبل از خود، علاقه‌ای نشان دهند برای آن است که آن حقایق را تحریف کنند. آنها نوشته‌های ضد کارگری وازدگان جنبش کمونیستی ایران ویا در بهترین حالت نوشتهٔ روشنفکران سرگردانی را که در برج عاج نشسته وبه تنهایی خود را حزب طبقهٔ کارگر می دانند وباخود به مصاحبه می نشینند معیار وملاک ارزیابی تاریخ قرار می دهند. حتی منابعی را که اصالت آنها از سوی نزدیک ترین دوستان صاحبانشان نیز به نحوی زیر علامت سئوال رفته است، مرجع وسند قرار می دهند.

ما بار دیگر توجه این دوستان را به این نکته که در جای دیگری نیز گفته ایم جلب می کنیم:

هر حزب وجنبش زنده ای، مانند هر کارخانه وکارگاه عظیم، در حال یکه سازنده ومحصول ده است، فضولات وفاضلاب دارد. فاضلاب محصول کارخانه نیست. مطرودین، مرتدین، خیانتکاران، انشعابگران ونوشته‌های ناموفق ومغلوطی که حزب در طول

نبرد ازخود طرد کرده وبیرون ریخته نیز محصول جنبش وحزب نیستند، فاضلاب آن هستند. ازآن طبقه کارگرنیستند، مال دشمنانند ونباید به اغوای دشمن، آنها را به حساب حزب طبقهٔ کارگرنوشت وبه طریق اولی نباید تاریخ نهضت عظیم کارگران وزحمتکشان را درفاضلاب جنبش خلاصه کرد ومحصول افتخارآفرین آن را دود ستی تقدیم دشمنان طبقهٔ کارگرکرد.

ما به این دوستان توصیه می‌کنیم که هنگام بررسی تاریخ مبارزات سازمان یافتهٔ توده‌های زحمتکش علیه استثمارگران، ارتجاع وامپریالیسم، بجای استناد به گفته‌ها ونوشته‌های وازدگان جنبش کمونیستی به اصل منابع مراجعه کنند وبجای بکارگیری شیوهٔ متافیزیکی وبررسی واقعیتها بصورت پدیده‌های جدا ازهم، اسلوب دیالکتیک را درتجزیهٔ وتحلیل رویدادهای تاریخی به کارگیرند. پیروزی وشکست زحمتکشان ـ هردورا ـ ازآن خود بدانند ودربررسی تاریخ حزب توده ایران اجازهٔ ندهند که نظرات سوء مشاطه‌گران بورژوازی علیه حزب، قلب واندیشه‌شان را تسخیر کند. امثال "راه کارگر" و" فدائی" ها وقتی درنشریات خود، به روشنفکران و دموکراتهایی که درراه آزادی مبارزه کرده‌اند به درستی ازج می‌گذارند ولی بر مبارزات سازمان یافتهٔ یك خلق وشهادت هزاران فرزند آزادیخواه آن چشم فرو می بندند، باید به ماحق بدهند تا به آنها بگوئیم که یك جای تاریخ نویسی شان عیب دارد. یا وقتی درنشریات خود رزم جوانان ودانشجویان را که بیش ازیك ربع قرن الهام بخش مبارزات صنفی وسیاسی دانشجویان بوده است فرصت طلبانه به فراموشی می سپارند، باید به ماحق بدهند که واقعیت‌ها را به آنها گوشزد کنیم و وقتی که به بهانهٔ گرامی داشت رفیق خسرو روزبه، علیه حزب او ویاران او به فحاشی می نشینند، باید به ماحق بدهند که سخنان روزبه را به ایشان یادآوری کنیم: " من به اقتضای آتشی که به خاطر خدمت به خلق های ایران در درون سینه‌ام شعله می‌کشد، راه حزب توده ایران را برگزیده‌ام وباید اذعان کنم که جانم، استخوانم، خونم، گوشتم، وپوستم وهمهٔ تاروپود وجودم این راه را راه مقدسی شناخته است وتمام سلولهای بدن من وتمام ذرات

وجودم تـــوده ایســـت ".

این شیوهٔ غیرکمونیستی وحتی ناجوانمردانه است که از روز به علیه حزب روزبـــه استفاده شود. تیمسارهای فسیل شدهٔ شاهنشاهی، کارگزاران ایرانی شرکت نفـــت ایران و انگلیس و " اندیشمند" ان پای بوس شاه و " شهبانو" نیزهنوز بالجن پراکنی به حزب روزبه، ســـپهسالار توده های زحمتکش ،علیه او درکیهان سلطنت طلب ونشریات آمریکایی دیگرشمشیر می کشند. شایسته است که دوستان ما این شیوهٔ مطرود را بـــه دشمنان روزبـــه واگذارند. ازدوران " کودکی" تاریخ نگاری که درآن پهنا ورژرفای جهان درگهوارهٔ تاریخ سازمانی خلاصه می شود،بیرون جهند وتاریخ را آنچنان که هست ببینند نه آنچنان که آرزو می کردند ومی کنند. این گفتهٔ لنین را درمدنظر داشته باشند که می گوید:

" تاریخ عموما وتاریخ انقلابها خصوصا همواره پرمضمونتر، متنوعتر، جامعتر، زنده تر و" مکارتر" ازآن است که بهترین احزاب وآگاه ترین پیشاهنگ های پیشرو — ترین طبقات می پندارند. علت آنهم واضح است. زیرا بهترین پیشاهنگها ترجمان شعوروارادهٔ وشور وتخیلات دهها هزارنفرند وحال آنکه انقلاب راشعوروارادهٔ وشور وتخیلات دهها میلیون نفری که حادترین مبارزه بین طبقات آنها را به تکان آورده است، درلحظاتی که کلیه استعدادهای بشری درحال اعتلا و شدت خاصی است عملی می سازند". (بیماری کودکی "چپ روی" درکمونیسم، منتخب آثار فارسی جلد ۳ صفحهٔ ۵۱۱).

آری، دوســـتان ! درتاریـــخ نویسی همراه لنین را باید درپیش گرفت.

جبههٔ متحد خلق ضامن پیروزی انقلاب است

پایان دادن به جنگ و برقراری صلح عادلانه در گرو پیکار پی‌گیر،
متحد و سازمان یافته همه نیروهای مترقی و مردمی است!

فیدل کاسترو

بحران اقتصادی و اجتماعی جهان
و تاثیر آن برکشورهای در حال رشد

توضیح ضرور

■ با آن‌که از هنگام نگارش این مقاله مدتی سپری شده، جهان به‌سرعت روزافزون دستخوش تغییراتی گردیده و در آمار و ارقام آورده شده در مقاله نیز دگرگونی هائی پدید آمده است، با این حال نگرش علمی و تاریخی رفیق کاسترو به مسئله مورد بحث، نه تنها تازگی خود را از دست نداده، بلکه اهمیت خود را بیش از پیش آشکار می سازد، «دنیا» انتشار این مقاله با عنوان «بحران اقتصادی و اجتماعی جهان و تأثیر آن برکشورهای در حال رشد» را که از فصل اول کتابی حاوی گزارش رفیق کاسترو به هفتمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد در هاوانا ترجمه و اندکی تلخیص شده است، ضرور می داند.

فیدل کاسترو

بحران اقتصادی و اجتماعی جهان و تأثیر آن بر کشورهای در حال رشد

جهان یکی از وخیم‌ترین بحران های اقتصادی تاریخ خویش را از سر می‌گذارند. ریشهٔ این بحران در بزرگترین کشورهای سرمایه داری است ۱۰ ماه کشورهای در حال رشد را نیز به شدیدترین وجه تحت تأثیر قرار داده است.

رشد تولید ناویژه داخلی جهان که علیرغم نوسان های چشمگیر در دهه ۱۹۷۰ به ٤٪ رسیده بود، در ۱۹۸۰ تا اندکی بیشتر از ۲٪ و در ۱۹۸۱ به ۱/۲٪ کاهش یافت و در سال ۱۹۸۲ نیز در همین سطح باقی می ماند.

بازرگانی جهانی نیز مشمول این نزول شده است. رشد متوسط سالیانه بازرگانی جهانی از حدود ۷٪ در ۷۸ـ ۱۹۷۶ به ٦٪ در سال ۱۹۷۹، ۱/۵٪ در سال ۱۹۸۰ و صفر درصد در سال ۱۹۸۱ کاهش یافت. چنان که تخمین زده می شود این رکود واقعی در سال ۱۹۸۲ نیز ادامه خواهد یافت.

بحران با توسعه در عرصه های پولی و مالی بغرنج‌تر شده. افزایش غیر منتظرهٔ نرخ سود در ایالات متحده که در پایان ۱۸۷۹ آغاز شده به نوسان شدید نرخ مبادله انجامیده، نرخ بهره را در دیگر کشورها نیز افزایش داد و به بازار سرمایه نیز سرایت کرد. این همه، عدم امنیت اقتصادی را حدت بخشید و امکان بهبود ادواری را محدود کرد.

فاصله سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۲، عدم توازن شدید در مبادلات جاری، به روال گذشته ادامه یافت، اما تغییرات گسترده ای در وضع گروهای مختلف کشورها بوجود آمد: بیلان قدرت های بزرگ سرمایه داری گرایش به تعادل نشان داده، کشورهای کوچک اما پیشرفته سرمایه داری همچنان کسری پرداخت سنگینی داشتند. ذخایر ارزی کشورهای بزرگ صادر کنندهٔ نفت کاهش سریع نشان داد و کسری پرداخت های کشورهای در حال رشد فاقد نفت به چنان سطح غیر قابل تحملی رسید که بسیاری از آنها ناگزیر

از تعویق مهلت پرداخت بدهی های خود شدند.

باید خاطرنشان کرد که این بحران در زمانی حاکم می شود که جمعیت جهان از مرز ٤ میلیارد گذشته است. در زمانی که بین المللی شدن حیات اقتصادی به حدی رسیده است که دگرگونی در یک یا دو کشور بسیار پیشرفته سرمایه داری از طریق شبکهٔ متراکم و بسیار حساس وابستگی های موجود تکانهٔ شکوفایی یا رکود اقتصادی را به سرعت به ده ها کشور و در عمل به همهٔ جهان انتقال دهد. این بحران در زمانی رخ نموده است که شکاف ژرف میان اکثریت عظیم کشورهای رشد یابنده و گروه کوچک کشورهای صنعتی هرچه بزرگتر و عمیقتر می شود، و صدها میلیون انسان در وسیعترین پهنهٔ جهان به خاطر رشد توام با کشورهای پیشرفته سرمایه داری، در معرض تهدید به عقب ماندگی بیشتر و فقر و خانه خرابی بی حد و مرز قرار گرفته اند.

در این شرایط، بدون اغراق می توان گفت که این بحران اثرات تباه کننده ای بدنبال خواهد آورد که بشریت تا به امروز هرگز تجربه نکرده است.

بحران در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری

سرچشمهٔ بحران و اثرات آن بر بقیهٔ جهان را آشکارا می توان در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، بویژه گروه هفت کشور بزرگ سرمایه داری و بخصوص در ایالات متحدهٔ آمریکا (که ۳۵٪ تولید ناویژه ملی در این محدوده اقتصادی را بخود اختصاص داده است) ردیابی کرد. سازمان ملل متحد یادآور شده است:

"پسرفت در کشورهای صنعتی غرب، علت اصلی نتایج ضعیف در اقتصاد جهانی است. کاهش فعالیت اقتصادی هم با فزایش بیکاری ـ که به نوبهٔ خود موجب کاهش درآمد شده است ـ و هم به کاهش تولید کالاهای اصلی انجامیده است"(۱)

در سال های ۸۰ ـ ۱۹۷۹ در هفت کشور بزرگ سرمایه داری عضو OECD ـ ایالات متحده، ژاپن، آلمان فدرال، فرانسه، انگلستان، ایتالیا و کانادا ـ تولید ناویژهٔ ملی تا ۳/۷٪ در ۱۹۷۹، اندکی بیش از ۱٪ در ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ و ۵٪ در ۱۹۸۲ سقوط کرد.

در اقتصاد هفده کشور دیگر عضو این سازمان نیز گرایش های مشابهی را می توان مشاهده کرد.(۲)

کاهش سرمایه گذاری، بخاطر دورنمای یأس آور بازار کاملا راکده، که تحت تأثیر منفی تورم و بیکاری، نرخ سود بالا و شکست سیاست محدودیت آفرین دولت نیز هست، همچنان ادامه دارد. استفاده از ظرفیت موجود صنعتی تا سطح بیسابقه ای کاهش یافته است. موج ورشکستگی، گاه مثلا در ایالات متحدهٔ آمریکا بطور بارزی اوج می‌گیرد. بیکاری ـ بویژه در میان جوانان و در برخی کشورها در میان اقلیت های ملی ـ به حدی رسیده است که رقم مطلق آن تنها با ارقام مربوطه به سالهای رکود بزرگ دههٔ ۱۹۳۰ قابل قیاس است.

شمار بیکاران در کشورهای عضو OECD از میزان پیش بینی شدهٔ ۸٪ کل نیروی کار ـ برابر ۲۸ میلیون نفر ـ نیز فراتر رفته است و در ایالات متحده به ۱۱ ٪ بیش از ۱۲ میلیون نفر ـ رسیده است.

بحران در کشورهای در حال رشد

تأثیر بحران جهانی بر کشورهای در حال رشد، از آنجا که با آن وضعیت اجتماعی ـ اقتصادی همراه می شود که در آن رقم بیکاری نسبی به ۵۰۰ ـ ۴۰۰ میلیون نفر تخمین زده می شود (۱/۳ تا نیمی از نیروی کار) و درآمد سرانه ۷ تا ۴۰ برابر کمتر از کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری است، و در آن بیش از یک میلیارد انسان در شرایط فقر بسی حد و مرز به معنای گرسنگی فیزیکی، بی سرپناهی و تقریبا عدم برخورداری از مراقبت های پزشکی و امکانات تحصیلی زندگی می‌کنند، چند برابر می شود.

نرخ رشد کشورهای در حال رشد در دهه های شصت و هفتاد ۶ـ۵٪ بوده است. استراتژی رشد بین المللی سازمان ملل متحد برای دههٔ هشتاد رقم ۷٪ در نظر گرفته است. اما با ادامهٔ روال کنونی کمترین امکانی برای دستیابی به این هدف وجود ندارد: نرخ رشد کشورهای در حال رشد از ۴/۸٪ در ۱۹۷۰ به ۲/۸٪ در ۱۹۸۰ و تقریبا به ۱٪ در ۱۹۸۱ رسیده است. در این دوره تنها یک دوجین از کشورهای صادر کنندهٔ

نفت قادربوده‌اند که‌نرخ رشد نسبتا بالایی داشته‌باشند وکشورهای درحال رشد واردکنندهٔ نفت ازنظررشد اقتصادی دربدترین وضع درسالهای پس ازجنگ‌جهانی دوم قرارگرفته‌اند.

کاهش حجم‌صادرات و قیمت بهای مهمترین مواد خام‌که‌ازکشورهای درحال رشد صادرمی شود نیزازدهه‌های قبل بیشتربود. زیان ناشی ازاین کاهش در سال های ۸۲ ـ ۱۹۸۱ درمقایسه‌باسال ۱۹۸۰ به ۲۹ میلیارد دلارمی رسد. در این میان بویژه‌کاهش قیمت‌صادرات کشورهای رشد نایافته‌اسفناک بود. شاخص مرکب قیمت مواد خام ـ بجزنفت ـ برمبنای ۱۰۰= ۱۹۸۰ درسال ۱۹۸۱ به ۸٤و در ده‌ماههٔ نخست‌سال ۱۹۸۲ به ۷۱ رسید.

تأثیرات ناشی ازاین تحولات برموازنهٔ تجاری ونیزموازنه‌پرداخت‌ها، موجب‌رشد سریع بدهیهای خارجی کشورهای درحال رشد واردکنندهٔ نفت‌شده‌است. این مسأله دمبدم ازحدت بیشتری برخوردمی شود درهمان حال‌هم‌میزان اسمی‌وهم‌میزان واقعی کمک مالی برای توسعه کاهش یافته‌است. درسال های اخیراین کمک‌ها حتی به‌حد نصف میزان تقاضا شده، برابربا ۷/۰ ٪ کل تولید خالص داخلی کشورهای درحال رشد نرسیده‌است.

تخمین زده‌می شود که‌بیش ازیک میلیارد انسان درکشورهای درحال رشد از سوء تغذیه‌رنج می‌برند، که‌ازمیان آنان ۵۰۰ میلیون نفرگرسنه‌هستند. اگرچه همهٔ کشورهای رشد نایافته‌کم‌وبیش‌بااین مسأله‌روبروهستند، اما درحاشیهٔ صحرای آفریقاوآسیای جنوبی وخاورمیانه‌ازهمه‌جا بیشتراست.

کمبود غلات‌دراین نواحی درسال ۲۰۰۰ درحدود ۲٤ میلیارد دلار(با قیمتهای سال ۱۹۷۵) ارزیابی می شود. درمقیاس‌جهانی وخاورمیانه‌مسأله‌خواروبارناشی از ساختارناعادلانهٔ‌توزیع مواد غذایی درکشورهای پیشرفته‌سرمایه‌داری ۳۲ میلیارد دلار خواهد بود.(۳)

رشد اقتصادی سرمایه‌داری در دورهٔ پس از جنگ جهانی دوم: ریشه‌های بحران کنونی

درکشورهای پیشرفته سرمایه‌داری طی دوره پس از جنگ، یک سلسله پدیده‌های نو و گهگاه پراهمیت بوجود آمده‌اند.

برخی از این رخدادهای مهم با تمرکز بیشتر قدرت، سرمایه‌داری و تولید و از مقطع زمانی معینی با برون مرزی کردن این روندها از راه ایجاد کنسرتهای فراملیتی همراه بوده‌اند. مجتمع های مالی- صنعتی که درنتیجهٔ این تحولات بوجود آمده‌اند امروز ۴۰ تا ۵۰٪ بازرگانی جهانی را کنترل می‌کنند و ۸۰ تا ۹۰٪ مهمترین مواد خامی را که از کشورهای رشد نایافته صادر می شوند به بازار عرضه می‌کنند.

این روند هرچه تمرکزیابنده‌تر انحصاری کردن یا اگر بخواهیم مفهوم تخصصی دقیقتری بکار بریم: انحصار در انحصار (Oligopolisierung)، بدون شک یکی از تعیین کننده‌ترین عوامل دگرگونی هایی است که طی دورهٔ پس از جنگ درتناسب قوا میان کشورهای سرمایه‌داری پدید آمده است. برتری ایالات متحدهٔ آمریکا درمیان کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری، طی سالهای دههٔ پنجاه بویژه بخاطر احیاء ورشد اقتصادی اروپای غربی (بخصوص آلمان فدارل) وژاپن که به کمک کنسرنهای صنعتی تأمین شده بود وبه کاهش گذاشت.

طی دههٔ شصت، این روند شتاب گرفت وبا آغاز دههٔ هفتاد به تشکیل سه مرکز بزرگ قدرت سرمایه‌داری درجهان انجامید: ایالات متحدهٔ آمریکا - مرکز غالب - جامعهٔ اقتصادی اروپا وژاپن. این سه مرکز درجنگ علیه سوسیالیسم ودر مبارزه علیه خواستهای کشورهای درحال رشد متحد هستند، اما درمبارزه برسرمنابع انرژی، استفاده از نیروی کار ومواد خام ارزانتر ونیز درمبارزه برای عرضهٔ تولیدات خود به بازارهای جهانی رقیب یکدیگر محسوب می شوند.

تشدید انحصاری کردن ازسوی دیگر با افزایش نقش دولت در اقتصاد همراه بود. این واقعیت که درکشورهای OECD، سهم هزینه‌های دولتی درتولید داخلی از ۲۸٪ درسال ۱۹۶۰ به تقریبا ۴۰٪ در اواخر دههٔ هفتاد رسیده‌است. مؤید وبیانگر

کمی این تحول است. با وجود این تأثیر اقدامات دولتی در اقتصاد های بازار پیشرفته بسیار فراتر از پرداختهای دولتی است. در این کشورها دولت با دخالت در مکانیسم های مالی و کالائی - گاهی بطور قاطع، اما نه همیشه موفقیت آمیز - بر جریان چرخهٔ بحران تأثیر می‌گذارد.

پیوند متقابل میان منافع گروه‌های بزرگ قدرت اقتصادی و رده‌های بالایی قدرت دولتی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در تکوین یکی از مهمترین و دوربردترین پدیده‌های زمان ما: انقلاب علمی وفنی، روندی که بدون همکاری فعال انحصارها و دولت بطور کامل غیرممکن می بوده نیز بچشم می خورد. در این انقلاب پیوند یک پارچه وغیرمعمولی میان پیشرفت‌های علمی و کاربرد آنها در رشد تکنیک و تولید برقرار بوده است. به کلام دیگر، نظام علم - تولید حاصل از این انقلاب چنان است که اندیشه‌هائی که در عرصهٔ علم شکل می‌گیرند به عرصهٔ تولید گسترش می یابند و در مدت زمانی که بطور باورنکردنی کوتاه است به واقعیت مادی (کالا و خدمات) تبدیل می شود. انقلاب علمی وفنی موجب جهشی عظیم در تکامل نیروهای مولدهٔ جامعه شده است.

تغییر توزیع سرمایه گذاری‌ها و بازرگانی جهانی در نواحی و بخشهای جغرافیایی مختلف جهان، بیشترین و به میزان معینی مخرب ترین تأثیر را روی کشورهای در حال رشد داشته است. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، جریان سرمایهٔ بین‌المللی بطور عمده گرایش به جابجایی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته را نشان داد. برای نمونه در ۱۹۴۶، آمریکای لاتین ۴۳٪ و اروپای غربی ۱۹٪ کل سرمایه گذاری مستقیم ایالات متحده در خارج از این کشور را جذب می‌کردند. در نیمهٔ دههٔ ۷۰ تنها ۱۷٪ سرمایه گذاری ایالات متحده در آمریکای لاتین و ۳۷٪ آن در اروپای غربی صورت گرفت. در عین حال سرمایهٔ خصوصی که در اوایل دههٔ ۷۰ اندکی بیش از ۴۰٪ جریان مالی به کشورهای رشد یابنده را تشکیل می‌داده ده سال بعد بیش از ۶۵٪ کل آن را شامل شد. در همین دوره حجم سرمایه گذاری مستقیم در مجموع جریان سرمایهٔ خصوصی از ۵۶٪ به ۲۸٪ - دقیقا تا نصف - کاهش پیدا کرد. علت این امر آن بود که بانکهای تجارتی فراملیتی که در ۱۹۷۰ موجودیت آماری نداشتند، در ۱۹۷۹ تا ۴۴٪ کل جریان سرمایهٔ خصوصی را جذب کرده

بودند. از این روست که در ۱۹۷۹ بنا به داده های "اونکتاد" کشورهای درحال رشد به عنوان بهرهٔ وامهای کلان خارجی خویش مبلغی معادل سه برابر سود سرمایه گذاری خصوصی مستقیم خارجی در این کشورها پرداخت کرده اند.

تحول قطعی دیگر نیز در عرصهٔ بازرگانی جهانی رخ داده است. بیش از جنگ، بخش اصلی بازرگانی جهانی میان کشورهای سرمایه داری پیشرفته و کشورهای درحال رشد صورت می گرفت، پس از جنگ جهانی دوم این ساختار تا به آنجا تغییر کرده است که بخش عمدهٔ رشد شتابان بازرگانی جهانی در دههٔ های گذشته در میان کشورهای پیشرفته بوده، و سهم کشورهای رشد نایافته ای که صادرکنندهٔ نفت نیستند در کل صادرات جهانی از حدود ۲۵٪ در ۱۹۵۵ به اندکی بیش از ۱۱٪ در سالهای ۸۰ ـ ۱۹۷۰ کاهش یافته است.

بحران سرمایهٔ داری، بحران نواستعماروم مبارزهٔ در راه ایجاد نظم نوین اقتصادی بین المللی

از دیدگاه اقتصادی ۲۵ سال بعد از جنگ دوم جهانی، از نظر رشد، دگرگونی های ساختاری و پیدایش روندهای تازه در تاریخ سرمایه داری پربارترین سالها بوده اند. این روند توسعه در عین حال موجب پیدایش تضادها، عدم توازنها و تنشهای بیسابقه ای در این نظام شده است. قدرتهای سرمایه داری پیشرفته اینک با مسائلی روبرو هستند که ژرفا و سنگینی آن ۱۰ تا ۱۵ سال پیش غیرقابل تصور بود. یکی از این مسائل دگرگونی در چرخهٔ بحران است که اینک هرچه کوتاهتر شده است.

دوره های رونق کوتاهتر و بی ثبات تر و با پدیده های ثابت تورم و بیکاری شدید همراه شده اند. افزون بر این ها از نرخ نازل روند رشد میان مدت و درازمدت، روندهای بی ثباتی مالی و پولی، بحران محیط زیست و بحران سراسری نظام نواستعماری باید نام برد.

مهمترین دلیل بحران نواستعمار تضادهایی است که در نتیجهٔ تحولات فوق ـ الذکر سرمایه داری در کشورهای درحال رشد پدید آمده و این کشورها را بجا رزکود

شدید اقتصادی کرده است. جایگزینی اعتبارهای سنگین بانکی به‌جای سرمایه‌گذاری مستقیم خصوصی، بر بدهکاری عظیم کشورهای رشد یابنده انجامیده است. بازپرداخت این بدهی‌ها نه فقط برای اقتصاد جهان سوم، بلکه برای نظام مالی امپریالیسم نیز بحران آفرین است. مکانیسم مبادلهٔ نابرابر که تورم، قیمتهای تازهٔ نفت و در رأس همه بحران کنونی به‌شدت آن را تشدید کرده، نه تنها در افزایش بدهکاری‌های کشورهای رشد یابندهٔ سهم اصلی را داشته، بلکه به کسری مزمنی در موازنهٔ بازرگانی و پرداختهای کشورهای رشد نایافته انجامیده است که بخاطر دلایل ساختاری و نیز دورنمای اقتصادی درچهارچوب نظام نواستعماری، روابط بازرگانی میان کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری وجهان رشد نایافته به‌سادگی قابل رفع نیست.

ازشواهد دیگر بحران نواستعماری، قیمتهای نوین نفت است که درسالهای ۷۳-۱۹۷٤ ازسوی اوپك اعلام شد، وبویژه ارائه برنامه‌ای برای نظم نوین اقتصادی بین‌المللی به ابتکار کشورهای غیرمتعهد درچهارمین کنفرانس سران کشورها در الجزایر است. تاکنون پیشرفت محدودی در راستای تحقق اساسی ترین خواستهای اقتصادی مطروحه در این برنامه به‌عمل آمده است. اگرچه قدرتهای بزرگ سرمایه‌داری موفق شده‌اند، طرح‌های سازنده و مهمی را که می‌بایست درچهارچوب این ابتکار تحقق یابند یکی پس از دیگری با شکست مواجه سازند، اما این ناکامیها را نباید به‌منزله شکست تلقی کرد. این ناکامیها مراحلی از بحران یك سیستم و نارسائیهای نظام روابط بین‌المللی هستند که از نظر تاریخی محکوم به تغییر اند، و حرکت نیرومند کشورهای غیرمتعهد که در مقابله با شرایط مختلف آشکارا توان بیشتری می‌یابد در دگرگون ساختن آن سهم بزرگی دارد.

---

* ترجمه ـ همراه با اندکی تلخیص ـ از فصل اول کتابی از فیدل کاسترو که حاوی گزارش وی به‌هفتمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد در هاوانا است.

۱ـ گزارش اقتصادی سازمان ملل متحد ۸۲ـ ۱۹۸۱

۲ـ دورنمای اقتصادی، OECD شماره ۳۲ـ دسامبر ۱۹۸۲

۳ـ آمارهای FAO

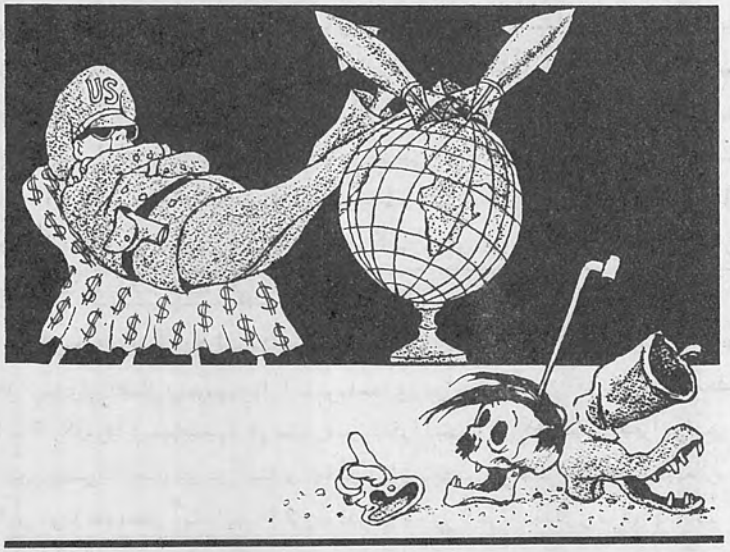

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، دشمن اصلی خلق‌های ایران و جهان!

نفت و وابستگی

کشور های عضو اوپك و از آن جمله ایـران ، در زمـره کشورهای دارای اقتصـاد تك کالائـی هستند و صـدور نفت خام یگانه منبع عمـدهٔ درآمد ارزی آنهاست . بـی سبب نیست که نوسانات در بازار جهانی نفت- کاهش مصرف و تنزل بها -درا قتصا دملی این کشورها تـاثیـر مخرب دارد .

طبق آخرین آمار موجود ، استخراج نفت در کشورهای رشد یافتهٔ سرمایـه داری و کشور های در حال رشد در آغـاز سال ۱۹۸٦ ، حـدود ٤ درصد کاهش یافت و بـه ۱۸۸۵ میلیون تن رسید . این رقـم یك درصد بیش از سطح استخراج نفت در سـال ۱۹۷۰ بود . کاهش استخراج نفت ، بیشتر در کشورهای رشد یابنده به چشم می خورد. مثلا ، اگر در سال گذشته استخراج نفت در این کشورها ۸ درصد کاهش نشان داد ، در کشورهای رشد یافتهٔ سرمایه داری ، استخراج آن ۲ درصد افزایش داشت . در نتیجه، سهم کشورهای در حال رشد در کل استخراج نفت از ٦٤ درصد در سال ۱۹۸٤ بـه ٦۲ درصد در آخر سال ۱۹۸۵ تنزل کرد ، در حالیکه سهم کشورهای رشد یافتـهٔ سرمایه داری از ۳٦ درصد بـه ۳۸ درصد رسید .

در کشورهای عـضو اوپك کاهش استخراج نفت ۱۱ درصد بود و کل تولید در سال ۱۹۸۵ از ۷۹۳ میلیون تن تجاوز نکرد . در حال حاضر ۳۷ درصد از ظرفیت تولیـدی کشورهای عضو اوپك غیر قابل استفاده باقی مانده است که این نیز تاثیر زیادی در کاهش درآمـد آنهـا از نفت دارد .

ذخایر کشف‌شده، استخراج و پالایش نفت
در کشورهای رشد یافتهٔ سرمایه‌داری و کشورهای
در حال رشد
(به میلیون تن) (۱)

	ذخائر کشف‌شده در آغاز سال ۱۹۸۶	میزان استخراج در سال ۱۹۸۵	ظرفیت سالانه پالایش مستقیم در آغاز سال ۱۹۸۶
کل	۸۴۳۳۹	۱۸۸۵	۲۷۳۹
از آن جمله:			
کشورهای رشد یافتهٔ سرمایه‌داری	۸۴۲۷	۷۱۶	۱۸۴۴
کشورهای در حال رشد	۷۵۹۱۲	۱۱۶۹	۸۹۵
از آن جمله:			
اوپک	۶۳۸۴۰	۷۹۳	۲۹۵

سهم ایران در ذخائر کشف‌شدهٔ نفت ۶۴۹۶ میلیون تن، استخراج نفت ۱۱۳ میلیون تن و ظرفیت سالانهٔ پالایش ۲۷ میلیون تن بود.

چنانکه ملاحظه می شود، ۹۰ درصد ذخائر کشف‌شدهٔ نفت از آن کشورهای در حال رشد است که ۷۷ درصد آن در کشورهای عضو اوپك قرار دارد. سهم کشورهای در حال رشد، و از آن جمله اوپك در استخراج نفت خام نیز به مراتب بیش از کشورهای رشد یافتهٔ سرمایه‌داری است. اما، آنچه که در این میان جلب توجه می کند، کاهش مستمر استخراج نفت خام در کشورهای عضو اوپك است که از ۶۰ درصد کل تولید نفت در جهان در سال ۱۹۸۰ به ۴۲ درصد در آخر سال ۱۹۸۵ رسید.

تا زمانی که بهاء نفت خام در بازار جهانی کم و بیش ثبیت شده باقی مانده بود، کاهش تولید تاثیر محسوسی در درآمد نفت کشورهای تولید کننده نداشت. مثلا، درآمد جمهوری اسلامی از صدور نفت خام به میزان ۱/۵ - ۲ میلیون بشکه در روز، تقریبا برابر با صدور ۵ - ۶ میلیون بشکه نفت در روز در دوران رژیم گذشته بود.

اما در پایان سال ۸۵ و آغاز سال ۸۶، بهاء نفت خام در نتیجهٔ زد و بند های انحصارهای نفتخوار به سرعت رو به کاهش رفت و قیمت نفت خام دریای شمال (انگلستان)

از ۲۸/۲۵ دلار به ۱۷/۲۵ دلار و سپس به ۱۵/۵۵ دلار در هر بشکه تنزل پیدا کرد. این روند، سیستم قیمت گذاری نفت کشورهای عضو اوپک را دگرگون ساخت و بهاء نفت خام در این کشورها به ۸-۱۰ دلار در بشکه کاهش یافت.

تنزل سریع قیمت نفت خام از سوئی و کاهش ارزش دلار به میزان ۴۰ درصد در مقایسه با آغاز سال ۸۵ ضربهٔ سختی به اقتصاد کشورهای صادر کننده نفت وارد ساخت و دگربار ژرفای وابستگی این کشورها را به نبوت رسانید.

به موجب پیکره های منتشره از جانب دولت جمهوری اسلامی، بودجهٔ سال جاری با در نظر گرفتن حدود ۱۸-۱۹ میلیارد ریال درآمد سالانه از نفت تنظیم شده بود. به عقیده کارشناسان داخلی و خارجی درآمد واقعی رژیم از ۸-۱۰ میلیارد دلار تجاوز نخواهد کرد و با توجه به کاهش ارزش دلار، در واقع قدرت خرید این مبلغ به نسبت گذشته بیش از ۵-۶ میلیارد دلار نخواهد بود.

این وابستگی عمیق، وقتی می‌توانست تا اندازه‌ای تخفیف یابد که ایران و دیگر کشورهای عضو اوپک به موقع خود می توانستند با استفادهٔ معقول از درآمد نفت، در رشته های پالایش، یعنی تولید انواع فرآورده های نفتی و نیز صنایع پتروشیمی و همچنین صنایع مورد نیاز این رشته های حیاتی در داخل کشور سرمایه گذاری کنند.

چندی پیش، مهندس طاهری معاون وزیر نفت جمهوری اسلامی در امور پتروشیمی در مصاحبه‌ای، با اشاره به اهمیت نفت یادآور شد که تاکنون حدود ۷ میلیون فرآوردهٔ پتروشیمی به ثبت رسیده و در سالهای اخیر بطور متوسط ۴۰۰ هزار فرآورده هرساله کشف و به ثبت می رسد.

صنایع پتروشیمی بر پایهٔ نفت و گاز ایجاد می شود. کشور ما دارای ذخایر کافی در این زمینه است. آیا طی هفت سالی که از انقلاب بهمن ۵۷ می گذرد، رژیم جمهوری اسلامی برای استفاده از این منابع در جهت رشد صنعتی گام محسوسی برداشته است؟ معاون وزیر نفت اعتراف می کند که "بعد از انقلاب با توجه به مشکلات ارزی هر ساله بالغ بر یک میلیارد دلار برای خرید مصنوعات و محصولات پتروشیمی خارج کرده‌ایم که اگر حداقل نیمی از این مبلغ را به توسعه منابع پتروشیمی اختصاص داده بودیم و بموقع برنامه های توسعهٔ این صنعت را اجرا می‌کردیم شاید در این بحران نفتی که بوجود آمده

ما الان کارخانجاتی داشتیم که برشهای نفتی را تبدیل به مصنوعات پتروشیمی می کرد ".

ژرفای فاجعه وقتی بیشتر از پیش برجسته می شود که خاطرنشان سازیم، به علت ادامهٔ جنگ نه تنها به صنایع موجود پتروشیمی خسارات عظیمی وارد آمده، بلکه بزرگترین پالایشگاه نفت جهان - پالایشگاه آبادان با ظرفیت ۲۹/۳ میلیون تن در سال - با خاک یکسان شده است. افزون بر این، پالایشگاه های نفت در شیراز و اصفهان و تبریز و تهران نیز در نتیجهٔ بمباران‌های هوایی، خسارت دیده‌اند. در نتیجه، ایران در حال حاضر هم وارد کننده فرآورده های نفتی و هم وارد کننده مصنوعات پتروشیمی از خارج است.

تعمیق وابستگی

صنایع پالایش نفت و صنایع پتروشیمی در کشورهای عضو اوپک تحت تاثیر سیاست نو استعماری انحصارهای نفتی شکل گرفته که سالیان دراز بر منابع طبیعی این کشورها سیادت می کردند.

سیاست انحصارهای نفتی که بازار فرآورد های صنایع نفت و گاز را تحت نظارت داشتند، به طور عمده متوجه جلوگیری از توسعهٔ صنایع تولید فرآورده های نفت و گاز در کشورهای تولید کنندهٔ نفت خام بود.

در حال حاضر در جهان دو نوع پالایش نفت خام وجود دارد: پالایش مستقیم برای تولید فرآورده‌های با کیفیت پائین و مواد خام برای تولید فرآورده های دیگر و پالایش عمیق به منظور تولید انواع فرآورده های نفتی با کیفیت عالی تر. انحصارهای نفتی بیشتر به رشد صنایع پالایش مستقیم نفت در کشورهای عضو اوپک امکان می دادند و مانع رشد صنایع با پالایش عمیق بودند.

در سال ۱۹۷۰، ظرفیت پالایشگاهها در کشورهای عضو اوپک ۱۶۶/۱ میلیون تن بود. در همان سال در کشورهای مورد بحث، ۱۶۳/۹ میلیون تن فرآورده های نفتی ارزان قیمت و در درجه اول مواد خام برای پالایش بعدی در پالایشگاههای کشورهای رشد یافتهٔ صنعتی سرمایه داری تولید می شد. مهمترین فرآورده ها عبارت بودند از نفت کوره و سوخت دیزل که در سال ۱۹۷۰ حدود ۷۰/۷ درصد کل پالایش

در کشورهای عضو اوپك را تشکیل می داد . ظرفیت پالایش‌عمیق، یعنی صنایع‌تولید کنندهٔ فرآورده های نفتی با کیفیت‌عالی (بنزین، سوخت‌جت، نفت سفید، روغن موتور و غیره) در کشورهای یاد شده از ۲۳ میلیون تن تجاوز نمی کرد که تقریبا ۱٤ درصد کل پالایش را در بر می‌گرفت .

چنین ساختار تکنولوژیك رشته‌ای که محصول سیاست نو استعماری امپریالیسم نفتخوار بود، در خدمت نیاز انحصارهای نفتی قرار داشت و ضربه شدیدی به اقتصاد کشورهای عضو اوپك وارد می ساخت .

در سال ۱۹۷۰، کل ظرفیت پالایش عمیق در ایران ۱۱/٤ میلیون تن بود. برای تخمین خسارتی که از طریق جلوگیری از ایجاد صنایع‌پالایش‌عمیق به اقتصاد کشور وارد می شد، کافی است به برآورد کارشناسان مراجعه کنیم: طبق این برآورد، اگر در سال های ۷۰ میلادی، حتی ۱۰ درصد از تولید نفت و گاز ایران در داخل کشور از طریق پالایش‌عمیق به فرآورده های نفتی تبدیل می شد، کشور ما می توانست درآمدی حدود دو برابر درآمد فروش مجموعهٔ نفت خام داشته باشد . به موجب محاسبه دیگری، در همان ایام، از هر دلار نفت خام صادراتی می شد فرآورده های نفتی به ارزش ۱۰ ــ ۲۰ دلار بدست آورد .

با افزایش‌مصرف انرژی در کشورهای عضو اوپك، سرمایه گذاری در ایجاد پالایش‌گاهها نیز افزایش‌یافت . در کشورهای خاورمیانه و نزدیك عضو اوپك، سرمایه گذاری در این رشته از ۱٤۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۰ به ۳٦۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۲، در آفریقا از ۸۵ به ۷۵۰ میلیون دلار و در ونزوئلا از ۳۵ به ۶۰۰ میلیون دلار رسید. اکثر این سرمایه گذاریها نیز در پالایش‌مستقیم بود . درنتیجه، ظرفیت اینگونه پالایش‌گاهها در فاصله سالهای ۱۹۷۰- ۱۹۸٤ حدود ۱۱۳/۸ میلیون تن افزایش یافت‌وبه ۲۷۹/۹ میلیون تن در اول سال ۱۹۸٦ رسید .

چنانکه خاطر نشان کردیم، افزایش مصرف داخلی سوخت‌مایع، یکی از علل عمدهٔ ایجاد پالایشگاههای جدید بود . مثلا، مصرف سوخت‌مایع‌در امارات متحدهٔ عربی ٦۰ برابر شد . این شاخص در عربستان سعودی و نیجریه به ترتیب ۱۱/۳ و ۱۸/۱ درصد، در ایران ۷/۱- ۷/٦ درصد بود .

باید خاطر نشان ساخت که در آن شرایط افزایش ظرفیت پالایشگاهها در این کشورها هنوز پاسخگوی آهنگ رشد مصرف داخلی نبود و میانگین آهنگ رشد تولید فرآورده های نفتی از ۱/۹ درصد در سال تجاوز نکرد . در سالهای ۱۹۸۰ - ۱۹۸۲ تغییر مهمی نیز در ساختار تولید فرآورده های نفتی بوجود نیامد . پیکره های زیرین ساختار تولید فرآورده های نفتی را در کشورهای عضو اوپك نشان می دهد (ارقام به درصد)

	۱۹۸۰	۱۹۸۲
کل تولید (به میلیون تن)	۲۰۲/۷	۲۰۶/۲
بنزین	۱۱/۸	۱۲/٤
سوخت جت	۲/٦	۲/٦
نفت چراغ	۷/۲	٦/۲
سوخت دیزل	۱۸/۸	۲٤/۰
نفت کوره	۳۹/٤	۳٦/٤
غیره	۲۰/۰	۱۸/٤

چنانکه در جدول فوق دیده می شود ، کشورهای عضو اوپك بطور عمده تولید کنندهٔ فرآورده های در سطح پائین و با قیمت ارزان بودند . سهم سوخت ارزان در کل صادرات این کشورها از ۸۳/٦ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۸٦/۳ درصد در سال ۱۹۸۲ افزایش یافت . نیاز روزافزون به مصرف فرآورده های نفتی با کیفیت بالا ، موجب افزایش واردات (۷۸/۷ تا ۹۵/۵ درصد کل واردات فرآورده های نفتی) گردید . بدینسان کشورهائی که خود صادر کنندهٔ اصلی نفت خام بودند ، از لحاظ مصرف فرآورده های نفتی به انحصارهای بزرگ نفتی وابسته شدند . این روند کماکان ادامه دارد . اگر ظرفیت پالایش عمیق در این کشورها در سال ۱۹۷۰ حدود ۱۳/۸ درصد بود ، در آخر سال ۱۹۸۵ این شاخص به ۱۲/٦ درصد کاهش یافت .

کشورهای عضو اوپك همچنان بزرگترین صادر کنندهٔ نفت خام هستند. سیاست نو استعماری امپریالیسم هنوز هم مانع گسترش صنایع پالایش ، پتروشیمی و غیره در این کشورهاست . کشور ما ایران نمونهٔ برجسته تعمیق وابستگی در این رشته های حیاتی است .

ایجاد صنایع پالایش عمیق و صنایع پتروشیمی ، در صورت اتخاذ سیاست معقول و منطبق با شرایط کشور ، می توانست به افزایش درآمد از تصفیه هر واحد نفت و گاز

کمك کند . اما سیاست رژیم شاه و انحصارهای امپریالیستی در جهتی بود که بخش بسیار ناچیزی از نفت خام و گاز طبیعی در اینگونه موسسات به عنوان مواد خام، مورد استفاده قرار گیرد .

صنایع پتروشیمی در ایران با شرکت سرمایهٔ انحصاری خارجی پایه گذاری شد . نخستین کارخانهٔ پتروشیمی برای تولید کود شیمیائی در سال ۱۹۶۳ (۱۳۴۲) با شرکت انحصارهای فرانسوی در مرودشت (نزدیکی شیراز) احداث شد . بعدها رژیم شاه مشارکت با انحصارهای آمریکائی را ترجیح داد . انحصارهای آمریکائی "الاید کیمکل کورپوریشن " ، " گود ریچ " ، " آموکو انترنشنل " و غیره در موسسات پتروشیمی احداث شده در جنوب سرمایه گذاری کردند .

هم صنایع پتروشیمی و هم صنایع پالایش نفت ایران از لحاظ تکنیك و تکنولوژی وابسته به انحصارهای جهان غرب بودند و هستند .

مهندس طاهری معاون وزیر نفت در امور پتروشیمی در مصاحبهٔ پیش گفته ، علت عدم پایان احداث مجتمع ٤ میلیارد دلاری پتروشیمی ایران - ژاپن را ، خودداری شریك ژاپنی از سرمایه گذاری در این موسسه اعلام کرد و گفت : " در این پروژه به دلیل غیر مسئولانه برخورد کردن شریك ژاپنی خساراتی که از این بابت به پروژه وارد شده بسیار سنگین تر از جنگ است " . وابستگی عمیق ایران به تکنولوژی ژاپنی مانع از آن است که جمهوری اسلامی بتواند این پروژه را به اتمام رساند .

وی همچنین اظهار داشت که در حال حاضر ۷ پروژه پتروشیمی در اصفهان واراك و شیراز در دست مهندسی و اجراء هستند . این موسسات نیز مانند گذشته بر پایهٔ حفظ و تعمیق پیوند تولیدی همه جانبه با انحصارهای غربی احداث می گردند .

طبق آمار رسمی برای بهره برداری از صنایع نفت و گاز ایران باید سالیانه ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار انواع یدکیها و قطعات منفصله از خارج وارد کرد . افزون بر این ، کشور ما هنوز هم برای طراحی و مهندسی و همچنین اکتشاف نفت و گاز نیاز به تکنولوژی و کارشناسان خارجی دارد . این خود بیانگر آن است که صنایع نفت و گاز ایران فاقد پیوند با دیگر صنایع است . به استثنای لولهٔ نفت و گاز که در داخل کشور تولید می شود ، دیگر ماشین آلات و تکنولوژی مورد نیاز صنعت عظیم نفت و گاز وارداتی است و

بـدون ارتباط دائـم با انحصارهای فراملیتی نمی‌توان چرخ این صنعت را بـه حرکت در آورد . امپریالیسم در ایجاد چنین وابستگی ژرف ذینفـع است .

بـدون تردید کشور ما می‌توانست به موقع خود ، با استفاده از درآمد هنگفت نفت، سرمایه گذاری در ایجاد پالایشگاهها و صنایع پتروشیمی و صنایع تولید ماشین آلات اینگونه موسسات را تامین کند و بدینسان با افزایش صدور فرآورده های نفت و گاز، صادرات نفت خام و مالا انتقال بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد ملی را به گاوصندوقهای انحصارهـای فراملیتی ، کاهش دهـد . رشد صنایع نفت و گاز و صنایع کوچك جنبی آنها می توانست در پرورش مهندسین و طراحان و کارگران ماهـر موثـر افتـد .

اما ، سران جمهوری اسلامی بیش از هر چیز به بازار جهانی نفت خام اهمیت مـی دهـند . آنها با تمام قـوا و حتی با توسل به کاهش یك جانبهٔ بهاء نفت، سیـاست صدور هرچه بیشتر نفت خام را در پیش گرفتند که این نیز جز بهره کشی وحشیانه از منابع نا پـایـدار زیر زمینی نیست .

جالب است که درست پس از کاهش سریع بهاء نفت و درآمـد دولـت، سـران جمهوری اسلامی مسئلهٔ رشد صنایع کالاهای صادراتی را برای جبران کسری ارز خـارجـی مطرح می سازنـد . با کدام ارز خارجی می توان به این هـدف رسید ؟

در سالهای پس از انقلاب بهمن ۵۷ ، رژیم بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار از فـروش نفت خام درآمـد داشته است . در واقع یکی از معضلات عمـدهٔ دامنگیر کشورهـای در حال رشد ، یعنی انباشت سرمایه، برای رژیم جمهوری اسلامی حـل شده بود .

مصرف عقلائـی حتی بخشی از این سرمایه عظیم نه تنها امکان پایه گذاری صنایـع خودکفـا را فراهم می ساخت، بلکه می توانست گام مهمی در راه حل مسائل عمده اجتماعی نیز باشد . ولی سیاست ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی به تشدید معضلات داخلـی منجـر گردیده است . پیوند وسیع رژیم در زمینهٔ مناسبات خارجی اقتصادی ، بـویـژه تعمیـق وابستگی اقتصاد کشور به مراکز عمـدهٔ جهان سرمایه داری ، به انحصارهـای فراملیتی ، منشاء این معضلات است .

سیاستی که رژیم جمهوری اسلامی در زمینهٔ اجتماعی - اقتصادی در پیش‌گرفتـه ، ادامه سیاست رژیـم گـذشته است . مضمون و محتوی این سیاست عملا جز تسهیـل

عملکرد سیاست نو استعماری امپریالیسم نبوده و نیست . امروز نیز مانند گذشته موسسات صنعتی احداث شده در ایران و از آن جمله صنایع نفت و گاز، بدون پیوند تولیدی و تجاری با کشورهای غربی، قابل به ادامهٔ تولید نیستید . امروز هم علاوه بر واردات تکنیك و تکنولوژی غربی، استخدام کارشناسان خارجی و حتی نیروی کار ماهر در دستور کار دولت قرار دارد . هیچ موسسه صنعتی در کشور، بدون شرکت انحصارهای فراملیتی قابل احداث نیست . رشد بی سابقهٔ تورم، وخامت وضع زندگی توده های زحمتکش، تشدید ترور و اختناق و تشدید تضاد طبقاتی، همراه با مشکلات اقتصادی، محصول سیاست ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی است .

اگر در گذشته درآمد نفت گروههای مالی - صنعتی را بوجود آورد، امروز به منبع ثروت اندوزی تجاری تبدیل شده است .

صنعتی شدن کشور و از آنجمله رشد صنایع نفت و گاز و صنایع مشتق از آنها، یعنی ایجاد ساختار معاصر اقتصادی در خدمت محرومان جامعه، بدون دگرسازی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امکان پذیر نیست . کشور ما از انقلاب علمی و فنی که رشد اقتصادی پیشرفته پایهٔ بر آن استوار می شود، فاصله ای بس طولانی دارد . دستاورد های انقلاب علمی و فنی به شکل تکنیك و تکنولوژی پیشرفته در واحد های صنعتی محدود و بیش از همه در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی راه یافته و به مثابهٔ یك عنصر خارجی عمل می کند . تازه این تکنیك و تکنولوژی نیز، چنانکه خاطر نشان کردیم، وارداتی است و هیچ ارتباطی با تولید ملی ندارد و بهمین سبب در جهت تشدید هرچه بیشتر وابستگی کشور به انحصار های فراملیتی عمل می‌کند . پوشیده نیست که ایجاد تکنیك و تکنولوژی مدرن ملی در هر کشوری، علاوه بر میزان رشد صنعتی با درجهٔ رشد زیر بنای علمی و فنی و وجود کادر و نیروی کار ماهر رابطه مستقیم دارد . نظام قرون وسطائی "ولایت فقیه" بنا به سرشت واپس ماندهٔ خود، قادر به ایجاد چنین شرایطی نبوده و نیست .

نفت یکی از عوامل موثر در اقتصاد و رشد اجتماعی - سیاسی کشور بوده و هست و در آینده نیز خواهد بود . ساختار صنایع نفت و گاز ایران، نا موزون، نا همگون و پر تضاد است . نفتی که می توانست به استقلال اقتصادی و حل معضلات اجتماعی و

و سیاسی و فرهنگی یاری کند ، در نتیجهٔ سیاست ضد ملی رژیم جمهوری اسلامی و استراتژی امپریالیسم جهانی به حربهٔ وابستگی همه جانبهٔ کشور تبدیل شده است.

حزب تودهٔ ایران مرحلهٔ انقلاب میهن ما را همچنان مرحلهٔ ملی و دمکراتیک می‌داند. تداوم پیگیر و پیروزی نهایی این انقلاب در گرو اعمال رهبری حزب واحد پیشاهنگ طبقهٔ کارگر است و حزب تودهٔ ایران در این راه مبارزه می‌کند.

شرط ضروری سرنگون کردن رژیم ج.ا. و استقرار حکومت انقلابی و دمکراتیک تشکیل جبههٔ متحد خلق است. در شرایط کنونی این جبههٔ طیف وسیعی از همهٔ احزاب، سازمان‌ها و نیروهایی را دربرمی‌گیرد که به آماج‌های مردمی و ضد امپریالیستی انقلاب بهمن پایبندند و خواهان تحقق شعار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی هستند.

از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران، مصوب کنفرانس ملی

انقلاب ایران پدیده‌ای است بغرنج و دارای وجوه وجوانب گوناگون که از زوایای عدیده‌ای قابل بررسی است و در عرصهٔ زایش وحیات پرتلاطم خویش سبب شکل گیری دیدگاههای مختلف نزدیک به هم شده و یا دور از هم است. حزب تودهٔ ایران همواره بر آن بوده و هست که با انعکاس دیدگاههای صاحب نظران معتبر در امر جنبشهای آزادیبخش، زمینه را برای یک پژوهش همه جانبهٔ تاریخی دربارهٔ انقلاب ایران آماده سازد و تاکنون بویژه نظریات چندتن از دانشمندان شوروی در این باره را ترجمه و منتشر کرده است.« موج بنیادگرائی اسلامی...» به قلم آکادمیسین ی.م. پریماکف که در قالب طرح یک مسئلهٔ عام بطور نمونه به انقلاب «اسلامی» ایران پرداخته شده است، یکی از سلسله مقالاتی است که از درجهٔ اعتبار بالائی برخوردار است و از جهاتی نگرش تا اندازه‌ای جدیدی را به همراه دارد. بدیهی است که حزب ما تحلیل مشخص و ویژهٔ خود از انقلاب را در اسناد مختلف ارائه داشته است و چاپ هر نظریهٔ دیگر به معنی تائید و تکذیب کامل و یا پیروی از آن نبوده و نیست.

تحریریهٔ «دنیا»

نقل از مجلهٔ «مسائل فلسفی» ـ شمارهٔ ۶ سال ۱۹۸۵
به قلم آکادمیسین: ی.م. پریماکف
مدیر انستیتوی اقتصاد و روابط بین‌المللی اتحاد شوروی

دیالکتیک تکامل اجتماعی و مبارزهٔ ایدئولوژیک
موج بنیادگرایی اسلامی: مسایل و درسها

■ در اواخر سالهای ۷۰ میلادی جهان با تأثیر قابل ملاحظهٔ اسلام بر تکامل روندهای سیاسی در کشورهای آسیا و آفریقا روبرو گشت: انقلاب ضد شاه و ضد امپریالیستی ایران در قالب اسلامی ظاهر شد و اکنون ۶ سال است که رژیم اسلامی در این کشور استقرار یافته است، در پاکستان ایجاد «جامعهٔ اصیل اسلامی» هدف اعلام شد. ضیاء الحق

می خواست از این راه دیکتاتوری ارتجاعی خویش را که آلت اجرای سیاست امپریالیسم آمریکا در این بخش از جهان گشته است، استحکام بخشد، ضد انقلابیون افغانستان زیر پرچم اسلام فعالیت می کنند.

از جانبی دیگر، رهبری فعلی افغانستان خلقی، ضمن محو آثار جنایتهای امین، در فعالیتهای خود موجودیت پایگاههای گسترده و به حد کافی محکم مذهب اسلام در این کشور را در نظر می گیرد. قذافی رهبر لیبی و بعضی دیگر از رهبران کشورهای خاور زمین نیز سعی دارند که از اسلام در راستای هدفهای ضد امپریالیستی بهره گیری کنند.

از اشکال گوناگون به کارگیری اسلام در حیات سیاسی کشورهای آسیا و آفریقا مثالهای دیگری نیز می توان آورد.

برخی از محققان بورژوائی، خیزش موج " بنیاد گرائی اسلامی" در جوامع آسیا و آفریقا را با زتاب ناتوانی این جوامع در پذیرش ارزشهای معاصر که با پیشرفتهای علمی ـ فنی پیوند دارند، می دانند. مبلغان اسلامی نیز نفوذ نیرومند و ثابت موج بنیاد گرائی اسلامی را (بدون آنکه نسبت چنین نفوذی را بپذیرند) در "ویژگیهای مذهب اسلام" می دانند. بدون تردید نه آن و نه این " توضیحات " با واقعیت وفق نمی دهند.

پاسخ این سئوال که علت حقیقی خیزش "موج اسلامی" فعلی چیست و مشخصات گروه بندیهای جنبش اسلامی معاصر کدام است را تنها می توان بر اساس تجزیه و تحلیل دینامیك اجتماعی ـ طبقاتی کشورهای آسیا و آفریقا و در تجزیه و تحلیل ویژگیهای خاص شکامل جوامع خاور زمین درك و دریافت کرد.

ـ اسلام، در واقعیت امر، به مراتب بیشتر از مذاهب توده ای دیگر در رشته های خانواده و مناسبات اجتماعی و از آنجمله در رشتهٔ اقتصادی، در چگونگی روابط میان حکومت و فرد وارد شده است. ولی این درست نیست که ویژگیهای مذهب اسلام را اساس و یا تنها علت حفظ تأثیر جدی اسلام بر حیات سیاسی خاور زمین بدانیم. چنین تأثیری وابسته به ویژگیهای تکامل نیروهای مولده، مناسبات تولیدی و روبنای سیاسی

کشورهای آسیا و آفریقاست.

در حفظ تصورات مذهبی - سنتی در کشورهای خارجی که اهالی آنها مسلمان نند دونوع تناسب تأثیر دارد که با یکدیگر پیونددارند. یکی از این دونوع عدم تناسب تاریخی، در رشد مناسبات کالا- پول نهفته است. به این طریق که روند جدائی تولید کنندگان از وسائل تولید بسیار سریعتر و شدیدتر از روند وحدت و پیوند این تولید کنندگان با وسائل تولیدی جدید، براساس سرمایه داری پیش می‌رود. همین عدم تناسب است که باعث پیدایش جمعیت اضافی در روستاها و ازدیاد بیش از حد اقشار ما قبل پرولتاریا و نیمه پرولتاریا، یعنی حاملان روحیه‌های سنتی در شهرها گشته است.

- عدم تناسب دیگر، میان روند سریع جلب توده‌های وسیع به مبارزات سیاسی و روند آهسته‌تر تکامل اجتماعی کشورهای آسیا و آفریقا به وجود آمد. در این کشورها اقشار هرچه وسیعتری که با ساختهای ما قبل سرمایه داری پیوند داشته و دارند و دارای نظریات و روحیات مذهبی - سنتی هستند - به جنبش‌های ضد امپریالیستی، ضد استبدادی و ضد استعماری و مبارزات سیاسی در زمینه‌های دیگر جلب می‌شوند.

طبیعی است که این اقشار مسائل اجتماعی - اقتصادی را بسیار آهسته و کند درک و یا به اصطلاح "هضم" می‌کنند. بنابراین آگاهی اجتماعی آنان نیز نسبتا آهسته‌تر تغییر می‌کند و رشد و تکامل آن مدتها ی طولانی وقت لازم دارد. در عین حال، همین اقشار هستند که به علل اوضاع تاریخی در تعدادی از کشورهای آسیا و آفریقا، پایگاه اساسی اجتماعی - طبقاتی مبارزات آزادیبخش ملی را تشکیل می‌دهند.

- در بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا که مسلمان نشین هستند، بخشی از مسئلهٔ حفظ نفوذ اسلام مربوط به آن می شود که توده‌های وسیع مردم اسلام و ارزشهای ملی را یکی می دانند: کشورهائی که در آنها اسلام متداول است، اساسا دول مستعمره و یا نیمه مستعمره بوده‌اند و از جانب کشورهای استثمارگر و سپس از جانب سرمایه‌های انحصاری شدیدا استثمار می شده‌اند. این کشورها حتی پس از بدست آوردن استقلال سیاسی نیز، به مثابه استثمار شوندگان امپریالیسم خارجی باقی مانده‌اند. در چنین شرایط مشخصی، مقاومت در قبال سلطهٔ خارجی و یا استثمار، اکثرا به شکل

جنبش اسلامی برضد حضورونفوذ فلاکت آورغرب تظاهر می‌کند، چنانچه مشهود است، بعضی ازجنبشهای آزادیبخش شرق زیرپرچم اسلام قیام کرده ومی‌کنند.

- همطراز دانستن میراث اسلامی با ارزش‌های ملی درشرق، بطورعینی به علت نفوذ فرهنگی بوروژوائی غرب است که اغلب ازمعنویت تهی وحامل فرهنگی مصرفی وسرشار ازبی اعتنائی خود خواهانه نسبت به بهترین سنتهای خلقی است. ازنظر بسیاری ازمسلمانان واقعی، مظاهر این نوع تجاوزهای فرهنگی غربی ازمسئلهٔ سکولیریزاسیون (جدائی دین ازسیاست) درکشورهای غرب سرچشمه می‌گیرد.

- ازجانب دیگر سیاستی که ازجانب "اقشارفوقانی" درجوامع آسیا وآفریقا اعمال می‌گردد نیز، منجربه حفظ بعضی ازجوانب نفوذ اسلامی درروند تکامل این جوامع گشته ومی‌گردد. نمایندگان مالکان بزرگ وبورژوازی محلی که پس از ورشکستگی سیستم استعماری دربعضی ازکشورهای مسلمان نشین به حاکمیت دست یافتند، البته با درنظرگرفتن این امرکه اسلام بطرزگسترده‌ای دراین کشورها انتشار دارد، به این مذهب به مثابه وسیلهٔ تحکیم موقعیت خود نظر می افکندند.

انقلابیون دمکرات نیزکه درکشورهای دارای جهت گیری سوسیالیستی درراس حکومت هستند، مذهب اسلام را به حساب می آورند. ولی همهٔ آنچه که بیان شد مطلق نیست وبجاست که درعین حال درمورد نسبی بودن ثبات نفوذ اسلام تذکری داده شود. مسلم است که بدون تردید در آینده ازاین گونه نفوذ وتأثیراسلام کاسته خواهد شده ولی آشکاراست که این حادثه درآیندهٔ دوربوقوع خواهد پیوست. درعین حال چنین به نظرمی رسد که درآیندهٔ نزدیک، نفوذ اسلام برحیات کشورهای شرق به مثابه عامل جدی حفظ خواهد شد.

همروند با قانونمندیهای عمومی، علل خاصی نیزدرفراروئی نفوذ اسلام در اواخرسال ۷۰ واوائل سالهای ۸۰ میلادی، تأثیرداشته ودارد. این علل با ویژگیهای سیاسی واقتصادی دوران فعلی تاریخی درکشورهای آسیا وآفریقا بستگی دارد. ازانواع علل خارجی، می توان مثلا ازسیاست تجاوزکارانهٔ حکام صهیونیستی که ازجانب ایالات متحدهٔ آمریکا حمایت می شوند، نام برد. اکسترمیسم (افراط گرائی) اسرائیلی را

دربسیاری ازموارد می توان دربرخورد ضد اسلامی آن نظاره کرد. اسرائیل اورشلیم شرقی یعنی مکانی را که درآن مسجد الاقصی - دومین محل مقدس مسلمانان - واقع شده است به زور تصرف وآن را " هضم "کرد. دولت اسرائیل ،سپس اورشلیم را بطورکلی تقسیم ناپذیرو پایتخت خود اعلام کرد. طبیعی است که مقاومت درمقابل چنین سیاستی به نوبهٔ خود اکثرارزشهای اسلامی به خود می گرفت وهمین مسئله به رشد نفوذ اسلام ،نه تنها درکشورهای عربی،بلکه درایران نیزکمک می کرد.

- علل داخلی فراروئی تأثیراسلام اساسا به عدم تناسب میان امیدهای فراوان مردم کشورهای آزاد شده از قید استعمار به تکامل ورشد سریع کشورازطرفی ووا قعیت موجود دراین کشورها درشرایط پس ازشکست استعمار مربوط می شود پس ازکسب استقلال دولتی دراین کشورها ،تصوراین که امکان بازسازی جامعه کهنه استعماری و نیمه استعماری برپایهٔ " مدل " های غربی وجوددارد بسیار اشاعه یافت . ولی این تصورهرگزعملی نشد وشکاف اقتصادی میان دوگروه دولتهای پیشرفته سرمایه داری وکشورهای درحال رشد ،نه تنها باقی ماند،بلکه ژرف ترگردید. این خود نشانگر واهی بودن آن تصورات وامیدها بود.

درعین حال ،" مدل " دیگرتکامل ،یعنی جهت گیری سوسیالیستی،نیزدشواریها وتضادهای داخلی خود را به نمایش گذارد.

جهت گیری سوسیالیستی ،تاکنون دربسیاری ازموارد مشخص تاریخی، حیاتی بودن خود را نشان داده است ،ولی درشرایط بعضی ازکشورها ،به علت فقدان عوامل مقدماتی استقرارسوسیالیستی،یعنی مثلا عده قلیل طبقه کارگر، فقدان سازمان گرائی، ادامه موجودیت این کشورها درچارچوب اقتصاد سرمایه داری جهانی وغیره ،اشکالات وبغرنجی مسائل گذار به سوسیالیسم ازطریق اتخاذ راه رشدغیرسرمایه داری نیزخودرا نشان داده اند. دراین گونه کشورها زیگزاگی بودن (کج ومعوج بودن) این نوع پیشرفت واین واقعیت که دربسیاری ازموارد عقب نشینی های تاگزیرپیش می آید نیزموجب بوجود آمدن نوعی ناامیدی گردید.

همه مسائل بیان شده ،چه درمورد کشورهای آزاد شده که درراه تکامل سرمایه

داری پیش رفته اند وچه درمورد کشورهائی که راه جهت گیری سوسیالیستی را درپیش گرفته اند، ولی توان پشت سرگذاردن بغرنجی های گذار به راه غیرسرمایه داری را نیافتند، منجر به تشدید تمایل این گونه کشورها به یافتن "راه سوم" شد. ودراین میان به اصطلاح "راه اسلامی" تجدید سازمان جامعه به علت نفوذ گسترده ونسبتا ثابت اسلام، مورد توجه بیشتر قرار گرفت. درکشورهای آزاد شده از قید استعمار، بعضی دیگر از جوانب روندهای اجتماعی ـ اقتصادی نیز سبب تشدید نفوذ و تأثیر اسلام برحیات این جوامع شده مثلا صورت بندی اقتصادی، بویژه در بعضی از کشورها، با سرعت آغاز به تغییر کرد: درنتیجهٔ صنعتی شدن گسترده، بخشهای سنتی در تنگنا قرار گرفتند، جلب هرچه بیشتر کشورهای درحال رشد به روند تجارت جهانی وتوسعه فعالیتهای کارتلهای بین ـ المللی دراین کشورها نیز چنین نتایجی در پی داشت. درنتیجهٔ منافع بازاروپیشه وران خرده پا، یعنی همانهائی که بیش از اقشار دیگر مذهبی هستند ودربسیاری از کشورهای شرق بخش با نفوذی از جامعه را تشکیل می دهند ومنبع تغذیه نظریات اسلامی هستند زیر ضربه قرار گرفت. کاسب کاران خرده پا انتظار داشتند که ورشکستگی سیستم استعماری به معنای آزادی کسب وکار برای آنها باشد ومنجر به بهبود وضع زندگی شان گردد، ولی رشد سرمایه داری، همراه با قوانین تغییرناپذیر آن، آنان را تحت فشار سرمایه داران بزرگ ومتوسط قرار داد. امیدهای پیشه وران، کاسب کاران خرده پا ودرمقیاس گسترده تر تمامی اقشار سنتی، نسبت به رشد سرمایه داری مبدل به یاس می شد. واز همین جا، گرایشهای غیرقابل اجرای آنان مبنی برتغییرشکل تکامل سرمایه داری با کمک "محدودکنندگان اسلامی"، برای آنکه از طرفی مالکیت خصوصی درامان بماند واز طرف دیگر تجمع وتمرکز سرمایه از بین برود، پدید آمد. وباز هم از همین جا، آرزوی ایجاد "مدینه فاضله" صدرا اسلام درذهن بخش بزرگی از اقشار سنتی روئیدن گرفت.

از طرفی دیگر ـ وبه نوبهٔ خود ـ بعضی از جوانب تغییرات اقتصادی درکشورهای درحال رشد، درمیان روحانیون مسلمان نیز عدم رضایت بوجود آورد. بویژه اصلاحات ارضی (گرچه در بعضی از کشورها بطور ناپیگیر اجرا شد وباعدم قاطعیت بسیار همراه بود) ضربه ای به منافع بخشی از روحانیون مسلمان وارد آورد. زیرا، حتی چنین تغییرات واصلاحات نیم بند ومحدود ارضی، موجب می شد که امکاناتی درجهت تجاوز به مالکیت

خصوصی ایجاد گردد وجای پائی برای اقدامات بعدی باقی بگذارد. درعین حال بسیاری از فعالان مسلمان از سیاست طبقات حاکم برکشورهای درحال رشد که به دنیای غرب نزدیك شده، "ارزشهای اسلامی" را زیرپا گذارده وبا نوعی شرایط زندگی که هیچگونه وجه مشترکی با "سنتهای موجود وقدیمی اسلامی" نداشت همگامی وهمسوئی داشتند، تا رضائی نشان می دادند.

خلاصه آنکه، کلیهٔ عوامل فوق یعنی هم شرایط اجتماعی ـ اقتصادی وسیاسی که درروند دراز مدت تاریخی، درکشورهای شرق شکل گرفته بود وهم بعضی ازویژگیهای خاص تکامل کشورهای آسیا وآفریقا دردوران پس ازفروپاشی استعمار ـ علل تشدید نفوذ اسلام درروندهای سیاسی کشورهای کنونی شرق خارجی بودند.

* * *

ـ درگزارش رسمی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به بیست وشمین کنگره حزب، این نکته بیان شده است که "مبارزه آزادیبخش می تواند زیرپرچم اسلام ظاهرشود. تجربه تاریخ وازجمله حوادث چندی پیش شاهد این مدعاست. درعین حال همین حوادث نشانگر آن است که ارتجاع نیز با شعارهای اسلامی عمل کرده وقیامهای ضد انقلابی برپا می سازد".(۱)

ـ این نتیجه گیری که با تمامی نیروهائی که درفعالیت خود از اسلام بهره می گیرند نبایستی یك نوع برخورد شود، مربوط به خود جنبش اسلامی نیز می گردد، زیرا این جنبش، به هیچ وجه نه یك جنبش بوده ونه "ما فوق طبقاتی" است.

ـ حوادث ایران می تواند مثال جالبی برای درك این نوع برخورد متفاوت باجنبش اسلامی باشد. البته تأثیرات اسلام برروندهای سیاسی دراین کشور، سراسرعنوانها وتمامی موارد این مقاله را دربرنمی گیرد، ولی به نظر می رسد که تجزیه وتحلیل جنبش ایران، اهمیت ویژه ای را داراست. زیرا نفوذ اسلام دروضع سیاسی این کشور متمرکزتر ودرعین حال عریان تر است.

ـ دراواخر دههٔ ۷۰ میلادی، درمرحله بدوی تشدید نفوذ اسلام برزندگی جوامع

آسیا و آفریقا، گرایش تجمع گروهها و سازمانهای مختلف اسلامی زیر یک پرچم اسلامی، برسایر گرایشها برتری آشکار داشت. این وضع در ایران هم با وضوح تمام ظاهر شد. کاملا روشن است، در همان زمان هم این که پرچم اسلام در دست کدام یک از طبقات و گروههای اجتماعی قرار گیرد می توانست تفاوتهای اصولی در برداشته باشد. ولی مبارزه برضد امپریالیسم و رژیم وابسته شاه و مقاومت سختی که این رژیم در جهت حفظ خویش نشان داد و پاتکهای بسیاری که زد سبب شد که در میان گروههای گوناگون اسلامی تمایل به اتحاد و اشتراک مساعی بوجود آید.

- در شرایط و مرحله‌ای که جنبش کارگری نسبتا ضعیف بود و حزب طبقهٔ کارگر در توده‌ها نفوذ کافی نداشت و سازمانهای بورژوازی ملی مواضع سازشکارانه‌ای داشتند، نقش گروههای اسلامی مثبت می نمود و این مشخصهٔ مثبت بلاواسطه از آن عامل سرچشمه می‌گرفت که نیروهای چپ اسلامی و نیروهای چپ غیر اسلامی یک جا در پیشاپیش توده‌های مردم که رژیم شاه را سرنگون ساختند، قرار گرفتند.

- چنین وضعی تا آن زمان دوام داشت که مسائل اجتماعی در دستور روز قرار نگرفته بود. ولی با مطرح شدن مسائل اجتماعی، وحدت نیروهای گوناگون جنبش اسلامی متشتت گردید و روند گریز از مرکز فزونی گرفت.

- از اینجاست که می توان به شکلی بسیار کلی و مشروط درباره روند اصلی (و نه تنها سه روند) در جنبش اسلامی معاصر - چه در ایران و چه در بسیاری از دیگر کشورهای مسلمان نشین - بحث کرد. این سه روند یکی روند بورژوائی، دیگری روند خرده بورژوائی محافظه‌کار و سومی روند خرده بورژوائی رادیکال است. البته تذکر این نکته لازم است که هیچ یک از این سه روند به شکل خالص وجود ندارد. این روندها بسیار درهم آمیخته‌اند و بر یکدیگر تأثیر گذارده و می‌گذارد. بویژه آن که دو روند بورژوائی و خرده بورژوائی محافظه‌کار از جانبی و دو روند خردهٔ بورژوائی محافظه‌کار و خرده بورژوائی رادیکال از جانب دیگر به شدت با یکدیگر درآمیخته شده و می شوند، در عین آنکه درجه اختلاط آنها بطور بلاواسطه به آرایش و تناسب طبقاتی در کشور معین و در لحظه معین تاریخی است.

الف- روند بورژوائی : این روند اساسا بازتاب منافع دوگروه بورژوازی صنعتی وبورژوازی سنتی - تجاری ،بازاراست ،درعین آنکه منافع این دوگروه دربسیاری ازموارد بایکدیگرمطابقت ندارد و نمایندگان آنان اکثرا حتی برضد یکدیگر به مبارزه دست می زنند. این تضاد کهوجود داشته ورشد نیزمی کند، برسرمسئلهٔ ایجاد سود آورترین شرایط برای فعالیت این ویاآن گروه است ، زیرا دراکثر موارد، وضع برنده ای که برای بورژوازی صنعتی پیش می آید به ضرر بورژوازی تجاری - ربائی است ،وبالعکس . این مسئله درعین حال این قانونمندی را نفی نمی کند که افراد جداگانه ای ازاین دوگروه ممکن است ،بایکدیگر همکاری انفرادی داشته باشند.

روندهای بورژوائی که سعی دارند، صورتبندی بورژوائی جامعه را با اسلام در هم آمیزند ودرمیان این دووحدت ایجاد کنند به موازات این کارکوشش می کنند تا جنبش اسلامی را ازجنبه مبارزهٔ برضد هرگونه شکل اقتصادی مبتنی برمالکیت خصوصی که ازجمله شامل مبارزهٔ برضد انحصارات می شود، تهی سازند. پوشش اسلامی درچنین وضعی، قاعدتا درراستای مبارزهٔ برضد رقابت کنندگان خارجی به کارمی رود. ولی درشرایط فعلی ،این مبارزهٔ اساسا نه به خاطربیرون راندن کامل خارجیان ،بلکه برای استقرار شرایط نوین همکاری با آنان درجهت تأمین منافع بیشتری برای بورژوازی محلی است .

واضح است که منظورما ازروند بورژوائی درسطورفوق ،بحث درباره روند بورژوائی درداخل جنبش اسلامی است و بنابراین طبیعی است که درکشورهای درحال رشد مسلمان نشین ،این یگانه روند وحتی یگانه ایدئولوژی اصلی طبقهٔ بورژوازی نیست . وباز هم طبیعی است که درجنبش اسلامی،این روند به مقیاسی بزرگتری نمایندهٔ منافع بورژوازی بزرگ ومتوسط است تا مدافع منافع هدفهای دیگر طبقات واقشار اجتماعی. معهذا این مسئله به هیچ وجه اختلافها وحتی تضادهای شدیدی را که میان بخش مهمی ازبورژوازی - وحتی میان بورژوازی به مثابه یک طبقه از جانبی وآن روحانیونی که طبق نظریات خویش به روند بورژوائی جنبش

اسلامی تعلق دارند ازجانب دیگربوجود می آیدءازمیان برنمی دارد. اوائل انقلاب ضد شاه سال ۱۹۷۹ درایران ،نمونه‌خوبی برای اثبات واقعیت فوق است. باهمهٔ این احوال ،این تضادها واختلافها ،درهمان اوائل مبارزهٔ ضد شاه ،مانع ازآن نشد که روند بورژوائی درجنبش اسلامی ،رژیم را به‌سمت سازش باسرمایه‌خارجی بکشاند. دراثرکوشش روند بورژوائی درجنبش اسلامی ،رژیم خط‌مشی ای را دنبال کرد که کارگزاران محلی را " نترساند" ،خصلت ضد انحصاری واقدامات در حال انجام دراقتصاد ایران را تضعیف ویاخنثی سازد ویا ازقانون گزاریهائی که می توانست برضد منافع مالکیت خصوصی بکاررود،جلوگیری بعمل آورد. البته طبیعی است که‌بسیاری ازاین کارها درآنوقت بطورآشکارفرموله نشده‌بود.ودرست به‌همین دلیل ،بورژوازی خصلت خویش را به‌مثابه‌یك نیروی اپوزیسیون هرچه بیشترازدست می داد. واما اگربخواهیم درمورد بخش باقی مانده‌جنبش اسلامی ، یعنی درباره‌جنبش خرده‌بورژوائی آن سخنی گفته‌باشیم‌باید اذعان کنیم که‌یکی از اساسی ترین مشخصات این بخش ،ناهمگونی شدید آن است.

این ناهمگونی بازتاب دوگانگی خصلت خرده‌بورژوازی ،یعنی همان خصلتی است که و.ا. لنین بارها برآن تاکید کرده‌است. لنین می نویسد:" خرده بورژوازی برحسب‌طبیعت‌خویش دوجهره‌است. ازجانبی به‌سمت پرولتاریا ودمکراتیسم کشانده‌می شود وازجانب دیگربه‌سمت‌طبقات ارتجاعی.اوسعی می‌کند تا روند تاریخ رامتوقف‌سازد اومی تواند خود راآلت‌آزمایشها وبازیهای‌خود ـ کامگی واستبداد(مثلا به‌شکل " سیاست‌خلقی" الکساندرسوم) قرارنهد،اومی‌تواند بخاطراستحکام‌وضع خود به‌مثابه‌خرده‌مالك برضد پرولتاریا ،باطبقات حاکم متحد شود. هرکسی می داند ومی بیند که‌تضادهای‌طبقاتی داخلی عناصر دمکراتیك درا قلیتهای مظلوم‌ونظریات دینی ای که‌آنها پیروی می کنند،به‌مراتب ژرفتروشدیدتراز‌همرائی تمامی اقشاروطبقات‌این دسته‌ازمردم‌برضد دیکتاتوری ودرراه ایجاد مؤسسات دمکراتیك است". (۲)

ب- روند خرده‌بورژوائی محافظه‌کار درجنبش اسلامی - این روند بطوراساسی بازتاب منافع محافل تجاری پیشه‌وران بازاراست. این روند خواهان "اقتصاد آزاد"، بازارآزاد وعدم دخالت دولت درامورا قتصادی ایران است. این روند در عین حال تاحدود معینی خواستار محدود کردن فعالیت سرمایه‌بزرگ درآن رشته‌هایی است که‌می تواند ریشه‌بخش سنتی را تضعیف کند.

ج - روند خرده‌بورژوائی رادیکال درجنبش اسلامی - این روند اساسا بیانگر منافع دهقانان، کاسبکاران وپیشه‌وران وروشنفکران خرده‌بورژوا وافراد دارای مشاغل آزاد است. نمایندگان این روند درجنبش معاصراسلامی خواهان ملی کردن مؤسسات بزرگ اقتصادی متعلق به‌خارجیان وسرمایه‌داری محلی، اصلاحات ارضی، گسترش بخش دولتی واقدامات آن بخش درتنظیم تجارت خارجی وواگذاری اعتبارات بزرگ‌بدون بهره‌ازجانب دولت هستند. برای درک کارپایهٔ این بخش ازخرده‌بورژوازی، این سخنان لنین مهم‌است که: "برای روشنفکران بورژوا زندگی درجامعه‌سرمایه‌داری روزبروز مشکلترمی شود وتوده‌آنها به‌چنین جامعه‌ای از نقطه‌نظرتولید کنندهٔ خرده‌پا برخورد می‌کند".(۳)

جناح بندیهای سیاسی جنبش اسلامی درایران، ازلحاظ زمانی، بطورکلی، یکی پس ازدیگری به‌اشکال زیردرآمد:

دربدو امر، روند بورژوائی دریکطرف وروندهای خرده بورژوائی محافظه‌کار وخرده‌بورژوائی رادیکال درطرف دیگر قرارداشت. سپس روندهای بورژوائی‌وخرده بورژوائی محافظه‌کار باهم دریکطرف وروندخرده‌بورژوائی رادیکال درجانب دیگردر مقابل هم قرارگرفتند.

دیکتاتوری مذهبی درایران، ازآغازخرده‌بورژوائی خالص نبود- محدود بودن ظرفیت ضد استثماری "انقلاب اسلامی" درنهاد ایدئولوژی رهبران آن نیز وجود داشت- تضادی نبود که درماه دسامبرسال ۱۹۸۱، آیت‌الله‌جواد عاملی عضو شورای نگهبان گفت که "انقلاب برای آزادی مذهب لازم‌است ونه‌برای آزادی خلق... خلق برضد استبداد عصیان کرده، تا بردهٔ خدا گردد".(٤)

گفتیم که در بدو امر خرده بورژوازی محافظه کار و رادیکال مساعی خویش را به طور مشترک، برضد بورژوازی ایران، یا افرادی که از منافع آنان در جنبش اسلامی دفاع می‌کردند، بکار بردند. چنانچه یکی از علل اساسی اشغال سفارت ایالات متحدهٔ آمریکا در تهران و انتشار اسنادی که در زمینه فعالیتهای گسترده دیپلماتهای آمریکائی برضد ایران در این سفارت بدست آمد، افشاء آن نیروهائی بود که گروه بورژوازی در جنبش اسلامی ایران به سمت سازش با آنها می رفت (در این جا ما ماهیت خود این اعمال را ارزیابی کرده و تنها در مورد علل پیدایش آن صحبت می کنیم).

در نتیجهٔ مبارزات سخت، سرانجام جهت بورژوائی در جنبش اسلامی ایران تضعیف گردید، ولی از میان نرفت. درست در همین مرحله رهبری اسلامی در راس کشور قرار گرفت و با طرح رادیکال ترین شعارها، شعارهای ضد انحصاری و دست زدن به اقدامهائی از جمله محدود کردن فعالیت سرمایه‌های بزرگ، ضبط اموال سرمایه‌دارانی که ارتباط آنها با دربار و شاه افشاء شده بود و اعلام اصلاحات ارضی پرداخت. می توان گفت که در این مرحله، جدائی میان نیروها در جنبش اسلامی، با آرایش عمومی نیروهای طبقاتی در کشور، که در حال فراروئی سریع انقلابی بود مطابقت داشت. ولی بزودی تغییر وضع آغاز گشت. این تغییر به مقیاس زیادی به علت همگون و یکدست نبودن بورژوازی ایران یعنی وجود و تقویت قشر نیرومند بورژوازی تجاری - رباخوار بازار بود. در این جا، روند خرده بورژوائی محافظه کار که در این چنین مبارزه به خاطر منفرد کردن عناصر بورژوائی در جنبش اسلامی ایران مواضع خویش را تقویت کرده و تا آن هنگام بدنبال خرده بورژوازی رادیکال می رفت بتدریج کشش به سوی بخش بورژوازی فوق را آغاز کرد.

می توان حدس زد که بعضی از نیروهای چپ در ایران متوجه این آغاز تغییر جهت گیری محافظه کاران خرده بورژوا نگشتند. و یا شاید اگر هم به این مسئله توجه کردند بهای لازم را به آن ندادند. در حالیکه این تغییر جهت گیری به مبارزهٔ منجر به بکارگیری سخت ترین شکلهای آزار و شکنجه نیروهای چپ ایران شد. آشکار رژیم برضد سازمان چپ رادیکال‌های مسلمان یعنی مجاهدین و سپس برضد اعضاء حزب تودهٔ ایران انجامید. این مبارزه منجر به بکارگیری سخت‌ترین شکلهای آزار و شکنجهٔ نیروهای چپ ایران

شد. در این لحظات گرایش وحدت میان روند خرده بورژوائی محافظه‌کار و روند بورژوائی تشدید شد که با زتاب آن را می توان در سرباززدن رهبران ایران از اجرای شعارهای رادیکالی بود که در زمینه سرمایه‌انحصاری و بورژوازی بزرگ ـ که در حال شکل گرفتن بود ـ داده بودند. نتیجه این که فعالیتهائی که به‌خاطر اجرای اصلاحات اجتماعی دمکراتیک انجام می شده به سردی گرائید. این مسئله تنها به دلیل جنگ دراز مدت با عراق قابل توجیه نیست. بدین ترتیب روند انقلابی عملا در ایران متوقف گشت.

در ارتباط با این مسئله ، ذکر مشخصات فعالیت شورای نگهبان که در ایران ایجاد شد و کنترل تطبیق قوانین مصوبه با مواد قانون اساسی و موازین اسلامی از جمله وظایف آن شمرده می شده بی مورد نیست. شورای نگهبان ، قانون اصلاحات ارضی را که مجلس در سال ۱۹۸۰ مورد تصویب قرار داده بود با موازین اسلامی مطابق ندانست (گرچه آن قانون براساس مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از مجلس گذشته بود) ، زیرا آن قانون به اصل مالکیت خصوصی خدشه وارد می ساخت. براساس این ارزیابی ، قانون اصلاحات ارضی در آغاز از محتوا تهی شد و سپس اجرای آن بطور کلی متوقف ماند. روزنامه انگلیسی " تایمز " می نویسد که: " چنانکه روشن شد مقامات بالای روحانیت بطور اصولی با این موضوع مخالفند که قوانین اسلامی شامل سیاست اقتصادی و حل مسائلی از قبیل تقسیم زمین گردد".(۵)

در نتیجه برغم شعارها و وعده‌هائی که بلافاصله پس از انقلاب داده شد بخش اعظم زمینهای زیر کشت در ایران در دست مالکان بزرگ که در بین آنها بخشی از مقامات عالیرتبه روحانی مسلمان نیز وجود داشتند ، باقی ماند.

شورای نگهبان همچنین تصویب طرح قانونی دولتی کردن تجارت خارجی را با زهم زیر عنوان " حفظ مالکیت خصوصی " متوقف ساخت. هنگام بحث در مورد این طرح قانونی در مجلس ، مسئول کمیسیون مجلس که به این امور مشغول بوده گفت: " انحصار دولتی بر تجارت خارجی با حقوق اسلامی در تضاد است ".

مبارزه برسرحل این مسئله مهم حیاتی اقتصادی ایران ۳۰ سال به درازا کشید. در اواخر اوت ۱۹۸۲ آیت الله خمینی درواقع تمایل منفی خویش را درمورد تصویب طرح قانون ملی کردن تجارت خارجی ایران بیان کرد. او با ذکر لزوم نظارت دولت بر امور، درعین حال تاکید کرد که تجار بایستی نقش بزرگتری در ادارهٔ اقتصاد داشته باشند. خمینی درمورد شرکت دادن بازار در امور سخن گفت و اعلام داشت که دولت کارهائی را انجام خواهد داد که بازار از اجرای آنها عاجز است و وی تاکید کرد: "مانع نشوید که بازار کارهائی را که می تواند بکند انجام ندهد". پس از این سخنان وزیر بازرگانی ایران اعلام کرد که مختارانی آیت الله خمینی مسئله را بطور قطعی حل کرد و خبرنگار رویتر با استناد به منافع دیپلماتیک در این باره اطلاع داد که "قانون اساسی ایران بلافاصله پس از انقلاب طرح ریزی و تصویب شد، یعنی وقتی که چپ ها هنوز نقش بزرگی داشتند.(۶)

در اوائل سال ۱۹۸۳ شورای نگهبان طرح قانونی ضبط اموال مهاجرانی را که از بازگشت به ایران سر باز می زنند رد کرد. بلافاصله پس از این عمل، بعضی از موسسات که دولت قبلا ضبط کرده بود به صاحبان سابق آنها بازگردانیده شد، و این درحالی بود که درهمان وقت بسیاری از همین افراد به فعالیتهای ضد دولتی اشتغال داشتند.

درمیان سایر مسائل همچنین مسئله قانون کار هنوز لاینحل مانده است. طرح قانون کار که از جانب دولت آماده شده بود از خواستهای دمکراتیک طبقهٔ کارگر، بسیار دور می نمود. بین کارگران و آن بخش از کارگزاران دولتی که از طرفداران راه رشد سرمایه داری بودند اختلافات ژرفی ایجاد شده بود که درمورد مسئله وجود و فعالیت شوراهای کارگری ـ که در بسیاری از موسسات صنعتی عمل می کرد. پیروان توسعه بخش خصوصی اقتصاد سعی می کنند که دامنه فعالیت این شوراها که اساسا در ارتباط با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تشکیل شده اند* محدود بماند. روزنامه تایمز لندن در این باره می نویسد: "بحثهائی که میان طرفداران بخش خصوصی و طرفداران ملی کردن اداره دولتی اقتصاد درگرفته همچنان ادامه

دارد. ازاین درگیریها بطورکلی می توان این نتیجه‌را گرفت که‌پیروزی ازآن تجار بازار ونمایندگان ثروتمند اقشارمتوسط وطرفداران سمت گیری پراگماتیک درد‌ولت‌خواهد بود.(۷)

تجزیه‌وتحلیل تکامل جامعه‌ایران پس‌ازانقلاب ،تنها می تواند این‌نتیجه رابدست دهدکه: رژیم‌اسلامی واقدامات‌آن دربخش‌اقتصاد ، شمای‌اقتصادی بورژوائی ایران راازمیان نبرده، بلکه‌روی‌آن نقشی زد وتنها درآن تغییرات معینی درراستای تغییرآرایش وتناسب نیروها بین ساختهای گوناگون اقتصادی ، ایجاد کرد. باهمه‌این نباید کتمان کرد که‌نقش دولت دراقتصاد هنوزنیرومند است ورشته‌های پایه‌ای صنعتی هنوزدرمالکیت دولت است . سهم‌بخش خصوصی درصنایع ایران ،براساس‌بعضی ازارقام ،از۲۰ تا ۲۵ درصد بالاترنمی رود.

حاکمیت ایران هنوز مانع بازسازی مواضع بخش کلان سرمایه‌داران‌دوران شاه‌است که‌قسمتی بزرگ‌ازآنان درنتیجهٔ انقلاب‌ازایران رانده‌شدند. به‌این جهت ،درشرایط نوین ،روند تشکل " نسل " جدید بورژوازی بزرگ‌که‌درنتیجهٔ فعالیتهای تجاری واجرای مقاطعه‌های دولتی بطورسریع ثروتمند شده‌اند،در جریان است . باتوجه به‌این امرباید ذکر کرد که‌طرح قانونی که‌دولت دراواخر سال ۱۹۸۲ آماده‌کرده، صرفنظرازاین که‌اصول ضد انحصاری وحتی ضد استثماری رادرخود مستقردارده، درواقع مانعی برسرراه تکامل کارفرمائی خصوصی فراهم نمی‌کند. فعالان طرفدارخط مشی بورژوائی ازروی‌عمد مانع رشدگرایشهای ضد سرمایه‌داری وجنبش دمکراتیک گشته‌ودرعین حال درراه استحکام‌مواضع کارفرمائی خصوصی شدیدا کوشش می‌کنند.

ولی این نیزمشخص است که‌موضوع مورد بحث درایران امروز- یعنی مسئله نخالت دولت برای بهبود بخشیدن به‌وضع فقیرترین اقشارمردم -درعین حال همان مسئله‌ای است که‌ازنقطه‌نظرروند خرده‌بورژوائی درجنبش اسلامی ایران غیرقابل انکاراست . طبق نوشته‌مجله " آئوسن پولیتیک " امروزدرسیاست اقتصادی پرشورترین بحث برسرآن است که‌آیا نخالت دولت‌به‌نفع فقیرترین اقشارشهری ،راه‌درستی دراستای

توزیع عادلانه محصولات مصرفی روزانه است یا نه؟ وآیا بهتر نبود که دستیابی به همین هدف، از راه تجارت آزاد و قیمتهای آزاد بازار تأمین می‌گردید.(۸)

واما درمیان مسائل خارجی مهمتر از همه آن است که در ایران با آنکه هنوز شعارهای ضد امپریالیستی شنیده می شود، این شعارها با شعارها واعمال ضدکمونیستی وضد شوروی همراه است. امروز در بیانات اندیشه پردازان "انقلاب اسلامی" میان دولتهای امپریالیستی وجامعه کشورهای سوسیالیستی تفاوتی اصولی دیده نمی‌شود واکثرا قید می شود که "انقلاب اسلامی" بطور اساسی برضد "ابرقدرتها" مبارزه می‌کند. درعین حال تبلیغات درمورد جهات اجتماعی انقلاب ودفاع از منافع "مستضعفان" نیز هنوز ادامه دارد. منتها به مفهوم "مستضعفان"، محتوای مذهبی داده شده، به این ترتیب که از نظر این اندیشه پردازان "مستضعف"، مسلمان دین داری است که نه فقط فقیر، بلکه ثروتمند هم می تواند باشد بشرطی که برضد رژیمهای "ضد اسلامی" بستیزد.

این گونه گرایش به راست با جنگ چند ساله میان ایران وعراق، هرروز شدیدتر می شود. ارزیابی اصولی این جنگ در گزارشهای حزب کمونیست اتحاد شوروی و در اسناد کنگره بیست وششم حزب کمونیست اتحاد شوروی به این ترتیب آمده است که این جنگ "بلا واسطه با منافع کشورهائی که در آن وارد شده اند، متضاد بوده باعث تضعیف توان ضد امپریالیستی ـ طرفین گردیده وموجب تحکیم مواضع ارتجاع محلی می‌گردد".

آنچه که درمورد قشربندی جنبش اسلامی ایران در سالهای اخیر ذکر شده، بوج وبی اساس بودن کامل "راه سوم" تکامل را نشان می‌دهد. هنگامی که جهان به دو سیستم اجتماعی مخالف تقسیم بندی شده و در شرایطی که وجه مشخصه دوران ما، مبارزه سوسیالیسم وسرمایه داری است وتکامل انسانها در راستای سوسیالیسم در تحلیل آخر گریزناپذیر است، "راه سوم" تکامل نمی تواند، نه از لحاظ تئوری ونه از نقطه نظر عملی، امکان وجود داشته باشد. واین مسئله درمثال ایران مورد تائید قرار گرفت. هرگاه اقدامات مشخصی را که رژیم اسلامی در رشته‌های اقتصادی وسازمان اداری

دولت انجام داده است، از پوسته تبلیغاتی شان جدا کنیم، این واقعیت آشکار می شود که این اقدامات به معنای مدرنیزه کردن اوضاع درچارچوب صورت بندی بورژوائی است. مالکیت خصوصی بروسائل تولیدکه پایگاه استثمار سرمایه داری است، به جای خویش باقی ماند وموازی با تخریب پایگاه های بورژوازی بزرگ" قدیمی" بورژوازی جدید که از زراه های خرید افزارهای جنگی واموراحتکاری ثروتمند شده است، به وجود می آید.

محدود ساختن اداره دولت به شکل اسلامی، همچنین از این نکته ناشی می شود که جنبش اسلامی خود می تواند هم به سوی بازسازی ارتباطهای خویش با بورژوازی "ایجاد آلیاژ ویژه بورژوائی - اسلامی - روحانی" وهم به سوی "سوسیالیسم اسلامی" خرده بورژوائی پیش برود.

پیشی گرفتن روند نخست در ایران، نه تنها به معنای تشدید نفوذ بورژوازی در رژیم اسلامی، بلکه در ماهیت امر به معنای آن است که بورژوازی مواضعی را بدست آورده است که از آنها بطور اجتناب ناپذیر مانند تخته پرشی برای هجوم به عوامل کهنه در "تولد تازه" اسلامی مستقر است یعنی عواملی که می تواند برای بورژوازی فردا آیندهای منفی به بار آورده استفاده می کند.

تکیه بر صدور "انقلاب اسلامی" ویا اگر دقیق تر بگوئیم، تکیه بر "مدل تکامل اسلامی" نیز بیهودگی وعبث بودن خویش را کاملا آشکار ساخت. کوششهائی که در ایران در راستای صدور تجربه اسلامی به کشورهای دیگر به کار گرفته شده، نه تنها به بخشی از ایدئولوژی روحانیت تبدیل شده، بلکه در رشته های عملی سیاسی نیز به کار رفت. صدور "مدل تکامل اسلامی" همچنین به وجه مشخصه بعضی دیگر از کشورها تبدیل شد. در اینجا تنها می توان اظهار کرد که چنین نظریه ای درباره صدور انقلاب به این یا آن درجه، اکنون جزء لاینفک سیاست خارجی رژیم های معاصر اسلامی شده است.

با اینهمه، حوادث سالهای اخیر نشان داده عواملی وجود دارند که مانع صدور "انقلاب اسلامی" می شوند که (درمیان آنها) قبل از همه به ناهمگونی شرایط اجتماعی - طبقاتی وسیاسی درکشورهای گوناگون اسلامی باید اشاره کرد. بعضی از

کشورهای مسلمان نشین به مقیاس وسیعی در راه رشد سرمایه داری که با روند سکولاریزاسیون (جدائی دین از سیاست) همراه و به آن وابسته است، پیش رفته اند. بنابر این، صرفنظر از گسترده بودن مذهب اسلام و سنتهای اسلامی و با اینکه ممکن است در مراحل معینی جنبش اسلامی بتواند در آن کشورها نیرو بگیرد، بیان اینکه در چنین کشورهائی پایگاهی برای ایجاد دولت اسلامی وجود دارد، مشکل بنظر می رسد.

تضادهای موجود میان دو شاخه اسلامی - تسنن و شیعه گری - نیز یکی دیگر از مواضع صدور "انقلاب اسلامی" است. شعارهای صدور "انقلاب اسلامی" به "شکل ایرانی" در اکثر موارد از جانب اهل تسنن خارج از ایران به مثابه صدور انقلاب شیعه تلقی می گردد. این شعارها متوجه آن کشورهائی شد که در آنها اکثر جمعیت شیعه مذهب هستند. پیش کشیده چنین شعارهائی، نه تنها نارضایتی بلکه مقاومت فعال نیز ایجاد کرد. تضاد میان شیعیان و اهل تسنن در سطح جهانی، به علت وقوع جنگ ایران و عراق از سابق بیشتر شد.

یکی دیگر از مواضع پیشرفت صدور "مدل تکامل اسلامی" و گسترش پان اسلامیسم آن است که تضاد آنها با "ناسیونالیسم محلی" که نه تنها اساس سیاسی - ایدئولوژیک، بلکه در بسیاری از موارد پایه اقتصادی نیز دارد، روز بروز شدت می یابد.

نافرجامی نظریه صدور "انقلاب اسلامی" همچنین در رشته اقتصادی بازتاب می یابد. ما ناظر بودیم که چند سال پیش جنبش شدیدی در راستای ایجاد نهادهای اقتصادی اسلامی، از جمله بانکها و شرکتهای بیمه و مجتمع های تولیدی و سایر این قبیل فعالیتها، آغاز شد. این نهادها تا امروز نیز در مقیاسهای نسبتا گسترده ای به کار خویش ادامه می دهند. ولی بنظر ما اشکال اساسی در این است که این نهادها هیچگونه صورت بندی ویژه ای که خاص کشورهای مسلمان باشد، ایجاد نکردند. آنها تنها بر همان سیستم موجود مناسبات متقابل بین "حاشیه های" اقتصاد سرمایه داری جهانی و "مرکز" آن "نقشی" زدند و در نتیجه کاملا آشکار شد که این نهادها به هیچوجه نقش اساسی ندارند، بلکه حالت جذبی و کمکی دارند.

هنگامی که ما از نافرجامی صدور "انقلاب اسلامی" سخن می رانیم، این به هیچ

وجه به آن معنا نیست که خود این شعار (صدور انقلاب اسلامی) خطرات معینی، از جمله تحریک فعالیت جنبشها و گروههای ارتجاعی را در بر ندارد. نتیجه‌گیری در مورد نافرجامی صدور «انقلاب اسلامی» در عین حال به معنای آن نیست که در این یا آن کشور آسیا و یا آفریقا در آینده نیروهای اسلامی بر سر حاکمیت قرار نگیرند. سخن بر سر آن است که این دیگر نتیجه «صدور انقلاب» نخواهد بود، بلکه زائیده شرایط اجتماعی ـ اقتصادی و سیاسی آن کشور و مشخص است. در اینجا این گفتار و.ا. لنین اهمیت ویژه دارد که: پیشرفتهای ژرف اجتماعی ـ سیاسی نمی توانند فرایند «پرتاب» ایدئولوژیک آن‌ها» از کشوری به کشور دیگر باشد. این پیشرفتها بر اساس آماده شدن شرایط متناسب در محل بوجود می آید. این گفتار لنین دارای اهمیت گذرا نبوده، بلکه از جمله جهت بررسی آینده صدور انقلاب اسلامی نیز بسیار مهم است.

بایستی بویژه تذکر داد که محافل امپریالیستی ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای سرمایه‌داری کوشش می‌کنند تا از «مسئله اسلام» به نفع دستیابی به اهداف خویش سوء استفاده کنند. کوششهائی بکار می‌رود تا از بنیادگرائی اسلامی در کشورهای شرق در راستای برهم زدن اوضاع بعضی از دولتهای مترقی آسیا و آفریقا که دارای اهالی مسلمان هستند، استفاده شود. سعی می‌کنند تا به ویژه پس از انقلاب آوریل ۱۹۷۸ در افغانستان و حوادثی که بعدا در این کشور اتفاق افتاد، و همچنین با استفاده از روی کار آمدن روحانیون در ایران، به تبلیغات مخرب ضد اتحاد شوروی شدت بخشند. نمونه آشکار آن، مثلا کنفرانسی بود که در سال ۱۹۸۳ در واشنگتن تحت عنوان «درباره وضع جمهوریهای آسیایی میانه اتحاد شوروی» برگزار شد. این کنفرانس توسط انستیتوی تحقیقات روسی جنب مرکز بین المللی و. ویلسن برپا شده در این کنفرانس، نمایندگان «سی. آی. ای» و سایر سازمانهای جاسوسی و تبلیغاتی ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی شرکت داشتند. آنچه که می توان بر اساس سخنرانیهای شرکت کنندگان در کنفرانس بیان داشت، این است که وظیفه اساسی سازمان دهندگان این کنفرانس تشدید عملیات «مخرب» بر ضد اتحاد شوروی بود. چنین اقدامات بیهوده‌ای بدون تردید نتیجه مهمی به بار نخواهد آورد. زیرا در اتحاد

شوروی مسئله ملی درآن شکلی مطرح وحل شده است که از جامعه قبلی به ارث رسیده بود. اقلیتهای ملی که در گذشته در حواشی روسیه تزاری زندگی می کردند، امروز دارای اقتصاد، فرهنگ وسیاست شکوفان گشته ودر نتیجه قومیت تاریخی نوینی بنام خلق شوروی پدیدار گشته است. با همه اینها، توجه به این نکته لازم است که در مقابل عملکرد تخریبی امپریالیسم بایستی همواره هشیار بود وبه آن پاسخ دندان شکن داد.

۱ـ مجموعهٔ گزارشهای کنگره ۲۶ حزب کمونیست اتحاد شوروی، مسکو، سال ۱۹۸۱ـ صفحه ۱۲ زبان روسی

۲ـ و.ا. لنین جلد ۲، صفحه ۵۴۵

۳ـ و.ا. لنین جلد ۷ صفحه ۲۱۴

۴ـ "دی تایمز"، ۲۸/۱۲/۱۹۸۶

۵ـ "دی تایمز" ۱۴/۲/۱۹۸۵،

۶ـ "دی تایمز" ۲۲/۸/۱۹۸۴،

*ـ شورای کارگری نهادهای جوشیده از بطن انقلاب هستند که بیش از تدوین وتصویب قانون اساسی درکارخانه‌ها شکل گرفتند.

۷ـ "دی تایمز"، ۱۵/۲/۱۹۸۵

۸ـ "آئومی پولیتیك"، سال ۱۹۸۴

بیاموزیم ـ افشاکنیم ـ سازمان دهیم!

منابع خارجی : انتقال ثروت های ملی ایران به خارج

ترک دنیا به مردم آموزی
خویشتن سیم و غله اندوزی

با تشدید بحران سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی در ایران و احساس "عدم‌امنیت" در برابر جنبش‌خلق رهبران مرتجع‌جمهوری اسلامی نیز به تبعیت از دیگر جلادان‌هم عصر خویش‌بفکر "فرد"ی خود افتاده‌اند ، با سرعت پول می‌اندوزند و آنچه را که از ثروتهای ملی غارت می‌کنند و از حلقوم خلق بیرون می‌کشند ، در داخل و خارج از کشور، به پول تبدیل‌می‌کنند و به حسابهای شخصی خویش‌در بانکهای خارجی منتقل می سازند.

روزنامهٔ سویسی "ولت وخه" فاش‌ساخته است که "تنها در دو سال اخیر(در همان حال که آتش‌جنگ صدها هزار خانواده ایرانی را به خاک فقر نشانده است) ایرانیها (بخوان : گردانندگان مرتجع جمهوری اسلامی) بیش‌از ۱۲ میلیارد دلار پول در بانک های این کشور ذخیره کرده‌اند" . "ولت وخه" می‌نویسد : "سیل پول ،جواهرات، اشیاء عتیقه ، فرش‌و حتی ظروف‌طلا و نقره از ایران به خارج ادامه دارد. ملاهای ایرانی اینک صاحبان غنی‌ترین اندوخته های نقدی در بانکها و آسان فروش‌ترین انواع جواهرات و اشیاء قیمتی در جهان به شمار می آیند ".

"ایکتاس‌میلر" نویسندهٔ مقالهٔ "بعد از شاه و ملاها ،از ایران چه بر جای خواهد ماند ؟" تاکید می‌کند : "هم‌اکنون در ایران جواهری را که ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار دلار ارزش دارد می توان از لالان رژیم به قیمت ۸۰ تا ۱۰۰ هزار دلار، با دریافت جواز خروج آن از کشور، بدست‌آورد . فرشی را که در بازارهای هامبورگ و یا لندن به زحمت می‌توان به قیمت ۵۰ هزار دلار خرید ، در ایران می‌توان با ۶ تا ۱۰ هزار دلار به دست‌آورد. یک بازرگان اطریشی امسال توانست با پرداخت ۶ میلیون دلار به یکی از رهبران کنونی جمهوری اسلامی - که نخواست اسم او را فاش سازیم- ۱۶۰۰

قطعه فرش‌مرغوب را که ماموران رژیم قبلا مصادره کرده بودند ، به آلمان و اطریش منتقل کند . قیمت این فرشها بیش‌از ۳۰ میلیون دلار برآورد شده است" .

جنجال تاراج بی رحمانهٔ ایران توسط آخوندها (کسانی‌که ترک دنیا به مردم می‌آموزند) به صفحات روزنامه های دیگر نیز کشیده شده است . "یونایتد استیتس نیوز اند ورلد ریپورت " در شماره ۱۷ مارس‌امسال خود می‌نویسد : " ملا ها هر چه بیشتر ترجیح می دهند که بجای بانکهای سویس ، پولهای خود را در بانکهای آمریکائی ذخیره کنند . انگلستان و استرالیا نیز شرایط بسیار مناسبی را برای حفظ نقدینه های کلانی که از ایران ، عربستان سعودی و شیخ نشینهای خلیج فارس خارج می شود فراهم آورده‌اند " . بنا به نوشتهٔ متخصصان اقتصادی این روزنامه "نقدینه های ایرانی ها در بانکهای آمریکا در حال حاضر بیش‌از ۵۰ میلیارد دلار است که نزدیك به ۱۸ میلیارد دلار آن بعد از انقلاب‌اسلامی به این کشور منتقل گردیده است".

مجلهٔ ایتالیائی "پانوراما " نیز موضوع "غارت‌دوبارهٔ ایران " را بطور وسیع در صفحات خود مطرح ساخته است . مجلهٔ مذکور نخست به این واقعیت اشاره می کند که "زراندوزی در دوران قدرت، عمده ترین فعالیت بسیاری از دیکتاتورها ، جلادان و دشمنان خلق به شمار می آید . این افراد اغلب فاقد دانش،خرد کافی و حتی سلامت روحی‌اند ، ولی بخوبی می دانند که عمر حکومت آنها کوتاه است، حامیانشان ریاکار و ناپایدارند و بعد از سقوط از اریکهٔ قدرت، حتی به زحمت می توانند محل اقامت شایسته‌ای برای گذران خویش در خارج از کشور بیابند . به همین جهت بی رحم و ستمگرند و با همان سرعتی که آدم می‌کشند ، پول می‌اندوزند . تا در غربت مجبور نشوند چون سلطان جمشید ، ادریس،و یا ظاهر شاه بر سر حق بازنشستگی ماهیانهٔ خویش با "سیا " به چانه زدن بپردازند .

"پانوراما " نمونه های شرم‌آوری از عملکرد لالان جمهوری اسلامی در ارتباط با فروش اشیاء عتیقه ، جواهرات دولتی ،فرش ، اشیاء نادر موزه ها و اماکن تاریخی ارائه می دهد . این مجله می نویسد : " مسئول یکی از کمیته های انقلاب‌در اصفهان حتی دو منبر قدیمی (متعلق به دوران صفوی) را از موزهٔ این شهر بیرون کشیده و به قیمت دو هزار دلار به یك توریست یهودی فروخته است " .

" ساندی تایمز مگازین " نیز " تاراج ایران توسط دار و دسته خمینی" را تایید می‌کند . این روزنامه می نویسد : در زندانهای ایران حتی یك نفر از گردانندگان رژیم سابق را نمی‌توان یافت . کامیون ها شب و روز از طریق ترکیه اشیاء قیمتی را به اروپا حمل می کنند . بسیاری از این کامیون ها را حتی ماموران رژیم تا محل تحویل جنس همراهی می کنند . هر ماه بخش مهمی از بودجه و پولهای جمع‌آوری شده از همان کمیته های امداد ، بنیاد شهید و سازمان های مشابه دیگری که چون قارچ در هر شهر و ده ایران روئیده اند ، از طرق مختلف به بانکهای خارجی منتقل می شود . " روزنامهٔ مذکور می افزاید : هم اکنون فقط در هامبورگ بیش از یك میلیارد دلار فرش انبار شده است . صاحبان این فرشها تجار ریش دار و بی ریشی نیستند که در بدر دنبال خریداران پر پول می گردند ، بلکه اغلب کسانی هستند که در ایران به مردم می آموزند که از مال و ثروت این دنیا دل بکنند و تنها به آن دنیا و گذران لذت بخش در آن بیندیشند " .

طبیعی است که در تبلیغات دولتی ، "غارت ایران" تکذیب می شود . بلندگوهای شاه نیز تا چندی پیش به همین شیوه عمل می‌کردند . ولی واقعیت را چگونه می‌توان تکذیب کرد ؟ ده سال پیش محمد رضا شاه در مصاحبه با خبرنگار "ساندی اکسپرس" در حالیکه با ریاکاری اشك می ریخت گفت : " من جز دو دست لباس و یکی دو جفت کفش هیچ ثروت دیگری ندارم " . سید علی خامنه‌ای امروز حرفهای او را نشخوار می کند : " اکثریت علماء از جمله مستضعفین محسوب می شوند و جز خدا و قرآن هیچ چیز ندارند " . کدام یك راست می گویند ؟ شاه یا سید علی خامنه‌ای ؟

واقعیت این است که : سگ زرد برادر شغال است .

حزب تودهٔ ایران مدافع پیگیر و سرسخت استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی کشور و منافع واقعی توده‌های زحمتکش و دارای ریشه‌های عمیق خلقی است. میهن پرستی از دیدگاه حزب ما، خواست سعادت مردم، علاقه پرشور به رشد و پویایی فرهنگ ملی و سرنوشت حال و آیندهٔ خلق‌های ایران است.

از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران، مصوب کنفرانس ملی

فدایی از 'لوموند' تقلید می‌کند

بیچاره زنده‌ای بود ای خواجه
آنکو ز مردگان طلبد یاری
"ناصرخسرو"

برگزاری موفقیت آمیز کنفرانس ملی حزب تودهٔ ایران به ترسیم دقیق راه پیروزی طبقهٔ کارگر و همهٔ زحمتکشان انجامید و اینک این تصمیم گیری مهم سیاسی بیش از پیش به نیروی مادی سازماندهی زحمتکشان تبدیل می گردد و مبارزه خلق برای سرنگونی جمهوری اسلامی را توش و توان نوین می بخشد. بدیهی است که در جریان برگزاری کنفرانس، اینجا و آنجا نظرات گوناگونی وجود داشت که با بحث و تبادل نظر جمعی، راهگشای تنظیم و تصویب اسنادی شد که در نشریات حزبی انعکاس یافت.

اما در این میان گروهی که شهامت اثبات "حقانیت" نظر خود را در جرگه تودهٔ حزبی، در تشکیلات حزب و در ارگانهای قانونی آن نداشت و از مدتها پیش بنای ناسازگاری را گذاشته بود" صحت مزاج سیاسی" خود را فقط می توانست در محافل "مورد اطمینان خود" ثابت کند. این گروه، با تخطی از موازین حزبی و عدم پذیرش ارگانهای قانونی حزب، به قول لنین "خود را از حزب بیرون گذاشت"، با فعالیتهای تخریبی و ضد حزبی از شط ارانی جدا شد و خود را به جوی باریکه‌ای از مرتدین و وازدگان تبدیل کرد که ناگزیر ـ چنانکه اسلاف نامدار این گروه تجربه کرده‌اند ـ به منجلاب کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی سرازیر می‌گردد.

در شرایط دشوار است که واماندگان حرف آخر خود را می زنند و نفسشان از پیمودن راه توده‌ای که توان انقلابی می طلبد بریده می شود. و آنچه را که سالها در سر می پزنده، بر کاغذ می گسترند. حاصل همهٔ اینها یک برگ دورویه است که نشریهٔ "فدائی" با عجله و خارج از نوبت!! در میان صفحات خود جا زده است، تا شاید در بازار مکارهٔ ضد توده‌ای، نوبرانه‌ای داشته باشد.

طرد این واماندگان از صفوف حزب ـ که به شکلی مضحک از مرتدین حزب

کمونیست فرانسه به پرچمداری هانری فیزین عضو سابق کمیته مرکزی و مسئول سابق فدراسیون پاریس تقلید می‌کنند ـ ، گردانندگان نشریهٔ فدائی را نیز به صرافت به تقلید از " لوموند" روزنامهٔ بورژوازی فرانسه انداخت ـ که نظرات انحرافی مرتدین فرانسه را درج کرد ـ . " گروه کشتگر" صفحات نشریهٔ ماهانهٔ خود را به عرصهٔ تاخت و تاز علنی کسانی که در برابر ایدئوژی بورژوائی سپر انداخته اند، مبدل ساخت .

" گروه کشتگر" طی حیات ٤ ساله خویش ، از شیلی گرفته تا فیلیپین و ترکیه فقط از گروههائی تمجید و حکم برائت از " بوروکراتیسم "، " اپورتونیسم " و "ناسیونال نیهیلیسم " را برای آنها صادر کرده و " راه مستقل آنان را ستوده است که از احزاب کمونیست آن کشورها اخراج شده و یا حداقل یك بار انشعاب مائوئیستی کرده باشند. قبل از معرفی یك نمونه باید گفت که " گروه کشتگر" بیش از هرچیز در بارهٔ " انترناسیونالیسم پرولتری " قلمفرسائی کرده ، مقاله نوشته ، کتاب ترجمه کرده و زمین و آسمان را به شهادت طلبیده که درك همه از " انترناسیونالیسم پرولتری "" غیر مارکسیستی" و " نیهیلیستی" است و سکهٔ این فهم درست در سراسر جهان تنها به نام خود " گروه کشتگر" زده شده است .

یکی از گروههائی که گویا توانسته است مقوله‌های " اتحاد" و "انترناسیونالیسم پرولتری " را مانند گروه کشتگر هضم کند و بر همین اساس قبالهٔ " همرزم کارگران ایران" به نام آن ثبت و با آن " بیانیه مشترك " صادر شده است ، نام پرطمطراق "حزب کمونیست ترکیه ـ صدای کارگر" را یدك می‌کشد. این گروه همرزم "گروه کشتگر" که با هم شعار "زنده باد وحدت مبارزه انقلابی کارگران ایران و ترکیه" و " زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری " را سر داده اند، به همان اندازه انترناسیونالیست و طالب " وحدت کارگران" است که "گروه کشتگر". در وصف این گروه همین بس که گفته شود، در حالی که نیروهای چپ ترکیه ـ شش حزب ترقیخواه و انقلابی، از جمله حزب کمونیست ترکیه ـ پس از سالها تفرقه و پراکندگی سرانجام موفق شدند که در دسامبر سال ١٩٨٤ بر نقاط افتراق خود غلبه کنند و علیرغم وجود اختلافهای در برخی موارد مهم سیاسی و ایدئولوژیك " اتحاد چپ ترکیه و کردستان ترکیه" را بنیاد نهند و در شرایط دشوار کنونی مبارزه متحدی را علیه

حکومت فاشیستی راورن ـ اوزال پیش می برند ـ این گروه " وحدت‌طلبی" خود را با عدم‌شرکت در اتحاد یاد شده " ثابت " کرد. باید به تلاش" گروه‌کشتگر" برای‌یافتن " همرزمی" مانند خود که‌سمبل پراکندگی طلبی ونفاق درکشورمتبوع خویش است صد آفرین گفت!! بلی این گروه که ادعا می کند:" انرژی‌خود را در ... رقابت برای حفظ نیروهای‌خودی . . . ودفاع ازحریم‌خود بکارگرفته " است ، سرانجام توانست " با آرامش خاطر از استحکام‌حریم‌خود وارد مراودات دوستانه با گروه دیگری شود(فدائی ۲۲) ونوع اتحاد ایده‌آل خود را درعرصه " انترناسیونالیسم‌پرولتری" فقیرخویش درمعرض قضاوت همگان بگذارد. چنین امری درمسیرطبیعی راهی قرار دارد که "گروه کشتگر" چهارسال قبل درآن نطفه‌بست وازآن پس‌طریق کرد. درحقیقت راهی را که گردانندگان این گروه در۱۶ آذر ۱۳۶۰ انتخاب کردند روزبه‌روزآنان را به‌ورطه‌سقوط سیاسی واضمحلال‌تشکیلاتی کشانده‌است واکنون برای ادامهٔ‌حیات گروهی‌هیچ‌وه‌ای جز بهره‌گیری ازوازدگان سیاسی وهمداستانی باآنها نمی یابند. باتوجه‌به‌این‌واقعیتها " پیوند نامبارک " چنین گروهی با افرادی که‌ازمبارزه‌انقلابی دست‌شسته اند تعجب‌برانگیزنیست.

آینده‌وازدگان سیاسی مشخص است وسرانجام درخاطرات نویسی‌وتبلیغ ها علیه حزب‌توده‌ایران درنشریات (از " فدائی" گرفته‌تاکیهان سلطنتی) خلاصه‌خواهد شد. اما آینده " گروه‌کشتگر" چه‌خواهدبود؟

فلسفهٔ وجودی " گروه‌کشتگر" نفاق است و" حصارها " ی "حریم" خود را با تبلیغات‌ضد توده‌ای" استحکام" می بخشد. بدون تبلیغ علیه‌حزب " استحکامات " " حریم" وی فروخواهد ریخت وآنگاه‌علی وحوضش ،تنهاخواهند ماند. باتوان ونیرو گرفتن بیش ازپیش حزب‌توده‌ایران ،" دفاع ازحریم‌خود" برای این گروه باهیچ جادوی‌سیاسی میسرنیست. گردانندگان این گروه باهرگام‌حزب به‌سوی بازسازی‌عرصه را برخود تنگ‌تر احساس می‌کند وبابرگزاری موفقیت‌آمیز کنفرانس ملی و اعتلای همه‌جانبه‌فعالیتهای‌حزب‌توده‌ایران ،گویا " گروه‌کشتگر"دچار اشکال شده‌است.

بی جهت نبود که دریورش بهیمی رژیم به‌حزب ما گردانندگان این گروه‌جشن

گرفتند، که گویا شرایط برای اجرای شعار پاصفحه‌ای " پیش بسوی (چی چی؟)... آنان مهیا شده است. اما حزب توده ایران ققنوس وار برخاست، درحالیکه آنان در بحران عمیقی که به اعتراف خود شان " تا مغز استخوانشان " نفوذ کرده است غوطه ورتر شدند. بی جهت نبود که نشریه " فدائی " درست یکماه قبل از برگزاری کنفرانس ملی استیطال خود را درمورد از دست رفتن همهٔ فرصتها عاجزانه ابراز کرد و " گروه کشتگر " گروه دیگری را سرزنش می‌کرد که " غیرمسئولانه برخورد می کند واز درک فرصت‌ها... (بخوان همدستی علیه حزب توده ایران) ناتوان است "(فدائی ۲۵). برخاستن حزب توده ایران از میان خاکستر آتشی که دشمنان طبقاتی درخانه‌اش در انداخته بود برای همیشه " فرصت " را از گروه فرصت طلب " کشتگر " سلب کرد ودیگر برای این گروه چیزی جز " کاربست خلاق " شیوهٔ روزنامهٔ بورژوایی " لوموند "، منتها با عدم " اغراق درنقش عوامل بین المللی " وتوجه دقیق به " ویژگیهای ملی "، " مرزهای جغرافیائی "، " آرمان ها وسنن ملی " و " تحلیل مستقل از مسائل ایران " باقی نماند. یعنی اگر " لوموند " عصای دست " هانری فیزین " می شود وبطور منظم با او به مصاحبه می نشیند وصفحات خودرا دراختیار سه هزار نفر به اصطلاح " احیاگر " قرار می‌دهد تا علیه حزب کمونیست فرانسه وعلیه کنگره بیست وپنجم این حزب به تبلیغ بپردازند ودرخواست آنان را برای برگزاری " کنگره جدید " منظما چاپ می‌کند، " گروه کشتگر " در " کاربست خلاق " " این امر " درشرایط ملی " امضای سه وازده سیاسی را وثیقه عمل خویش علیه حزب توده ایران ودستاوردهای کنفرانس ملی قرار می‌دهد. " خلق را تقلیدشان برباد داد ".

درپایان باید گفت، اگر " هانری فیزین " عضو سابق کمیته مرکزی ومسئول سابق فدراسیون پاریس حزب کمونیست فرانسه که " همه مشکلات فرانسه را دررابطهٔ آن با مسکو " می دانست، سرانجام " عاقبت به خیر " شد وبعنوان نمایندهٔ حزب سوسیالیست از شهر " نیس " به مجلس فرانسه راه یافت، وازدگان مورد حمایت " گروه کشتگر " آخرتی جز رقابت درچاپ وفروش خاطرات " سوزناک " خود با امثال انورخامه‌ای که درپناه جمهوری اسلامی هستند وامثال دکتر کشاورزها که درپناه

غرب روزگار می‌گذرانند، ندارند. ونشریهٔ "فدائی" نیزشاید سرنوشتی جزغرق شدن هرچه بیشتر درمنجلاب ضدتوده‌ای نداشته باشد.

آیا بازهم "فرصت" برحذر ماندن ازاین سرنوشت برای "فدائی" باقی است؟.

در راه تامین برابری حقوق برای زنان در افغانستان

نخستین قدم، سواد آموزی

بررسی اجمالی

فرانسه در جمهوری پنجم

روز ۱۶ مارس ۱۹۸۶ انتخابات مجمع ملی فرانسه پایان یافت. در این دوره مبارزهٔ انتخاباتی سیاستی که با واژهٔ (COHABITATION)* تعریف می شد محور اساسی جدل سیاسی اکثریت احزاب و سازمانها، شخصیت های سیاسی و رسانه های گروهی قرار گرفته بود. در حقیقت احزاب و شخصیت های سیاسی منفرد باید موضع می گرفتند که آیا در صورت پیروزی احزاب دست راستی در انتخابات، فرانسوا میتران سوسیالیست باید از ریاست جمهوری استعفا دهد؟ اگر نه، آیا باید نخست وزیر را از احزاب راست انتخاب کنند؟ آیا احزاب راست باید از هر شخصیت سیاسی دست راستی که از سوی رئیس جمهور به عنوان نخست وزیر انتخاب می شود حمایت کنند و به او رای اعتماد بدهند؟ و . . .

اصولا طرح این سئوالها بر این پایه صورت می گرفت که آمارهای موسسات سنجش افکار عمومی، ماهها قبل از انتخابات پیش بینی کرده بودند که احزاب دست راستی بیشترین کرسی را در مجلس به خود اختصاص خواهند داد. حزب کمونیست فرانسه علیه این " سرنوشت از پیش تعیین شده " به مبارزهٔ خانمانسوزی پرداخت. اما علی رغم این فداکاری، احزاب دست راستی در انتخابات پیروز شدند. رئیس جمهور " سوسیالیست " ، ژاك شیراك شهردار پاریس و رهبر حزب نست راستی گرد همایی برای جمهوری (R.P.R) را به نخست وزیری برگزید. او نیز کابینه ای با شرکت دو حزب دست راستی تشکیل داد و کار خود را آغاز کرد.

جدا این " همنشینی " تا انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۸ دوام بیاورد و چه بر اثر اختلاف نظری در مورد موضوعی خاص بطور پیش رس پایان یابد، و چه در آینده حزب سوسیالیست در این جا یا آن جا، در این مورد یا آن مورد تن به همکاری با حزب کمونیست بدهد، و یا حاضر به هیچگونه ائتلافی نباشد، صفحهٔ مهمی در تاریخ

* در زبان فرانسه، به معنای همنشینی است.

فرانسه ورق خورده است. با این رویداد، حزب سوسیالیست فرانسه نشان داد که مانند سایر احزاب سوسیال دموکرات اروپا برنامه ای جز ادارهٔ جامعه سرمایه داری ندارد و "اتحاد چپ" و "بریدن از سرمایه داری" چیزی جز شعارهای عوامفریبانهٔ تبلیغاتی پیش از انتخابات نبوده است. حزب سوسیالیست به "اتحاد چپ" و حتی برنامهٔ سیاسی اعلام شده خود خیانت کرد. و به همکاری آشکار با احزاب شناخته شده راست به مثابه نمایندگان انحصارهای گوناگون سرمایه داری تن داد. آیا به زغم ریگان فرانسه هم سرانجام به دموکراسی غربی" نوع آمریکایی بدل شد و حزب کمونیست فرانسه در معرض نابودی قرار گرفت؟ آیا دوران مبارزهٔ حاد طبقاتی در فرانسه، که سراسر تاریخ معاصر آن با دو قطبی شدن آشکار در عرصه سیاست رقم زده شده، به پایان رسیده است. آیا حزب کمونیست فرانسه باید برای جلوگیری از این دورنمای غم انگیز از سیاست انقلابی و "حمایت از کشورهای سوسیالیستی" دست بکشد و خود را با احزاب "چپ" رفرمیست هماهنگ کند؟ آیا کاهش پی در پی آراء حزب کمونیست فرانسه نشان دهنده "سیر قهقرایی کمونیسم در جهان" آنچنان که مطبوعات بورژوازی ادعا می کنند ـ است؟ برای یافتن پاسخ برخی از سئوالها، باید کمی به عقب برگشت.

نگاهی کوتاه به چهار جمهوری نخستین

روز ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ نقطهٔ عطفی در تاریخ فرانسه بوجود آمده. آن روز باستیل، زندان آزادیخواهان، که سمبل استبداد سلطنتی خاندان بوربون، به ویژه لوئی شانزدهم بود، به همت انقلابیون و توده زحمتکش تسخیر شد. (که از آن تاریخ هر ساله این روز به عنوان روز انقلاب کبیر فرانسه جشن گرفته می شود.) در نزدیک به دو قرنی که از انقلاب کبیر فرانسه می گذرد محاصل مبارزات طبقاتی و در این میان پیروزی و شکست طبقهٔ کارگر و افشار بالنده در جامعهٔ فرانسه سرانجام ـ و با کمی تأخیر در هر بار ـ جامهٔ پنج جمهوری را بر تن کرده است.

جمهوری اول از سال ۱۷۹۲ یعنی سه سال پس از پیروزی انقلاب که لوئی شانزدهم کماکان به کمک بورژوازی بزرگ سلطنت طلب و اشرافیت لیبرال سلطنت خود را حفظ

کرده بوده با الغاء سلطنت و تشکیل مجلس " کنوانسیون " آغاز شد" کنوانسیون "پس از گذراندن تسلط " ژیروندن" ها و" ژاکوبن "ها به تسخیر " ترمیدوری"ها درآمده با کودتای ۱۸ برومر (۹ نوامبر ۱۷۹۹) جامهٔ " جمهوری رومی را با جامهٔ امپراطوری رومی "(۱) تعویض کرد. هرچند بطور رسمی جمهوری اول ٤ سال دیگر دوام آورده ولی روز ۱۸ برومر جمهوری اول مرده و رژیم خودکامهٔ ناپلئون بناپارت متولد شده بود.

امپراطوری ناپلئون بناپارت مجای خود را به سلطنت احیاء شدهٔ خاندان ـ بوربن (لوئی هجدهم و شارل دهم) سپرد.

انقلاب "ناتمام" ۱۸۳۰ که لنین آن را به موجی تشبیه می‌کند که برای "حمله به رژیم کهن برمی خیزد، بدون آن که آن را بطور کل سرنگون کند"(۲) نتوانست حکومت تمام بورژوازی را تأمین کند. درنتیجهٔ پس از آن لوئی فیلیپ توانست به کمک بورژوازی بانکدار خود را پادشاه فرانسه اعلام کند. *

انقلاب ۱۸٤۸ سلطنت لوئی فیلیپ را جاروکرد و پس از آن جمهوری دوم آغاز شد. در ماه نوامبر، قانون اساسی جمهوری دوم به تصویب رسید و در دسامبر همان سال لوئی بناپارت (برادرزاده ناپلئون بناپارت) به ریاست جمهوری انتخاب گردید. سه سال بعد لوئی بناپارت در شب ۲ دسامبر ۱۸۵۱ سوگند وفاداری به قانون اساسی جمهوری دوم را شکست و کودتا کرد. پس از آن مجامع و نشستهایی را ترتیب داد که از او" عاجزانه تقاضا کنند" امپراطور فرانسه شود! این " خواست مردم" درست یک سال بعد از کودتا " اجابت " شد و لوئی بناپارت خود را با نام ناپلئون سوم امپراطور فرانسه خواند.

---

* مارکس در کتاب " جنگهای طبقاتی در فرانسه "می‌نویسد:" بعد از انقلاب ژوئیه، هنگامی که لافایت‌ها بانکدار لیبرال، پیروزمندانه همدست خود دوک اورلئان (منظور لوئی فیلیپ است م.) را به عمارت شهرداری می برد این کلمات از زبانش خارج شد: اکنون حکومت بانکدارها شروع خواهد شد". لافایت سرّ انقلاب را فاش کرده بود".(۳)

امپراطوری دوم تا سال ۱۸۷۰ (سال شکست تاریخی امپراطوری فرانسه در برابر آلمان که به شکست " سران " مشهور است) دوام آورد.

مارکس که در این زمان در پاریس می زیست وخود شاهد عینی آخرین روزهای امپراطوری دوم بوده نوشت : " فاجعهٔ فرانسه ۱۸۷۰ در تاریخ جهان جدید نظیر ندارد ! این فاجعه نشان داد که فرانسهٔ رسمی، فرانسهٔ لوئی بناپارت ، فرانسهٔ طبقات حاکم واندگلهای حکومت ، چیزی جز یك جسد متعفن نیست "(٤٠)

روز ٤ سپتامبر ۱۸۷۰ ، این " جسد متعفن " را کارگران فرانسه دفن کردند. انقلاب ٤ سپتامبر- چهارمین انقلاب بورژوایی تاریخ فرانسه- برعمر رژیم بناپارتیست امپراطوری دوم نقطهٔ پایان گذارد وجمهوری سوم را بوجود آورد.

پس از انقلاب ٤ سپتامبر و در دامن جمهوری سوم بود که کمون پاریس پدید آمد. در ۱٤ مارس ۱۸۷۱ ، حکومتی طرازنوین توسط کارگران در پاریس تشکیل شد که طلایه دار جهانی نوشد. *

انقلاب ٤ سپتامبر و بویژه ۷۲ روز زندگی کمون پاریس ، رژیم جمهوری را برای همیشه در فرانسه تثبیت کرد.

جمهوری سوم به عنوان شکل حکومتی فرانسه تا جنگ جهانی دوم باقی ماند. پس از پیروزی بر فاشیسم ، دولت موقت به ریاست ژنرال دوگل ، مرکب از نمایندگان همهٔ احزاب شرکت کننده در نهضت مقاومت ، تشکیل شد وطرح جدیدی را برای حکومت ونهادهای دولتی ارائه داد.

قانون اساسی جمهوری چهارم در سال ۱۹٤٦ به وسیلهٔ مجلس موسسان تدوین وعمر دولت موقت نیز سپری شد.

قانون اساسی جمهوری چهارم که در فضای آزاد سازی فرانسه از فاشیسم تدوین شده ، دموکراتیك ترین قانون اساسی تاریخ فرانسه بود که دموکراسی بورژوایی را تأمین می کرد. " قانون اساسی سال ۱۹٤٦ بر پایه حاکمیت ملی استوار بود وبدون ابهام دولت

* ما از وارد شدن به موضوع " کمون پاریس " در چارچوب این مقاله احتراز کردیم. در فرصتهای دیگر به درسهای کمون پاریس خواهیم پرداخت.

را دربرابر مجمع نمایندگان که با رای مستقیم وهمگانی انتخاب می شده، مسئول می دانست" (۵) یکی از نکات مترقی وجدید قانون اساسی جمهوری چهارم این بود که اختیار تصویب قوانین را بطور کلی به مجمع ملی که همهٔ اعضای آن مستقیما از سوی شهروندان انتخاب می شدند، واگذار کرد. طبق این قانون اساسی رئیس جمهور برای مدت ۷ سال، درجلسهٔ مشترک دومجلس وبا رأی اکثریت نمایندگان انتخاب می شد. درهرحوزهٔ انتخابیه، نمایندگان احزاب شرکت کننده به نسبت آرایی که در انتخابات آورده بودند، برگزیده می شدند.

جمهوری پنجم

از اولین انتخابات جمهوری چهارم که درنوامبر ۱۹۴۶ برگزار شد وحزب کمونیست فرانسه با آوردن ۵/۵ میلیون رأی اولین وبزرگترین حزب کشور شناخته شد، تا آخرین روزهای جمهوری چهارم انحصارهای سرمایه داری واحزاب مدافع آنان، درفضای دموکراتیکی که قانون اساسی ۱۹۴۶ تأمین می کرد، مرگ خود را در پیش رومی دیدند وهموارە مترصد فرصتی بودند تا ساختار قوای سه گانهٔ حکومتی را چنان تنظیم کنند تا ازمدار جاذبهٔ طبقه کارگروحزب کمونیست فرانسه خارج شود.

رشد سرمایه داری انحصاری دولتی درسالهای پنجاه تضاد بورژوازی را عمیق ترکرد. درچنان حالی ازبورژوازی، روزبه روز این گرایش تقویت می شد که دموکراسی بورژوازی را محدود کند وروشهای مستبدانه ای برای حل معضلاتی که در برابر امپریالیسم فرانسه قرار گرفته بود به کار گیرد. حزب کمونیست با ۲۵ درصد آراء نهادها وسازمانهای دموکراتیک متنفذ، مخیزش خلقهای مستعمرات فرانسه ـ که وجود سیستم سوسیالیستی جهانی شرایط مناسبی را برای رهایی آنان فراهم کرده بود ـ " دلایل کافی " به دست انحصارها داده بود تا به نام "جلوگیری ازهرج ومرج " و " منع تضعیف فرانسه " رژیم استبدادی جمهوری پنجم را ازدرون بحران دموکراسی بورژوایی جمهوری چهارم بیرون کشد وبرکارگران فرانسه تحمیل کند.

عدم موافقت سوسیالیست‌ها با حزب کمونیست فرانسه پس از انتخابات سال ۱۹۵۶ برای تشکیل یك دولت "چپ متحد" که مردم به‌ویژه کارگران با رأی خود آن را خواسته بودند و همکاری آنان با نیروهای "میانه‌رو" ی سرمایه‌داری عملاً راه را برای استبداد بورژوایی جمهوری پنجم گشود.

در الجزایر نیروهای ماورای راست ارتش فرانسه به بهانهٔ اعدام سه سرباز از سوی "جبههٔ آزادیبخش ملی" ربوده تا کردند و "کمیتهٔ آشتی همگانی" تشکیل دادند. آنها خواستار تشکیل یك دولت "قوی" در پاریس برای سرکوب خلق الجزایر شدند. ژنرال سالان در پایان سخنرانی خود برای تایید ترکیب این شبه دولت غیرقانونی فریاد زد:

ـ "زنده باد دوگل!"

لحظه برای ورود مجدد ژنرال دوگل به صحنهٔ سیاسی فرانسه مهیا بود. روز اول ژوئن ۱۹۵۸ اکثریت نمایندگان مجلس (از جمله بیش از نیمی از نمایندگان سوسیالیست) برای جلوگیری از "خطر کمونیسم" به ژنرال دوگل به‌عنوان ریاست جمهوری رأی دادند. چند ماه بعد قانون اساسی جمهوری پنجم که به‌وسیله هیأتی به‌سرپرستی میشل دبره وزیر دادگستری وقت تهیه شده بود به رفراندوم گذاشته شد.

حزب کمونیست فرانسه و بخش کوچکی که از حزب سوسیالیست انشعاب کرده به قانون اساسی جدید رأی منفی داد و بقیهٔ احزاب که ۷۹/۵ درصد رأی دهندگان از آنها پشتیبانی کردند، در این رفراندوم "آری" گفتند.

تفاوت برجستهٔ قانون اساسی جمهوری پنجم با قانون اساسی قبلی در کاهش چشمگیر نقش قوهٔ مقننه و افزایش بی سابقه نقش قوهٔ اجرائیه بود که رئیس جمهور محور اساسی آن شده بود. انتصاب نخست وزیر و انحلال مجلس از شعار اختیارات رئیس جمهوری پنجم است. در جمهوری پنجم نخست وزیر عملاً مجری منویات رئیس جمهوری است.

در ساختار حکومتی، انتقال قدرت و اختیارات از نمایندگان مجلس به رئیس جمهور ـ که قانون اساسی به وی قدرت فراوانی بخشیده بود ـ عملاً توجه احزاب

سیاسی وبرنامه ریزیهای تبلیغاتی آنها را از تبلیغ همه‌جانبه برنامه خود و از تلاش برای به دست آوردن نمایندگان بیشتر در دهها حوزه انتخابیه و اتحاد بعدازانتخابات برای تشکیل دولت، به یافتن نامزد شایستهٔ ریاست جمهوری و اتحاد قبل از انتخابات معطوف می‌کرد. درجمهوری پنجم همهٔ احزاب وشخصیتهای سیاسی سرانجام می بایستی بین دو نامزد ریاست جمهوری، به نفع یکی تبلیغ کنند. قانون اساسی جمهوری پنجم احزاب وشخصیتهای سیاسی را در دو قطب روشن وواضح "چپ" و "راست" قرار داد که در هر قطب شخصیت هایی که شانس ریاست جمهوری داشتند محوری سازماندهی و تبلیغات قبل از انتخابات می شدند.

درچنین شرایطی همهٔ احزاب درهرسومی بایستی برای نامزد کردن یک نفر برای دفاع از یک برنامه در انتخابات ریاست جمهوری به توافق می رسیدند. این عوامل حزب سوسیالیست را وادار می‌کرد تا دربرابر احزاب راست وحزب کمونیست بطور مشخص یکی را انتخاب کند. براین پایه کسانی که خواستار همکاری با حزب کمونیست فرانسه بودند، طرفداران بیشتری پیدا کردند. جناح چپ آن زمان حزب سوسیالیست به رهبری الن ساواری (وسپس فرانسوا میتران) درحزب غالب شده وسرانجام در ۲۷ ژوئن ۱۹۷۲ "برنامهٔ مشترک برای دولت" نیروهای چپ از سوی حزب کمونیست فرانسه، حزب سوسیالیست وحزب سوسیالیست متحدهٔ به امضاء رسید که بلافاصله حزب رادیکالهای چپ (که برخلاف نامش حزب "میانه رو" ی بود) آن را تائید کرد. برنامه مشترک، به ویژه بخش مربوط به مطالبات اقتصادی کارگران آن (ازجمله دستمزد، تأمین اجتماعی وساختن مسکن) ازبرنامه حزب کمونیست برگرفته شده بود. ژرژ مارشه دربیستمین کنگره حزب کمونیست فرانسه گفت: "تنظیم یک برنامهٔ مشترک ازسوی نیروهای چپ، مرحله جدیدی ازمبارزه را برای ایجاد تغییرات سیاسی تعیین کننده درکشورمان بوجود آورده است".(۶)

احزاب شرکت کنندهٔ در "برنامهٔ مشترک"، فرانسوا میتران را نامزد ریاست جمهوری کردند. "اتحاد چپ" توان فوق العاده‌ای به جنبش کارگری ودموکراتیک فرانسه بخشید. تعداد اعتصابها وشمار تظاهرات روزبه‌روز افزایش یافت. البته درسایهٔ این اتحاد نوعی گرایش همگرایی درسیاست خارجی "احزاب چپ" نیز پدید آمد.

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۴ ، فرانسوا میتران نامزد " اتحاد چپ "، با اینکه ۴۹/۱۹ درصد آراء را به دست آورده نتوانست رقیب خود والری ژیسکار دستن را شکست دهد. با انتخاب ژیسکار دستن ، فرانسه بزرگترین شانس تاریخ معاصر خود را برای برپا کردن نهادهای حکومتی دموکراتیک از دست داد. نهادهایی که می توانست بعدها به ابزار طبقه کارگر برای خرد کردن ماشین دولتی تبدیل شود.

هفت سال بعد ، هنگامی که فرانسوا میتران در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شده نه " اتحاد چپ " باقی مانده بود و نه توازن قوا در بین حزب کمونیست فرانسه و احزاب رفرمیست مانند سابق بود.

در انتخابات ۱۹۷۶ ، حزب سوسیالیست دوبرا برحزب کمونیست رأی آورد. فرانسوا میتران به هدف خود که آن را در نشست وین انترناسیونال سوسیالیست " ساختن یک حزب سوسیالیست قوی در عرصه ای که حزب کمونیست اشغال کرده است " بیان کرده بود.(۷) همچنین " بنیاد فریدریش ابرت " * ، از آغاز تأسیس و بویژه از سال ۱۹۷۰ به بعد بازسازی احزاب سوسیال دموکرات اروپایی، آسیایی ، آفریقایی و خرد کردن جنبش های سیاسی و صنفی کارگران را در کشورهای فرانسه ، اسپانیا ، پرتغال ، ایتالیا و . . . هدف اصلی خود قرار داد. از آن پس ، حزب سوسیالیست خود را بی نیاز از حزب کمونیست فرانسه می دانست . البته باید توجه داشت ، که حزب کمونیست فرانسه نسبت به حزب سوسیالیست دچار توهم نبود و به گفته ژرژ مارشه در سال ۱۹۷۲ "حزب سوسیالیست" (را) در فرم سازمان یافته خود، جریان سوسیال دموکرات رفرمیست ـ چنان که تاریخ آن را

---

* فریدریش ابرت (۱۹۲۵ ـ ۱۸۷۱) سوسیال دموکرات نامی انترناسیونال دوم که در سرکوب قیام کارگران آلمان در ۱۹۱۹ ـ که کارل لیبکنشت و رزا لوکزامبورگ در جریان آن کشته شدند ـ دست داشت . اولین رئیس جمهور وایمار آلمان بود که به " مبارزه علیه بلشویسم " افتخار می کرد. بنابر وصیت او بنیادی با نام او برای " تربیت سیاسی افراد " ، " همکاری بین ملت ها " و کمک به دانشجویان باهوش آلمانی و خارجی" بوجود آمده که مهمترین مرکز تبلیغاتی سوسیال دموکرات ها در جهان است این خطوط تا حد تعیین کننده ای خطوط عمومی سیاست انترناسیونال سوسیالیست نیز به شمار می آید.

ساخته- نمایندگی می‌کند»(۸).اما با اینحال در قطعنامه بیست وسومین کنگره حزب- کمونیست فرانسه که درسال ۱۹۷۹ تشکیل شد، آمده است: « پس از امضای برنامه مشترک . . . این نظر جا افتاد که حزب سوسیالیست بطور کلی عوض شده است».(۹)

پیروزی فرانسوا میتران در دوران انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۱ به کمک ۱۵ در صد رأی کمونیستها، باردیگر کارگران فرانسه را امیدوار کرد که میتران برنامهٔ انتخاباتی خود را - که به نحوی کم رنگ‌تر برنامهٔ مشترک را به رأی دهندگان القاء می کرد- اجراء کند. کارگران فرانسه که بزرگترین دستاوردهای مبارزات صنفی و سیاسی خود در قرن حاضر را در اتحاد چپ « جبههٔ مردمی» بین دوجنگ جهانی (۱۹۳۶) و اتحاد ملی « دولت موقت » پس از جنگ جهانی دوم یافته بودند. به اتحاد حزب کمونیست وحزب سوسیالیست بسیار دلبسته بودند. حزب سوسیالیست ،حزب کمونیست را در شکستن این اتحاد به علت « تبعیت از شوروی » مقصر جلوه می داد وعدول خود را « برنامهٔ مشترک » را « واقعگرایی» وتوجه به « شرایط جدید» توصیف می‌کرد.

حزب کمونیست فرانسه با وجود چنین فضای سیاسی، پس از انتخابات ۱۹۸۱ در دولت شرکت کرد تا بتواند درجهت دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی وسیاسی کشور بکوشد. اما پس از ماهها ی نخستین ،تلاش حزب کمونیست فرانسه برای اجرای برنامه‌های مردمی ومقابلهٔ قاطع با بحران سرمایه داری بی ثمر ماند.حزب کمونیست فرانسه که حضور خود را در دولت ،مفید تشخیص نمی‌داد وبه مثابه منفعل کردن جنبش های مطالباتی ارزیابی می‌کرد، درسال ۱۹۸٤ از دولت کناره رفت. خروج وزیر کمونیست از دولت سوسیالیستها ،درحقیقت وفاداری کمونیستها به "ژاکوبن ها "* دربرابر" ژیروندیست ها "* در تاریخ فرانسه را ،باردیگر به نمایش گذاشت.

پس از آن ،بلافاصله تشکیل بیست وپنجمین کنگره حزب کمونیست فرانسه برای

---

* " ژاکوبن ها " "وژیروندیست ها " دوگرایش انقلابی ورفرمیستی را در انقلاب کبیر فرانسه نمایندگی می‌کردند که به ترتیب برگرفته از نام یک صومعه ویک ایالت جنوبی فرانسه است. لنین برای تبیین " رفرمیستهای جنبش کارگری، آنان را ژیروندیست می خواند ودرمقابل ژاکوبن ها قرار می داد.

تائید وتعمیق این تصمیم گیری مهم وتاریخی تدارك دیده شد. حزب سوسیالیست و احزاب سنتی انحصارات همهٔ اهرمهای تبلیغاتی خود را با همراهی همهٔ وازدگان جنبش کمونیستی به خدمت گرفتند تا حزب کمونیست را از راه برگزیده منصرف سازند. انتقاد از رهبری حزب از هرسو فزونی گرفت. هانری فیزین، عضو سابق کمیته مرکزی ومسئول سابق فدراسیون پاریس، که به علت فعالیت فراکسیونی وانتشار نشریات غیر مجاز "خود را از حزب کنار گذاشته بود" با شعارهای اصلاح طلبانه میداندار در تبلیغات علیه حزب شد و در این تصمیم گیری حزب "دستهای مسکو" را دید. متعاقبا کتاب "کولین حزب کمونیست فرانسه، گفتگوهای محرمانه" با امضای "جان فابین" منتشر گردید. نویسندگان کتاب که این اسم مستعار را اختیار کرده بودند. خود را وفاداران به ژان کاناپا دبیر روابط بین المللی حزب در زمان دبیرکلی" والدك روشه اعلام می کردند واسم مستعار خود را از اسم کوچك وی و "فابین" که نام محل استقرار ساختمان کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست فرانسه است (که آنهم از نام کلنل فابین یکی از رهبران کمونیست نهضت مقاومت گرفته شده است) مرکب کرده بودند وهمهٔ مشکلات، کاهش پی درپی آراء و "نفوذ" حزب را در رابطهٔ "حزب کمونیست فرانسه و کرملین" می دیدند. آنها ادعا می کردند، مطالبی را که منتشر می کنند بر پایهٔ اسناد و خاطرات شخصی ژان کاناپا است. حضور یکی از نویسندگان کتاب یاد شده با ماسك وبا صدای عوض شده در یك مصاحبه تلویزیونی خشم کمونیستها ودموکراتها را از چنین آنتی کمونیسم وآنتی سویتیزم هاره برانگیخت. اما، با همهٔ تشبثات بورژوازی و وازدگان جنبش کمونیستی فرانسه، بیست وپنجمین کنگره حزب کمونیست این کشور در فوریهٔ سال ۱۹۸۵ راه برگزیده را تائید وهمهٔ جوانب "اتحاد نوین مردمی" را تدقیق کرد. فشار وتوطئه های یاد شده نتوانست خواست کمونیستهای فرانسوی را برای حفظ وتحکیم هویت طبقاتی خود متزلزل ودرپایداری آنان به همبستگی بین المللی ایجاد کند.

سیزده ماه پس از تشکیل کنگره حزب کمونیست فرانسه که در آن سیاست جدید با عنوان "امید ومبارزه" تدوین گردید، انتخابات مجمع ملی برگزار شد. احزاب

دست راستی اکثریت آراء مجلس را به دست آوردند. فرانسوا میتران رئیس جمهور سوسیالیست ،ژاك شیراك مشهر دار پاریس ونماینده انحصارات فرانسوی ،را به نخست وزیری برگزید وهرکس " درجای خود" قرار گرفت.

در این انتخابات ،با اینکه ۴۰۰ هزار نفر بیش از انتخابات اروپا در سال ۱۹۸۴ (زمان حضور ۴ وزیر کمونیست در دولت) به حزب کمونیست فرانسه رأی دادند. اما میزان آرای حزب در مقیاس درصدی کمی از ۱۰ درصد پائین تر آمد. مطبوعات بورژوازی ورسانه های همگانی که زیر کنترل حزب سوسیالیست بودند ،به خیال خام خود بالاخره شرایط را برای حذف حزب کمونیست فرانسه از حیات سیاسی جامعه مهیا دیدند. آنها همهٔ " نزاکتها "ی لیبرالی ،در دموکراسی بورژوایی را هم کنار گذاشتند وبه شکل آشکاری به ضدیت با حزب کمونیست فرانسه برخاستند. حزب سوسیالیست که جایگاه اول تبلیغات ضد کمونیستی را به خود اختصاص داده بود ،به شکل کمسابقه ای به توطئه علیه موجودیت حزب پرداخت. هانری فیزین که جزء لیست کاندیداهای حزب سوسیالیست به عنوان نماینده شهر " نیس " وارد مجلس شده بود ،همه کمونیستها را به شورش علیه حزب وترك آن فراخواند. او در مصاحبه با ارگان حزب سوسیالیست گفت : " بسیارزیان آور خواهد بود که کمونیستهای " احیاء طلب " که خواستار تغییراتی هستند ،باز هم وقت خود را در یك راه بی نتیجه تلف کنند. . . پی گیری برای مداوای حزب کمونیست که بطور قطعی به سوی ساختار وایدئوژی بسته بازگشته است ،بی تأثیر است. آیندهٔ کمونیستها . . . در مبارزه در کنار همهٔ نیروهای متصل شده به سوسیالیسم دموکراتیك قرار دارد". هانری فیزین سپس بطور مشخص تر ادامه داد: " باید دور فرانسوا میتران برای موعدهای آیندهٔ (انتخاباتی) جمع شد. حزب کمونیست دیگر نه انحصار عنوان ونه انحصار نمایندگی کمونیست را دارا ست ".(۹)

با تمام این احوال ،چند روز بیشتر طول نکشید که اکثریت قریب به اتفاق کمونیستهای فرانسوی وفاداری خود را به راه تعیین شده ورهبری انتخاب شده در بیست وپنجمین کنگره حزبشان اعلام دارند.

در شرایط کنونی ،توطئه پایان نیافته است. اما آرزوی احزاب بورژوازی

وحزب سوسیالیست درزمینهٔ حذف حزب کمونیست فرانسه از زندگی سیاسی این کشور هیچگاه به تحقق نخواهد پیوست. روزنامهٔ "اومانیته" درفردای انتخابات نوشت:

"نفوذ یك حزب انقلابی فقط با تعداد آرای آن درشب انتخابات سنجیده نمی شود: بلکه این مقیاس برپایهٔ توانائی بسیج، دینامیسم درخدمت مردم وشجاعت گفتن حقیقت ـ اگرچه سخت باشد ـ انجام می گیرد.

حزب کمونیست فرانسه به حساب می آید ودرآیندهٔ جامعهٔ فرانسه نیز به حساب خواهد آمد".(۱۰). ریشه های حزب کمونیست فرانسه درزندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و... این کشوربسیار قوی تروتناورتر از آن است که دربرابر طوفان رفرمیسم سرخم کند. نباید فراموش کرد که بزرگترین سندیکای فرانسه که دوبرابر دومین سندیکای فرانسه (C.F.D.T) درانتخابات نهادهای کارگری رای می آورد کنفدراسیون عمومی کار (C.G.T) عضوفعال فدراسیون سندیکایی جهانی است که رهبران آن راحاملان اندیشه های انقلابی درهمهٔ سطوح دردست دارند. زندگی سیاسی دوحزبی نوع آمریکایی (مثابه احزاب دموکرات و جمهوریخواه) درکشورهایی توانسته است تثبیت گردد که حزب کمونیست وسندیکاهای کارگری را دیکال به دلایل تاریخی (که از موضوع بحث ما خارج است) نقش تعیین کننده ای درحیات مبارزات اقتصادی وسیاسی نداشته باشند... برهمین پایه آنان که خواب دست برداشتن حزب کمونیست فرانسه از سیاست انقلابی وتبدیل عمدهٔ آن به یك جناح حزب سوسیالیست را می بینند، آب درهاون می سایند. کارگران فرانسه این آرزوی بورژوازی را باخود آن به گور می سپارند.

فرزندان انقلاب کبیر فرانسه، شاگردان مکتب کمون پاریس سرنوشت جمهوری پنجم را درکارخانه ها، مزرعه ها و... رقم می زنند.

۱ـ تعبیر مارکس در کتاب " ۱۸ برومر لوئی بناپارت " منتخب آثار مارکس و انگلس جلد ۱ صفحه ٤١٤
۲ـ مجموعهٔ آثار لنین جلد ١٦ صفحه ٢١١
۳ـ منتخب آثار مارکس و انگلس جلد ۱ صفحه ٢١٤ ـ ٢١٣
٤ـ منتخب آثار مارکس و انگلس جلد ۱ صفحه ٤٠١
٥ـ " تاریخ حزب کمونیست فرانسه " انتشارات سوسیال صفحه ٤٧٩
٦ـ " دفتر کمونیسم " مجله سیاسی وتئوریك کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه شمارهٔ ژانویه و فوریه ۱۹۷۳ صفحه ٦٠
۷ـ " سوسیال دموکراسی درشرایط کنونی " انتشارات سوسیال صفحه ۲٥
۸ـ " اتحاد یك مبارزه است " انتشارات سوسیال صفحه ۱۷۷
۹ـ " دفتر کمونیسم " شماره ژوئن وژوئیه ۱۹۷۹ صفحه ۳۷۷
۱۰ـ " اونیته " ارگان حزب سوسیالیست فرانسه شماره ٦٤١ مارس ۱۹۸٦
۱۱ـ " اومانیته " ۱۷ مارس ۱۹۸٦
(منابع یاد شده به زبان فرانسه است).

پیروز باد مارکسیسم لنینیسم

جهان بینی انقلابی حزب توده ایران

حزب توده ایران منتشرکرده است:

Tudeh Party of Iran

Documents & Views

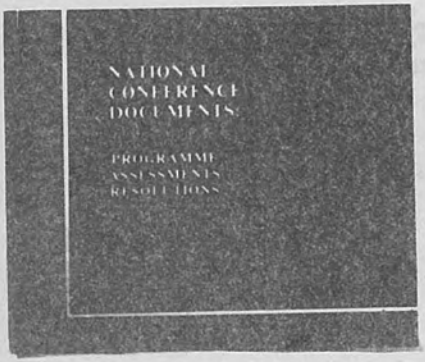

TUDEH

PARTY OF IRAN

1984-1986

خوانندگان عزیز!

به این نشانی با ما مکاتبه کنید:

آدرس پستی:

P.B. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden

کمک مالی به حزب تودهٔ ایران
یک وظیفهٔ انقلابی است!

حساب بانکی:

Sweden - Stockholm
Sparbanken Stockholm
N: 040012650
Dr. John Takman

انتشارات حزب تودهٔ ایران

بها ۲۰۰ ریال